

# تعمیر و ترمیمات

پنج هزار تومان

دوره جدید، شماره هشتم، بهمن و اسفند ۹۳

ماهنامه فرهنگی، هنری

## شهر کلنگی

پرونده‌ای درباره‌ی نوسازی بافت‌های فرسوده شهری

با آثار و گفتاری از:

همایون کاتوزیان، ناصر فکوهی، ناصر تکمیل‌همایون  
سوسن شریعتی، محمدسعید ایزدی، عبادالله فتح‌اللهی  
علی نوذریور، ترانه یلدا، حمید نامجو، مهدی زارع  
سیدعلی میرفتاح، سیدعبدالجواد موسوی، محسن باغبان و...



## یادداشت

- ۲ | سرمقاله | ۴ | اودلاجان عزیز ما / ناصر تکمیل همایون
- ۶ | تقدیر محله / سوسن شریعتی | ۸ | مشق آزادی / حمید نامجو
- ۱۰ | فرصتی برای یک بحث اجتماعی و آکادمیک / حسین سلطان محمدی

## پرونده؛ نوسازی

- ۱۶ | عالمی دیگر نباید ساخت و از نو آدمی / علی رنجی پور
- ۲۰ | خانه کلنگی است / محمدعلی همایون کاتوزیان | ۲۲ | حکایت همچنان باقی است / ترانه یلدا
- ۲۶ | تجربه نوسازی / عبدالله فتح‌اللهی | ۳۲ | ناتوانی دست‌های سیمانی / سیدعبدالجواد موسوی
- ۳۴ | بالاتر از خطر / مهدی زارع | ۳۶ | محدوده هدف / محمدسعید ایزدی
- ۴۴ | زاغه‌نشینان میلیون دلاری / مریم یوسفی | ۵۰ | در جست‌وجوی خوش‌بختی / مجید جدیدکاشی
- ۵۴ | گزارش یک مارتن ۴ ساعته / آرش عرب‌یارمحمدی | ۵۸ | مرغ یا شتر مرغ... / شیوا نظرآهاری

## پاورقی

- ۶۰ | زیر پونس پایتخت / امیر جدیدی
- ۶۰ | کدام شهر، کدام حافظه / ناصر فکوهی | ۶۸ | آئین شهرداری / علی نودرپور
- ۷۸ | در دیروزنامه‌ها دنبال چه می‌گردی؟ / محسن باغبان

## شعر و شهر

- ۸۰ | آخ آگه بارون بزنه... / سیدعبدالجواد موسوی
- ۸۲ | شبانه‌ها / نوری الجراح، ترجمه آزاده میرشکاک | ۸۳ | همین دو چیز / سفیدی‌ها / سیدعلی میرافضلی

## داستان

- ۸۴ | زخم / هاوارد فاست / برگردان: فریدون مجلسی | ۹۰ | پنجاه سال بعد از کلاترتی / سیدعلی میرفتاح

با تشکر از: سیدعبدالجواد موسوی، مجید شفیق پرشنگ شفیق، رضا آزادی، مهدی خداپرست، مینا عالی عباس کوشری، آمیتیس امیرشاهی، محسن حسینی‌اخگر مریم یوسفی، مریم شریف‌زاده، شیوا نظرآهاری حسام میررحیمی، فریدون نجفی‌تبار، شادی عزیزی

امور فنی و چاپ: یوسف ابراهیمی، چاپخانه: راه فردا

توزیع: نامه امروز (تلفن: ۵۳ ۸۵ ۳۳ ۸۸)

نشانی: خیابان ولی عصر، بالاتر از ظفر، خیابان بابک بهرامی

پلاک ۳۳، تلفن: ۶۹۸ ۶۵۰ ۸۸، ۷۳۳ ۷۳ ۸۸۸

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: حسین سلطان محمدی

رئیس شورای سیاست‌گذاری: مسعود شفیق

حامی و بانی نشر: مهندسین مشاور همکار پارس بوم

سر دبیر: علی رنجی پور

مشاور تحریریه: سیدعلی میرفتاح

مدیر هنری: حسین شهرابی

ویراستار: آزاده میرشکاک

عکس: امیر جدیدی

همکاران: محبوبه حقیقی، مانی امیرشاهی

مهرنوش رنجی پور، مهدی وزیربانی



۱۸ میلیون ایرانی، قریب به یک سوم جمعیت شهری کشور، در مناطقی زندگی می‌کنند که ناپایدر، فرسوده و مساله‌دارند...

پرونده نوسازی بافت‌های فرسوده را در صفحات ۱۶ تا ۶۰ بخوانید.

اول، اگر مردم عادی چیزی از علوم تجربی جدید ندانند، عجیب نیست، اما عجیب است که دانش و آگاهی عمومی نسبت برخی علوم کاربردی که به طور روزمره با زندگی مردم سرو کار دارد، کم باشد. عیبی ندارد اگر مردم به جز کلیات، چیزی از شیمی و بیوشیمی و زیست‌شناسی و فیزیک و... ندانند، اما چرا باید دانش عمومی نسبت به علوم و معارف کاربردی، مثل معماری و شهرسازی و... کم و قلیل باشد؟ از یکی از اساتید صاحب‌نام و صاحب‌سبک معماری شنیدم وقتی طرح اولیه ساختمان سفارت ایران در سوئد را طراحی کرده بود، مسئولان شهرداری استکهلم ماکت طرح را به مدت یک ماه در تالار عمومی منطقه‌ای که قرار بود سفارت در آنجا ساخته شود، گذاشتند تا شهروندان ببینند و نظر بدهند. تا اینجا خیلی مهم نیست، گاهی اوقات اینجا هم از این اتفاق‌ها می‌افتد؛ به‌خصوص در سال‌های اخیر که نهادهای محلی ظاهراً قوت و قدرت پیدا کرده‌اند. بعضاً جوان‌ها از این کارها می‌کنند و طرح‌های انتزاعی‌شان را در سراهای محله به نمایش می‌گذارند، اما موضوع آنجا است که طی یک ماه، تقریباً تمام اهالی محله یک بار هم شده، به تالار شهر سر زدند و ماکت طرح را دیدند. نه تنها آمدند و دیدند، بلکه سر آن جر و بحث هم کردند و جبهه موافق و مخالف تشکیل دادند و ساعت‌ها سر اینکه ساخت این طرح، چه تاثیر مثبت یا منفی بر محله دارد بحث کردند...

کافی است که این بحث را به عنوان یک نمونه موردی در یکی از کلاس‌های جامعه‌شناسی یا یکی از محافل آکادمیک معماری در بیندازیم. قطعاً تحلیل‌های متنوعی در مقایسه رویکرد ما و رویکرد شهروندان سوئدی به مساله شهر و معماری، مطرح خواهند شد، اما غالب تحلیل‌ها به سمت جست‌وجوی نسبت شهر و شهروندان پیش خواهد رفت. دلایلی گفته و شواهدی ارائه خواهند شد تا نشان دهند چرا ما نسبت به شهر و محله‌ای که در آن زندگی می‌کنیم بی‌تفاوتیم (تحلیل جامعه‌شناختی)، اما سوئدی‌ها با حساسیت مسایل جزئی محله و شهرشان را

چرا گفتمان معماری و شهرسازی در شهر ما آکادمی‌زده است؟

## معماری یا علوم غریبه

سردیسر

پیگیری می‌کنند؟ چرا «تعلق خاطر» ما نسبت به شهر و محله‌ای که در آن زندگی می‌کنیم کمتر از سوئدی‌ها است؟ چرا ما به سیما و منظر شهری‌مان اهمیتی نمی‌دهیم، اما اروپایی‌ها در حد تغییر نمای یک ساختمان، به سیما و منظر شهرشان حساسند...؟ در این میان اما بعید است کسی صحبت از این را پیش کشد که مردم به طور عام تصور می‌کنند، مقولاتی مثل معماری و شهرسازی، به اندازه علوم تجربی پیچیده و تخصصی‌اند، چنانکه نباید بدون بهره‌مندی از دانش آکادمیک، وارد بحث درباره آنها شد. این موضوع البته محدود به عامه مردم نیست، متأسفانه حتی نجبگان و خواص هم از ورود به این مباحث، ابا می‌کنند. حتی منتقدان و روزنامه‌نگاران هم که معمولاً علاقه زیادی دارند سر در هر سوراخی فرو کنند و درباره هر چیزی اظهار نظر کنند، وقتی پای معماری و شهرسازی می‌رسد خود را کنار می‌کشند، انگار که صحبت از شیمی آلی، یا فیزیک کوانتوم است. باز صد رحمت به اینها. لاقل علمی چون فیزیک کوانتوم هاله‌ای دست‌نیافتنی و جذاب دارند که همه را -به‌خصوص آدم‌های فضول را- وسوسه می‌کند سرکی بکشند. دیده‌اید در این سال‌های اخیر، بعضی عوام چطور با حرارت از نظریه جهان‌های موازی حرف می‌زنند و اخبار مربوط به کشف بوزون هیگز (ذره خدا) را با جدیت دنبال می‌کنند... آیا فهم نظریه‌های پیچیده فیزیک کوانتوم آن قدر ساده است که مردم عوام بتوانند، پیچیده‌ترین نظریات علمی را تحلیل و تفسیر کنند؟ قطعاً نه! اما هاله‌ای که دور این علوم شکل گرفته، آن قدر جذاب است که هر آدم سست‌عصری را وسوسه می‌کند تا به آن نزدیک شده و خود را در مواجهه با شبه‌علم محض قرار دهد. دریغ که معماری و شهرسازی حتی این هاله جذاب را هم ندارند.

معماری بیش از آنکه شبیه به این علوم باشند، با معارفی چون جامعه‌شناسی، هنر و گاهی فلسفه قریابت دارد. چطور همه می‌توانند درباره سینما و موسیقی اظهار نظر کنند؟ چطور همه می‌توانند به مثابه یک جامعه‌شناس، مسایل روز را تحلیل و تفسیر کنند؟ چطور همه می‌توانند صاحب کرسی فلسفه شوند؟ اما

وقتی صحبت از معماری به میان می‌آید که نیمه غالبش هنر و فلسفه و جامعه‌شناسی است، همه سکوت پیشه می‌کنند و ترجیح می‌دهند بگویند نمی‌دانند، مبادا که به دام بیفتند؟

کدام دام؟ این دام را چه کسی یا کسانی پهن کرده‌اند؟

بی‌تردید فضای غالب آکادمیک باعث به وجود آمدن چنین وضعی است؛ وضعی که منجر بی‌تفاوتی و ناآگاهی عمومی نسبت به کلیت موضوع شهر شده است. ایرادی ندارد اگر مردم چیز زیادی از نانو‌تکنولوژی یا بیوشیمی ندانند، اما خیلی بد است که مردمی -که به‌طور مستقیم در قالب کاربر و کارفرما با معماری و شهرسازی مواجهند- هیچ اطلاعی از آن نداشته باشند. نتیجه‌اش می‌شود همین که از یکسو سطح سواد، دانش و سلیقه عمومی در معماری و شهرسازی به نازل‌ترین درجه ممکن افت پیدا می‌کند و از سوی دیگر در مناسبات اقتصادی، بی‌آنکه کسی حواسش باشد، حوزه شهر به میدان اصلی بازی با پول‌های سرگردان بدل می‌شود.

به راستی مقصر به وجود آمدن این وضع کیست؟

کافی است سری به محافل فعال در این عرصه بزنیم. طبیعی است اگر ببینیم که یک عده آدم تحصیل‌کرده، دور هم نشستند و در خلایق مطلق برای خود افاضات حکیمانه صادر می‌کنند. بی‌آنکه پایشان بر زمین واقعیت محکم باشد، هر کسی را غیر از خود مقصر رسیدن به این وضعیت، جلوه دهند. کافی است در این میان یکی در جایگاه نقد، بخواهد این فضا را بشکند، آنگاه همین جامعه منفعل که به جز خودش سرش گرم چیز دیگری نیست، به ناگاه برپا خواهد خواست و در مقام صیانت از کیان معماری، پدر منتقد را درخواهد آورد تا دیگر هوس نکند درباره موضوعی حرف بزند که فضای آکادمی آن را درک نکرده. آیا این فضاسازی آکادمیک برای یک مقوله عمومی، یکی از وجوه پیچیده شبه‌علم نیست؟

دوم، گف‌ت‌و‌گویی ما با دکتر محمدرضا واعظ مهدوی، یکی از مهم‌ترین مطالب شماره گذشته‌مان با موضوع «عدالت در شهر»

بود. متأسفانه به دلیل بی‌دقتی همکاران ما در چاپخانه، برخی از صفحات این گفت‌وگو جابجا چاپ شدند و متن ناخوانا شد. ضمن عذرخواهی مجدد از ایشان و خوانندگان عزیزى که از این بابت به زحمت افتادند، متن کامل گفت‌وگو را در صفحه فیسبوک نمایه تهران منتشر کرده‌ایم. سعی می‌کنیم دقت‌مان را هم بالاتر ببریم تا دیگر از این دست اشتباهات پیش نیاید که خودمان و خوانندگان‌مان به دردسر بیفتیم.

و آخر، تاخیرات ما از حد گذشته، شرمنده‌ایم. جای هیچ توضیح و توجیهی هم نیست. حق دارند خوانندگان اگر بی‌اعتنا از کنارمان بگذرند و توضیحات ما را نشنوند. اما چه کنیم که چرخ مجله‌مان سخت و سنگین است و آن طور نمی‌چرخد که باید. قرار بود، شرکت مهندسین مشاور پارس بوم چند شماره‌ای حامی ما باشد تا بتوانیم روی پای خودمان بیستیم که هنوز موفق نشده‌ایم. دخل و خرج نمایه تهران سر به سر نشده، بعید هم است به این زودی‌ها بشود. اما در میان مشکلات و مسایل، بخت یار ما است که هنوز هم‌نشین دکتر شفیق و پارس‌بومی‌ها هستیم و مجله‌مان را -گیرم که یکی در میان- تحت حمایت و در جوار ایشان در می‌آوریم . همین که امسال چندتایی مجله درآمد خود غنیمتی است. باشد که سال آینده از این غنیمت‌ها بیشتر و بیشتر نصیب ما و شما و همه کسانی شود که شهر مساله و دغدغه‌شان است. باز هم پشت بنده و همکارانم در این مجله به لطف شما گرم است، دم‌تان گرم باشد و عیدتان مبارک! ان‌شاء‌الله. ■

به بهانه انتشار کتابی درباره یکی از مناطق تاریخی تهران

## اودلاجان عزیز ما

ناصر تکمیل همایون



اشاره: دکتر ناصر تکمیل همایون متولد سال ۱۳۱۵ در قزوین است. او دارای دو درجه دکتری در رشته‌های تاریخ و جامعه‌شناسی است. او سال‌ها در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تدریس کرده است و سرپرستی بخش «فرهنگ و تاریخ» دفتر پژوهش‌های فرهنگی را بر عهده داشته و دارد. تکمیل همایون هم‌چنین مدیریت انتشار مجموعه «از ایران چه می‌دانم؟» را برعهده داشته است. از جمله تالیفات او می‌توان به عناوین زیر اشاره کرد: میهن‌دوستی در ایران، تحولات قشون در تاریخ معاصر ایران، تاریخ سه جلدی اجتماعی و فرهنگی تهران، گستره فرهنگی و مرزهای تاریخی ایران‌زمین، سرگذشت دریای مازندران، خلیج فارس، مرزهای ایران در دوره معاصر، تاریخ ایران در یک نگاه، نظام‌ها و نهادهای آموزشی در ایران باستان، خوارزم و مشروطه‌خواهی ایرانیان و... . دکتر تکمیل همایون این یادداشت را به بهانه انتشار کتاب اودلاجان در اختیار نمایه تهران قرار داده است.

تجربه و علاقه‌ام به پژوهش درباره اجتماع و فرهنگ‌های ایرانی، در کنار تحصیلات و تسلطی که به تاریخ ایران و خصوصاً ابعاد اجتماعی آن دارم، سبب شد که به نوشتن درباره ایران بپردازم. ایران از تهران جدا نیست و هر دو لازم و ملزوم هم هستند. درباره ایران تحلیل‌های آماري گوناگونی انجام داده‌اند که بیش از همه ابعاد گوناگون شهر تهران در دوره‌های جدید را در بر می‌گیرد. «اودلاجان» کتابی بود در زمینه تهران‌پژوهی. در مطالعه محله اودلاجان به واقعیت‌های بی‌نظیر تاریخی رسیدم. در تاریخ این محله نشان از محله کلیمیان بسیار واضح و روشن است. در کتابم به این موضوع خیلی ژرف نگاه کردم. در ایران و تهران، محله‌های یهودی‌نشینی هستند که نگاه به آنها از دیرباز متفاوت با سایر کشورهاست. این نگاه را با شهرهای اروپایی در آلمان، اسپانیا و ایتالیا مقایسه کرده‌ام و به نظرم می‌آید، لازم است این ویژگی از لحاظ تاریخی، فرهنگی و اجتماعی بررسی شود.

زندگی کلیمی‌های اودلاجان - به عنوان نمونه‌ای از زیست یهودیان در ایران - با زندگی یهودی‌ها در کشورهای دیگر فرق دارد. وقتی برای جمع‌آوری اطلاعات با آنها از نزدیک به گفت‌وگو نشستیم، شنیدم که در ایام محرم، وقتی گروه‌های سینه‌زنی در محلات مراسم اجرا می‌کنند، یهودیان با احترام به آنها گلاب می‌پاشند و به این طریق به مراسم مسلمانان احترام می‌گذارند. البته آنها هم از توجه و احترام مسلمانان به عبادت و مراکز عبادتشان برخوردارند. مردم اودلاجان را باید در تاریخ زیاد یاد کرد، چراکه اهالی این منطقه از تهران قدیم تا امروز که تعداد کمی از قدیمی‌ها باقی مانده‌اند، مردمانی اجتماعی، خودجوش و مردم‌دار بوده‌اند. ای کاش آن زمان برسد که جوانان ما به قصد مرمت این محله‌ها آستین بالا بزنند و تمام خانه‌های قدیمی تبدیل به موزه، خانه‌های صنایع‌دستی و هتل سنتی شود. مانند جوان ۳۲ ساله‌ای که خانه و ملک‌های امین‌السلطان را در محله مشیرالخلوت خریداری و آنها را به هم وصل کرده است و قصد ساخت یک هتل زیبایی سنتی دارد.

مرمت یک بنا به گونه یک یاخته یا مجموعه یاخته‌های جدا از بافت اصلی البته خوب

است، اما بهتر زمانی است که در مجموعه بافت اصلی (محله) مرمت صورت گیرد و به رویکردهای هویتی (ارزشی و فرهنگی) گذشته نه تنها آسیب نرسد، بلکه توان‌بخشی جدیدی را پدید آورد و کاربرد آینده را به محله (مجموعه زیست مشترک تاریخی) نوید دهد. در نوسازی محله‌های کهن، از جمله اودلاجان، باید به رشد اقتصادی و اجتماعی سالم ساکنان آنها عنایت و هویت و حیات اجتماعی محله زنده شود و بافت محله (زیرمحله، گذرها و...)، چه ملموس و چه غیرملموس، و فرهنگ آن مورد توجه قرار گیرد.

اگر از زمان بلدیة ما تا به امروز بین شهرداران تهران و سایر دست‌اندرکاران میراث فرهنگی ارتباط موثری بود، شاید وضع بناهای قدیمی تهران بهتر از امروز بود. تا الان هر سازمان و نهادی، با هدفی که خود داشته، دست به مرمت برخی از بناهای تاریخی زده است. اگر باستان‌شناسان، مردم‌شناسان و مورخان به فکر سیمای سنتی و باستانی شهرهای بزرگ ایران بودند و مانع از تخریب‌ها می‌شدند، اکنون وضعمان این‌گونه نبود. متأسفانه در همین بازار تهران، و حتی سایر بازارهای قدیمی شهرها، برج‌سازی در حال رواج است که در فصل آخر کتاب به این موضوع اشاره کرده‌ام.

بگذارید یک نمونه از شهرهای اروپایی را مثال بزنم؛ پاریس. در این شهر معروف محله‌ای است به نام «مره» (Marais) که به معنای مرداب. اینجا محله‌ای ویران و محل زندگی خانواده‌های بی‌بضاعت بود. از قضا خانه ویکتور هوگو نیز در این محله قرار داشت. فرانسوی‌ها از همین خانه استفاده کردند و با جذب گردشگر توانستند کل محله را آباد کنند. به مرور حضور گردشگران و امکاناتی که آنجا فراهم می‌کردند، موجب شد قیمت زمین در آن منطقه دو برابر قیل و اقتصاد محله متحول شود.

حرف من این است که محله‌ای مانند اودلاجان که قدمتی چندصد ساله دارد، با مساجد، کلیسا و کنیسه‌هایش، با کوچه‌ها و خانه‌های قدیمی که همه منزل بزرگان و مشاهیر هستند، باید به صورتی حساب‌شده بهسازی، مرمت و دوباره‌سازی شود. البته تا جایی که شهرداری منطقه و سازمان میراث

فرهنگی توانسته‌اند، در برخی بناها مرمت انجام داده‌اند، اما هنوز کار زیادی مانده و به توجه بیشتری نیاز است. تجربه بازسازی و مرمت سرای کاظمی در نزدیکی امامزاده یحیی (ع)، حمام نواب، مسجد حکیم‌باشی و سایر بناها نشان داده است که از این روش می‌توان موجب جذب گردشگر شد و فرصت را برای رونق محله تاریخی فراهم کرد، اما بی‌شک باید بیش از اینها وقت و سرمایه گذاشت. برای بازسازی تهران قدیم ایده فراوان وجود دارد، اما دستیابی به این منظور وقت و سرمایه و البته اراده می‌خواهد. تا مدیران نخواهند کاری از پیش نمی‌رود.

البته فقط صحبت از اودلاجان نیست. محلات قدیمی و تاریخی دیگری نیز در تهران هستند که وقتی در آنها دقیق می‌شویم، به نکات جالبی می‌رسیم. من پژوهش‌های زیادی درباره اودلاجان داشته‌ام و به‌زودی دومین کتاب را هم درباره این محله منتشر می‌کنم. سومین کتاب درباره سنگلج است و بعد چاله‌میدان، بازار و آخری ارگ تهران است. با این روند پژوهشی و نوشتاری گردآوری اطلاعات، امیدوارم کار اینها تا ۲ سال آینده تمام شود. اینها همه اولین محله‌های تهران هستند. پس از آن، قصد دارم سراغ محله‌های مربوط به زمان پس از ناصرالدین‌شاه بروم؛ محله‌هایی مانند حسن‌آباد، منیریه و امیریه. تمام منظورم از تلاش برای گردآوری تاریخچه محله‌های قدیمی، کمک به دانشجویان و محققانی است که تاریخ این شهر یکی از نیازهای حیاتی در تحقیقاتشان به حساب می‌آید. متأسفانه تا امروز کار زیادی در این حوزه‌ها صورت نگرفته است، اما امیدوارم با توجه به فضایی که پیش آمده و کارهایی از قبیل همین کتابی که منتشر شده، فضا برای کار بیشتر در این عرصه بیش از پیش فراهم شود. ■



عکس: نازنین کیا | سردر یک بنای قدیمی اودلاجان | فروردین ۹۱

به بهانه انتشار «تاول»؛ یک

رمان شهری

## تقدیر محله

سوسن شریعتی



است رهایی‌بخش. در مصاحبه‌ای با نویسنده کتاب خواندم که گفته بود از کافی‌شاپ‌ها و شمال شهر، زیاد نوشته شده. چرا از محله فلاح ننویسم؟

تاول نشان می‌دهد که چگونه محله به عنوان قطعه‌ای از پازلی به نام شهر و اولین نقطه عزیمت شکل‌گیری هویت اجتماعی فرد برعکس تبدیل به گتویی هویتی و تجربه‌ای ضد اجتماعی می‌شود و در نتیجه تهدیدی برای شهر و نیز تقدیری برای آدم‌های محل؛ محله‌ای که در آن نوعی از کودکی شکل می‌گیرد، منجر به نوعی جوانی می‌شود و در نهایت زندگی را بدل به نوعی محکومیت می‌کند.

داستان تاول ماجرای «جعفر»، جوان سی سال پیش است با آرزوهای بزرگ و موفقیت‌های زیانزد و نماد غیرت محل نیز که با زمان، زمان طی شده در محله فلاح، میان‌سالی می‌شود پرحسرت و معناد و در خود خزیده تا اینکه یکی از همین روزها در برابر چشمان مردم محل از سوی سرهنگ برجسته نیروی انتظامی کتک می‌خورد، تحقیر می‌شود و انتقام از او می‌شود هدف اصلی‌اش. تا اینکه بالاخره با سلاحی که همین‌طور دست به دست می‌چرخد و به او می‌رسد در روز روشن سرهنگ را از پا در می‌آورد تا همگان بدانند و ببینند که با «بچه فلاح» از این شوخی‌ها نمی‌شود کرد. آخرین اقدام یک آدم زمین‌گیر به‌حاشیه‌رانده‌شده‌نومید.

متن، اطلاعات بسیار دقیق و میدانی را در سه سطح با ما در میان می‌گذارد:

**الف:** محله همچون واحد هویتی خودبنیاد به بهانه قصه جعفر، خواننده همچون توریست، به اندرون این محله دعوت می‌شود. به دیدن آدم‌ها، شنیدن قصه‌هایشان، شناخت روابطشان، نسبتشان با شهر، رفتارشان در برابر قانون… فراخوانده می‌شود. در سطح اول، نگاهی است از درون به محله: مناسبات قدرت، سلسله‌مراتب طبقاتی، زیبایی‌شناسی آدم‌ها، کدهای رفتاری و اخلاقی مسلط، امکان اجتماعی شدن و…

برای نشان دادن این همه و تأکید بر تداوم این الگوی هویتی مسلط، افروزمنش دو سه نسل را پا به پای هم با ما همراه می‌کند. راوی که جوانی است هفده–هجده ساله و رفقاییش، پایه‌پای یوسف و جعفر و اسدالله

صفری و حسن جیگرکی و… که وزنه‌های قدیمی‌تر محل‌اند و سن و سالی دارند. یوسف آتاری، حسن جیگرکی، ممد نامی و اشرف، همگی جوانان دیروزی با آرزو‌ها و امیدهای بر زمین‌مانده و سرنوشت‌هایی حسرت‌زده. این شخصیت‌ها در حقیقت ارجاعات هویتی برای نسل راوی‌اند. امید، مجید سیریش (که در نزاعی ناموسی کشته می‌شود) و غلام –کنده‌لات محل– که پسر اسدالله صفری لات تواب دیروزی (از رفقای طیب و…) است. نویسنده چند نسل را با هم پیش می‌برد تا نشان دهد چگونه یک الگو مکرر می‌شود.

این هم‌محضری نسل‌ها در اماکن مشخصی ممکن می‌گردد. اماکنی که خود شده‌اند نهاد. نهادهایی برای اجتماعی شدن. این نهادهای عبارتند از: مغازه‌ها (سلمانی قاسم سلمونی که سیستم خاصی دارد برای انتقام‌گیری از غریبه‌ها، مغازه یوسف آتاری که از قاچاق تا رد و بدل اخبار محل در آن جریان دارد)، «باشگاه محل» که جوانان در آن نوعی از نگاه به زندگی را رد و بدل می‌کنند، «سر کوچک»، جایی که همه عصرها جوانان و پیرترها با قراردادی نانوشته دور هم جمع می‌شوند و قهوه‌خانه‌ها.

نوع مدیریت و تقسیم‌بندی زمان، در ۲۴ ساعت هم برای جوان محل جالب است: «روزها در باشگاه، عصرها هم فوتبال‌دستی، شب‌ها سر کوچک و پنجشنبه‌ها هم که قرارهای هفتگی».

علاوه بر این همه، نکته قابل توجه در این کتاب نشان دادن این واقعیت است که اگرچه این محله با برچسب‌هایی مانند حاشیه‌نشین و کارگرنشین و مهاجرنشین تعریف می‌شود و از همین رو بسته و مولد یک‌سری موقعیت‌های شبیه به هم است اما در عین حال همان مناسبات سلسله‌مراتبی کلان در اینجا نیز برقرار است: سلسله‌مراتب قدرت (مثل خانواده صفری و دار و دسته‌اش که محله را میان خودشان تقسیم کرده‌اند)، سلسله‌مراتب سنی (تبعیت پسر کوچک خانواده از پسر بزرگ‌تر)، سلسله‌مراتب جنسیتی (مادراهی که پسرهای محل همیشه به آنها خاله می‌گویند، دخترانی که همیشه نامزد دارند تا از تعرض مصون بمانند، خبرهای کوچک را برای زنان خانه نبرند،

همچنین ازدواج‌های زودرس)، سلسله‌مراتب طبقاتی (پولدارها با خانه‌های ۳ طبقه، فرش ۹ متری، داشتن تلفن، موکت‌دار بودن، طلا تا آرنج دست، بچه‌های کوچک کانون و… و فقیرترها با حیاط‌های کوچک و… بچه‌هایی که پدرانشان پیمانکار شهرداری، بازاری و سرهنگ هستند).

اسدالله صفری، صاحب مغازهٔ سهدر فرش فروشی و… پدر گنده‌لات‌های محل نماد نوعی امکان تغییر در درون این جهان بسته است؛ لمپن دیروزی که توبه کرده و یکی از نخبگان و سرشناسان محل شده و سرسپرده امام حسین شده. نسبتی تاریخی میان لومپنیزم و مذهب.

این محله، مثل هر واحد هویتی دیگری، کدهای اخلاقی مشترکی نیز تولید می‌کند؛ مشترک میان همه ساکنان محله با هر نوع پایگاه طبقاتی: «لباس‌هایشان را به یکدیگر قرض می‌دهند»، «برای مهم نشدن به کتک‌خوری، کتک می‌زنند»، «حرف زدن را کاری سوسولی می‌دانند»، و «چغلی کردن را قبیح می‌دانند»، «وقتی می‌بینند فرزندشان دارد کتک می‌خورد دخالت نمی‌کنند» و…

یکی از مهم‌ترین نشانه‌های بحران هویت در درون این گتوی بسته، مسأله زبان است. محله فلاح، محله‌ای است مهاجرنشین (کرمانشاهی، ترک، کرد، شمالی) و مانند بسیاری از محله‌های مهاجرنشین دنیا، بامشکل ناهمزبانی بین دو نسل مهاجر رویه‌رو است؛ پدر مادری که به زبان کشور میزبان صحبت نمی‌کنند و نسل بعدی که زبان والدینش را نیاموخته است: مجید سیریش با خاله‌اش زندگی می‌کند، خاله‌ای که ترک‌زبان است و مجیدی که ترکی نمی‌داند. گفت‌وگوی میان آن دو تقریباً ناممکن است و گاه امید مجبور است نقش مترجم را بازی کند.

در یک کلام باید گفت ساکنان محله علی‌رغم داشتن سلسله‌مراتب در درون خود و ناهمزبانی‌های بسیار (ترکیبی از آدم‌های ریشه‌کن‌شده)، در برابر جهان خارج از خود هبستگی نشان می‌دهد.

ب: شهر، همچون غریبه، جایی دیگر و از همین رو منشاء تخیل برای محل علی‌رغم مقاومت در برابر غریبه، غیرخودی بودن همه افراد غیرمحلی، با این همه در داستان می‌بینیم که غریبه در عین حال منبع



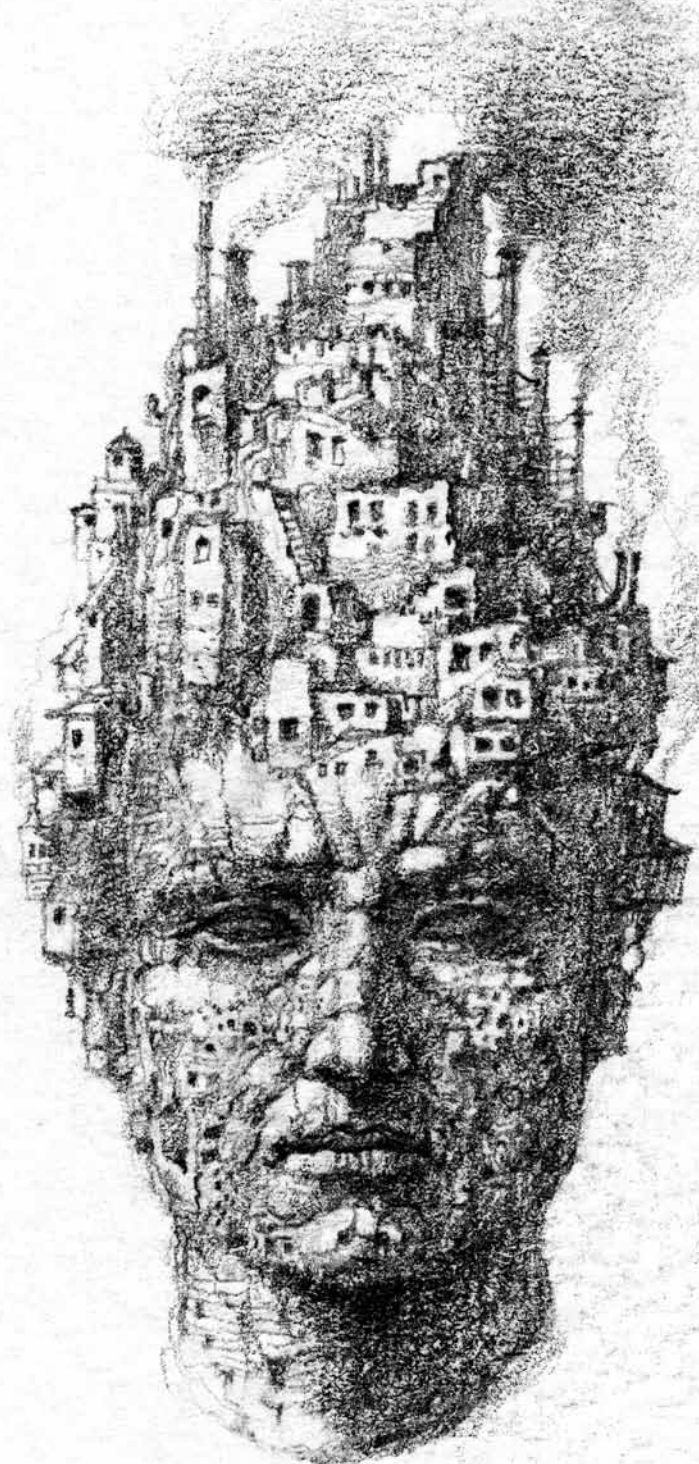
تخیل نیز هست. اصلی‌ترین شخصیت بی‌تردید خانم ژاپنی، همسر برادر قهرمان داستان است. برادری که در دهه ۶۰ برای کارگری به ژاپن رفته و دست پر برگشته است. این زن ژاپنی برای بسیاری از افراد محله محرک تخیل است. برای امید، راوی جوان قصه، برای زنان محله، برای مردان نیز. نوع پوشش این زن، نوع رفتارش در برابر مردان و… اما غریبه، همه ساکنان آن سوی شهر نیز می‌تواند باشد. جای دیگری که نمی‌شناسیم و شناختش تخصص می‌خواهد: «تخصص بالاشرنشینی داشت» و به یمن او اهالی محل می‌توانستند در جریان زیبایی‌شناسی، اخبار و اتفاقات آن سوی محله قرار بگیرند. خواننده‌ها (ابراهیم تاتلیس و گوگوش و بتی و…)، خرید از تاناکورا و آشنایی با مارک‌های خارجی (مارک تیمبرلند)، حتی دست دوم و نمونه‌هایی از این دست که در داستان بسیار است، همه قرار است تاییدی باشند بر این جور دیگری بودن را در دل‌ها می‌اندازند.

در جایی حیدر، همسر خانم ژاپنی می‌گوید: «اونجا که باشی اینجا زندگی نمی‌آه».
**ج:** محله، پایگاهی برای ایستادن در برابر جامعه‌ای که او را نادیده می‌گیرد و به حاشیه رانده است. (حاشیه در برابر متن)
نسبت میان «اینجا» و «آنجا» گاه هویت‌گرایانه، پر از مباهات و غرور محلی است، گاه پر حسرت است و گاه بغض‌آلود و خشمگین. ماجرای جعفر و به قتل رساندن سرهنکی که او را در روز روشن تحقیر کرده‌اند نماد این آخری است: خشم. سرهنکی که در

این داستان نماد قانون و جهان‌شمول دولت است که مقتدر و دلسوز نیز می‌خواهد در این محله یکه‌تاز، اعمال قدرت کند و در برابر قلدری‌ها و اورتیه‌های ریز و درشت محل که نظم مسلط را دستخوش چندپارگی کرده است بایستد. سرهنگ زبان این آدم‌ها را می‌داند، آنها را می‌شناسد، سر تترس دارد و در صورت لزوم مهربان هم می‌شود. با این همه با کتک زدن جعفر زندگی‌اش را از دست می‌دهد. جعفری که روزگاری قیصر و نماد غیرت محله بوده و امروز تبدیل شده به معنادی حسرت‌زده و سوژه تمسخر مردم محل. اما آنچه نمی‌تواند تحمل کند تحقیر شدن نه از طرف مردم محل، بلکه از طرف سرهنگ غریبه و در برابر مردم محل است.

انتقام می‌گیرد و به قتل می‌رساند. انتقامی که در واقع از قانون جهان‌شمولی می‌گیرد که قرار است پتر حمایتش بر سر همگان باشد، قانونی که قرار است نماد اراده جمعی باشد و نیست. همدستی و هم‌داستانی همه مردم محل را در این قتل می‌شود دید. سکوت آنها، تهیه سلاح و پنهان کردن آن و… نشانه‌های دیگری نیز از این همبستگی یا برعکس صف‌کشی در برابر قانون و نمادهایش (شهرداری، نیروهای انتظامی و…) دید: سوت کشیدن برای اعلام حضور ناگهانی پلیس در محله، شکستن لامپ‌های پارک شهر… نوعی واندالیزم است (تخریب اموال عمومی) اعتراض به شهری که مرا نمی‌بیند.

و اما مسأله این است: توسعه ناموزون، نسبت حاشیه و متن. نسبت هویت‌های خرد در برابر هویت کلان. دو گانه من و دیگری و مهم‌ترین ضرورتی به نام به رسمیت شناخته‌شدن. شهر (کشور، منطقه، جهان) چگونه می‌تواند هویت‌های متفاوت و موازی را به رسمیت بشناسد و نیز مدیریت کند. تفاوت‌ها را نه تهدیدآمیز که بدل کند به فرصت. «من‌ها را بسازد» (ا)، تا محله نه تهدیدی برای شهر که فرصتی شود برای تجربه شهروندی. شهری که با ندیدن حاشیه، خود تهدیدی شده است برای محله و ساکنانش. در این داستان، محله هم هویت‌بخشی است افتخارآمیز: «به من میگن بچه فلاح» و هم اسباب خجالت است: «وقتی می‌رفتم بالا شهر برای دختربازی می‌گفتیم بچه میدون توحیدیم!» آیا از بی‌هویتی می‌شود هویت ساخت؟ ■



## نگاهی به کتاب «درعین حال: رمان نویس و استدلال اخلاقی» اثر سوزان سونتگ

### مشق آزادی

حمید نامجو

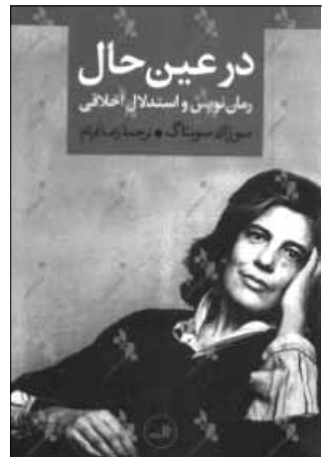
چیز هولناک به هنگام جست و جوی حقیقت، یافتن حقیقت است.

«در عین حال: رمان نویس و استدلال اخلاقی»، آخرین مقالات و سخنرانی‌های سوزان سونتگ به انتخاب خود اوست. کتابی که یک سال پس از مرگ او به همت پسرش «دیوید ریف» انتشار یافته و ریف مقدمه‌ای درخور بر این کتاب نگاشته است. او در این مقدمه از اشتیاق سونتگ به زندگی می‌گوید و از ترس بی‌شائبه‌اش از نیستی و مرگ. همچنین از لذت زندگی که برای او همان لذت دانستن بود. به عقیده ریف آنچه ورای تمام آثار او اعم از رمان‌ها، کتاب‌ها، مقالات و جستارها، نمایشنامه‌ها، فیلم‌ها و سخنرانی‌هایش می‌توان مشاهده کرد، تعلق خاطر همیشگی او به دو مقوله «زیبایی‌شناسی» و «اصول اخلاقی» است. کشمکش‌ها و دوپارگی‌های ذهنی او درباره زیبایی و علم اخلاق نشانگر آن است که این دو مقوله در آثار وی جدایی‌ناپذیرند. نشانه سرسپردگی سوزان سونتگ به هنر و خصوصا به ادبیات، تکریم او از نویسندگان و هنرمندان بی‌شماری است که آثارشان را خوانده و درباره آنان تأمل کرده و نوشته و گاهی برای اولین بار آنها را به آمریکایی‌ها معرفی کرده است. این کتاب ۱۵ مقاله و گفتار و یک مصاحبه

با موضوعاتی متنوع را در بر دارد و شامل جستارهای نظری، شرح و نقد بر آثار نویسندگان مورد علاقه او و همچنین شامل مقالاتی درباره وقایع سیاسی مثل حملات ۱۱ سپتامبر یا کشته شدن دانشجویی آمریکایی به نام «ریچل کوری» است دانشجویی که هنگام مقاومت در برابر تخریب خانه‌های فلسطینیان در رفح توسط اسرائیل، کشته شد. دامنه فراخ این مقالات و گفتارها نشان‌دهنده وسعت تعلقات ذهنی سوزان سونتگ است. مطالعات پربامنه و غوره‌های عمیقش در ادبیات و فلسفه و دغدغه‌های او به عنوان روشنفکری جهانی که جز آزادی و حق انتخاب هیچ تعلق فکری و مرام دیگری ندارد مؤید این سخن است. در سال ۲۰۰۲ پاپ ژان پل دوم در پاسخ به فاش شدن رسوایی‌های برخی از کشیشان کاتولیک گفت: «اثر هنری ممکن است خدشه‌دار شود اما زیبایی‌اش باقی می‌ماند». این قیاس بی‌بنیاد پاپ بین اثر هنری و میراث کاتولیسم برای لاپوشانی بزهدکاری‌های شنیع، بهانه‌ای شد تا سوزان سونتگ به واکاوی مفهوم زیبایی بپردازد و آن را از زوایای مختلف تحلیل کند. مؤید این سخن مقاله‌ای ۱۲ صفحه‌ای است که طی آن پیش‌فرض‌های ما درباره زیبایی را به چالش کشید و نشان داد بسیاری از ویژگی‌ها یا اموری که بدیهی فرض می‌کنیم، چندان بدیهی و بی‌نیاز از هرگونه مدافعه‌ای نیستند. او یکایک ویژگی‌های زیبایی اعم از دوام و استمرار، تعالی‌بخشی، تسلی‌بخشی، تناسب و... را مورد پرسش قرار می‌دهد تا ما در نهایت دریابیم که مفهوم و مصداق زیبایی چگونه در طی تاریخ و در موقعیت‌های اجتماعی مختلف تغییر کرده است. او کوشش‌های مختلف برای رسیدن به یک دریافت مشترک و پی‌افکندن بنیانی برای داوری در مورد زیبایی در فلسفه‌های مختلف را واکاوی کرد تا نشان دهد که نه‌نخبه‌گرایی و واگذاری رأی نهایی به دارندگان ذوق سلیم یا ایجاد نهادی برای سنجش هنر راه به جایی می‌برد نه، وضع کردن گفتمان‌های دوبخشی و تعریف زیبایی از طریق برابر نهادن آن در مقابل زشتی،

و نه حتی طفره رفتن با این تعریف که زیبایی امری بیان‌ناشدنی است. تن ندادن زیبایی به یک تعریف یا چارچوب و شاخص معین یا پرهیز از تعهد دوست داشتن اثری که زیبایی می‌دانند، باعث شده مردم از واژه «جالب» استفاده کنند و بعدها به تدریج کلمه جالب نیز جایش را به واژه «خوش‌ترکیب» داد. در ادامه سوزان سونتگ به ارتباط مقوله زیبایی با امر اخلاقی می‌پردازد و با تأکید بر زیبایی به عنوان بخشی از تاریخ آرمانی‌سازی نشان می‌دهد که جز زیبایی طبیعت، معمولا نمودهای دیگر زیبایی، بی‌طرف نیستند. بخش مهمی از کتاب «در عین حال»، مقالات و گفتارهایی درباره ادبیات است. درباره رمان‌هایی که زندگی‌های دیگر و زیستن‌های دیگر را به تصویر می‌کشند و ما با خواندن آنها در تجربه پرسوناژهای رمان‌ها شریک می‌شویم و همراه با آنان لذت می‌بریم و رنج می‌کشیم. رمان‌ها دریچه‌ای هستند گشوده به دنیاهای دیگر و به زندگی‌های دیگر. فرصتی برای رهایی از دام ملال و روزمره‌گی و امکانی برای تأمل درباره حقیقت و معنا دادن به زندگی. یکی از این رمان‌ها، اثری زیبا و هیجان‌انگیز است از نویسنده‌ای ایتالیایی به نام «آنا باتتی» که در سال ۱۹۴۷ منتشر شده است. نام کتاب «آرتمیزیا» است. آرتمیزیا نام زنی است که سیصد سال قبل و در دوران شکوفایی هنر نقاشی ایتالیا و سبک باروک، شیفته نقاشی بوده و آرزوی نقاش شدن داشته. او فرزند نقاش معروفی به نام «اورتزویو جنتیلیسکی» است و دوست «کاراواجو» است. تحقق این آرزو در دوره‌ای که نقاشی اساساً کاری مردانه به شمار می‌رفت مجال بوده است، با این حال آرتمیزیا با جد و جهد فراوان و تحمل رنج‌های بی‌شمار این آرزو را محقق می‌سازد. اما داستان نگارش این رمان در سال‌های پایانی جنگ جهانی دوم در فلورانس صورت گرفته است. اشغال آن شهر ابتدا توسط ارتش آلمان و نیروهای متفقین و تجربه‌های مشابه راوی و آرتمیزیا به عنوان یک زن، داستان را جذاب‌تر کرده است. سوزان سونتگ در

توصیفی زیبا از این رمان و شرح تأثرات روحی زنانه، تلاش می‌کند استنباط‌های رایج درباره مفهوم فمینیسم را واکاوی کرده و تعبیرهای خودش از این مفهوم را تشریح کند. اما درنگ اصلی سونتاگ در این مقاله بر ویژگی‌های نوع خاصی از رمان است که به آن رمان تاریخی می‌گویم. آثاری که بر پایه تخیلی از زندگی یک شخص واقعی و بازآفرینی دنیایی که متعلق به گذشته است خلق شده‌اند. *راوی رمان بانثی* یک *راوی مطلق* همه چیزدان نیست، بلکه این اثر بر پایه روایتی دوگانه و امتزاجی از روایت اول شخص و سوم شخص نوشته شده است. موضوع سومین مقاله این کتاب با عنوان «دوست داشتن داستانیوفسکی» نیز شرحی است بر رمان «تابستان در بادن بادن» نوشته «لئو تیتسپکین» که بر پایه حضور گذشته در زمان حال و مرادوه و مراجعه مکرر بین گذشته و حال شکل گرفته است.



حاکمیت استالین بود و به دلیل حمایت سرژ از تروتسکی در ۱۹۲۷ از حزب اخراج و سپس دستگیر و زندانی شد. او نزدیک به ۹ سال در روسیه زندانی بود و در تبعید به سر می‌برد. در سال ۱۹۳۶ با وساطت آندره ژید و رومن رولان از روسیه اخراج شد. مدتی به اسپانیا رفت تا در جنگ داخلی اسپانیا شرکت کند. با شکست جمهوری‌خواهان به فرانسه بازگشت. اما با شعله‌ور شدن آتش جنگ جهانی دوم، اروپا دیگر جای امنی برای انقلابیون نبود. درخواست روادیدش به آمریکا به دلیل سوابق انقلابی‌اش رد شد و ناچار به مکزیک رفت. از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۷ در مکزیک ماند و چند روز قبل از عزیمت دوباره‌اش به فرانسه بیمار و تنگدست، در صندلی عقب یک تاکسی مرد، او یک انقلابی تمام‌وقت جهان‌وطن بود که سراسر زندگی پرتکاپوش صرف مبارزه علیه بی‌عدالتی و دفاع از اصولی شد که به آن پایبند بود. به تعبیر سونتاگ «هیچ چیز زندگی‌اش قرین کامیابی نبود مگر اینکه بخوایم کامیابی او را به عنوان نویسنده‌ای مستعد و سختکوش استننا کنیم».

سونتاگ با اینکه برای فسادناپذیری شجاعت سرژ و به‌طور کلی زندگی پرمخاطره و از حیث اخلاقی دلیرانه او ارزش قائل است، اما با این گفتار که «بزرگ‌ترین اثر ادبی او زندگی‌اش است»، مخالف می‌ورزد و چنین اظهاری را نشانه

بی‌ذوقی و نافرهیختگی می‌داند. چراکه کتاب‌هایش مهم‌تر و خردمندانه‌تر از شخص نویسنده است. زیرا در آنها پاسخ پرسش‌هایی جست‌وجو شده که به زندگی معنا می‌دهند. او تاکید می‌کند حقیقتی که رمان‌نویس بیان کرده با حقیقت تاریخ تفاوت دارد و حتی از آن برتر است زیرا غنی‌تر و کلی‌تر از حقیقت مشاهده است. ویکتور سرژ صدها مقاله و رساله‌اش را به زبان‌های روسی، فرانسه، انگلیسی، اسپانیایی و آلمانی نگاشته است، اما رمان‌ها و شعرهایش را به زبان فرانسه نوشته است. رمان‌هایی که به زعم سونتاگ درون‌مایه بنیادی اکثر آنها انقلاب و مرگ است. برای انقلاب کردن باید بی‌رحم بود. انقلاب قربانی می‌خواهد و با ناچار بخشی از این قربانیان بی‌گناهان خواهند بود.

«بیگانه» عنوان مقاله دیگری با موضوع ادبیات است که در آن یکی از زیباترین رمان‌های «هالدور لاکسنس» مورد نقد و بررسی قرار گرفته و طی آن ویژگی‌های مشترک گونه‌های مختلف رمان مثل علمی، تخیلی، کمیک، رویایی، شهودی و... بازشناسی و صورت‌بندی شده است. علاوه بر اینها مقالات و گفتارهای دیگری با موضوع رمان و ادبیات نیز وجود دارند. گفتارهایی که سوزان سونتاگ در خلال آنها اشکال مختلف روایی یا دغدغه‌های فکری نویسندگانشان را مورد واکاوی قرار داده و در این گفتارها و نقدها نوع نگاهش به ادبیات و کارکردهای ویژه آن را بیان می‌کند.

یکی دیگر از خواندنی‌ترین بخش‌های این کتاب گفتاری است درباره «ترجمه» با نام «جهان به مثابه هند». سوزان سونتاگ در آغاز این گفتار ساده‌ترین دلایل و انگیزه‌ها را در کر ترجمه این‌طور بیان می‌کند: «ترجمه برای آنکه اثری ارزش خواندن دارد یا برای اینکه عده بیشتری آن را بخوانند و یا ترجمه به دلایل بازاری، او به تاریخ ترجمه که با ترجمه متون مقدس آغاز شده، اشاره می‌کند. ترجمه همیشه انتخابی آگاهانه است از میان صدها انتخاب ممکن. انتخابی پراکنده در میان پیچیدگی‌ها. انتخاب در معنای وسیع آن. انتخابی که متضمن معیارهای اخلاقی محمل ارزش‌هایی چون

درستی، مسئولیت، وفاداری، شجاعت و تواضع است. نویسنده به این امر که هیچ متنی بدون هدر رفتن بخشی از آن قابل برگرداندن به زبانی دیگر نیست اذعان دارد. سوزان سونتاگ معتقد است ترجمه شاخه‌ای از ادبیات است. او نگرش‌های مختلف مترجمان، به امر ترجمه را به سه گروه تقسیم‌بندی می‌کند:

گروه اول کسانی‌اند که مهم‌ترین وظیفه مترجم را دقت و وفاداری می‌دانند؛ به‌طوری‌که حتی یک واژه از دست نرود. نتیجه محتمل چنین دقتی قربانی شدن معنا و زیبایی است. ترجمه‌های سن ژروم از عبری و یونانی به لاتین در اواخر قرن چهارم میلادی و همچنین ترجمه نابوکوف از «یوگنی انگین» پوشکین به انگلیسی نمونه این ترجمه‌ها هستند.

گروه دوم همانند «اشلایر ماخر» معتقدند که هر زبان ویژگی‌ها و ارزش‌های بنیادین معنوی و هویت درونی خود را دارد. مترجم باید هویت درونی زبان را حفظ کند و تا حد ممکن به متن اصلی نزدیک بماند، ولو اینکه نتیجه کار کاملاً رنگ و بوی ترجمه از زبانی دیگر را داشته باشد. طبیعی ساختن کتابی خارجی یعنی نابود کردن ارزشمندترین چیز آن.

گروه سوم اما نگرش «والتر بنیامین» را در نظر دارند. نظر او از بُعد تاکید بر حفظ هویت زبان مبدأ، به اشلایر ماخر نزدیک است با این تفاوت که نتیجه ترجمه معمولاً زبان مقصد راغنی‌تر می‌کند. اساساً زبان، در هم‌یافته با ادبیات است و تنها از طریق این‌گونه ترجمه‌هاست که ما از لذت و زیبایی ادبیات زبان‌های دیگر برخوردار و بهره‌مند می‌شویم.

اما یکی از دغدغه‌های اصلی سوزان سونتاگ و هدفش از طرح این بحث واکاوی ایده ترجمه توسط کامپیوتر است. و اینکه ترجمه تنها معادل‌یابی یک واژه در زبانی دیگر نیست، بلکه ترجمه خوب هم‌ارز خلاقیت ادبی است. تعمق او در امر ترجمه بسیار چالش‌برانگیز است. در این واکاوی دنیای سرمایه‌داری و نگرش‌ها و آرمان‌هایش از گذر تیغ تیز انتقادات او مصون نمی‌مانند.

سوزان سونتاگ، شهرت خود را تنها مدیون

کوشش‌هایش در عرصه ادبیات و هنر و به‌ویژه عکاسی نیست. شخصیت او یک وجه موثر دیگر هم دارد؛ فعالیت‌هایش در نقش یک کنشگر سیاسی نیز از وجوه قوی شخصیت او است. فعالیت‌های سیاسی او از سال‌های ۱۹۶۰ با اعتراض‌های گسترده به حضور نظامی آمریکا در ویتنام آغاز شد و تا چهل و اندی سال بعد از آن ادامه یافت. اعتراضش به جنگ عراق، حضورش در ساریوو در بجنوبه نسل‌کشی صرب‌ها، حضورش در روآندا برای اعتراض به بی‌تفاوتی غرب در آن فاجعه انسانی، اعتراض به قتل‌عام فلسطینی‌ها در غزه و لبنان و در خود اسرائیل و مقالات بی‌شمارش علیه سیاست خارجی آمریکا و نقد ابزارهای به‌ظاهر فرهنگی مثل تلویزیون و سینما، بخش‌هایی از کوشش‌های او به عنوان یک کنشگر سیاسی و مبارز راه آزادی است. یکی از معروف‌ترین واکنش‌های او به مقالات و مصاحبه‌هایش در مورد حادثه ۱۱ سپتامبر بود. دو یادداشت و یک مصاحبه از او در این کتاب منتشر شده است.

سوزان سونتاگ در این یادداشت‌ها نگرانی‌هایش را از عواقب این حمله بیان کرده. او تروریسم را محکوم می‌کند اما ضمناً هشدار می‌دهد که سخنرانی‌های گاوچرانی مانند بوش به کجا خواهد انجامید؛ از یک طرف تیز کردن آتش ناسیونالیسمی ابلهانه و بی‌بنیاد که آزادی و حقوق شهروندی را تهدید می‌کند و از طرف دیگر حمله آمریکا به کشورهایی که تنها قربانی‌اش مردم بدبخت و مفلوک و بی‌پناه خواهند بود. بعد از گذشت ۱۳ سال از حادثه ۱۱ سپتامبر امروز به خوبی می‌توان در مورد هشدارهای سوزان سونتاگ داوری کرد و محقق شدن پیش‌بینی‌های پیامبرگونه‌اش را به چشم دید.

همچنان‌که قبلاً اشاره شد سوزان سونتاگ هنرمندی فرهیخته، منتقدی دقیق، نظریه‌پرداز کمی‌نظیر، خواننده‌ای باریک‌بین و مبارز خستگی‌ناپذیر آزادی و حفظ کرامت انسانی بود. یکایک جستارها و گفتارهای این کتاب گواه این مدعاست. با این حال اشاراتی کوتاه به برخی نکات ضروری به نظر می‌رسد.

۱- سوزان سونتاگ در سال ۱۹۶۳ مقاله «علیه تفسیر» را منتشر می‌کند. در این مقاله او ضمن رد کردن تمایز بین فرم و محتوا تفسیر را نوعی تقلیل آثار هنری به محتوا می‌داند. درحالی‌که فرازوی در هنر، در فرم اتفاق می‌افتد. او در مقالات فراوانی که درباره آثار هنری و به‌خصوص آثار ادبی نوشته است همیشه سعی دارد از تفسیر پرهیز کند. با این حال در برخی از مقالات این کتاب و در شرح پیرنگ یا درون‌مایه برخی از رمان‌ها و داوری آنها از حیث امر اخلاقی از مرزهای خودش فراتر رفته و آنها را تفسیر می‌کند.

۲- سوزان سونتاگ از اولین کسانی است که برخی از نویسندگان اروپایی از جمله والتر بنیامین را به آمریکائیان معرفی کرده. پر بیراه نخواهد بود اگر بگوییم او به نوعی متأثر از متفکران مکتب فرانکفورت مثل بنیامین، آدورنو، هورکهایمر، مارکوزه و حتی هابرماس است. توجه او به فرم در هنر، نگاه ویژه‌اش به عکاسی، انتقادش به رسانه‌های جمعی به عنوان ابزار تحمیق مردم و دشمنی آنها با ادبیات جدی، توجهش به عدالت به مثابه امری اخلاقی، نگره‌اش در خصوص کارکرد ادبیات، تعبیرش از مفهوم مدرن و انتقادش از نظام سرمایه‌داری به عنوان نظام سلطه همگی تعبیری هستند که در آثار متفکران مکتب فرانکفورت طرح و بحث شده‌اند.

۳- سونتاگ تعبیرهای عمیق و زیبایی درباره ادبیات دارد. این تعبیرها و نگره‌ها شوق خواندن را در دل آدمی بیدار می‌کند. او تاکید دارد که نویسنده شدن با خواندن آغاز می‌شود و به واسطه خواندن است که فرد، عضوی از جامعه ادبیات می‌شود. او می‌گوید احترامی ویژه برای ادبیات به عنوان حرفه قائل است زیرا نویسنده شدن مشق آزادی است.

در پایان لازم می‌دانم تاکید کنم که ترجمه این کتاب با معیارهای نویسنده آن در خصوص ترجمه خوب تطابق دارد و حاصل کار، ترجمه‌ای موفق است. ■

# به بهانه اتفاقات و حواشی فیلم خانه پدری فرصتی برای یک بحث اجتماعی و آکادمیک

حسین سلطان محمدی



سینما یک رسانه اجتماعی است. سینما داستان‌هایش را از جامعه می‌گیرد. مردم در روایت‌های تصویری با وجوهی از زندگی خود برخورد می‌کنند که می‌تواند برایشان در زندگی روزانه مهم، و قابل ارزیابی و برابرگذاری باشد و... از سوی دیگر سینماگران در میان مردمی زندگی می‌کنند که وقایع مختلفی در اطرافشان می‌گذرد و رفتارشان برابندی است از داشته‌های فرهنگی - تاریخی سرزمین‌شان، دریافت‌های خودشان از گذر عمر و البته دیدگاه‌ها و قضاوت‌های اطرافیان و رسانه‌ها و کارشناسان و صاحب‌نظران. دنیای امروز نیز که دنیای فناوری‌های نوین و عصر ارتباطات اجتماعی با شتابی روزافزون است، بر افزایش تعامل فکری مردم تأکید بسیاری دارد. بنابراین ما نه با ابزار

انتزاعی و فریبنده‌ای به نام رسانه سینما مواجهیم و نه با مردم چشم و گوش بسته‌ای که در نخستین برخورد با یک اثر تصویری، زود از آن تأثیر گرفته و آن را در زندگی‌شان به اجرا می‌گذارند. ما در یک دنیای چندوجهی حضور داریم. بنابراین نمی‌توانیم برای هر اثر تصویری، قدرتی فراتر از اندازه تعریف کنیم و همچنین نمی‌توانیم در مخاطبان این آثار هم، قدرت تعقل و استدراک را نادیده بینگاریم که اگر بخواهیم چنین کنیم، دست‌کم باید تأثیر هرگونه کارشناس فرهنگی و سینمایی و دینی و سیاسی و نیز داشته‌های فرهنگی و همچنین تجربیات را نادیده گرفته و مخاطب را موجودی خام و تأثیرپذیر بدانیم که به سادگی می‌تواند تغییر کند. اما همگان می‌دانیم که نه سینما با یک اثر، به تنهایی چنین قدرتی دارد و نه مخاطبان چنین موجودات خامی هستند.

درست است که امروزه رسانه‌ها قدرت اثرگذاری بسیاری دارند و شاید به مخاطبان‌شان، شناخت نادرستی از واقعیت جهان بدهند، و در بحث «سواد رسانه‌ای» به این پرسش‌ها توجه می‌شود که چرا مردم به بعضی پیام‌های رسانه‌ای توجه می‌کنند و به بقیه نه، مردم چگونه الگوها و نمادها را از یکدیگر تشخیص داده و مفهوم خاصی به آنها می‌دهند، مردم طی چه فرآیندهایی، مفهوم مورد نظر خود را از پیام‌های رسانه‌ای می‌سازند و... اما در همین مبحث، وظایفی هم برای دست‌اندرکاران رسانه‌ها یا مسئولان دولتی یا خانواده‌ها و والدین در نظر گرفته شده تا سطح «سواد رسانه‌ای» افزایش یابد. شاید بتوان از فیلم‌هایی نظیر «هیس»، دخترها فریاد نمی‌زنند» یا «شیار ۱۳۳» به عنوان نمونه چنین اقدامات جمعی در جهت افزایش بینش درست نسبت به موضوعی نادرست، یاد کرد. البته موضوع این دو اثر کاملاً متفاوت است اما هر دو قصداً دارند برداشت مردم از موضوعات مورد نظر، از طریق رسانه سینما تعدیل یا بازسازی کنند یا حتی تغییر دهند.

مدتی قبل فیلم «خانه پدری» پس از طی فراز و نشیب‌های فراوان، سرانجام با

محدودیت، اکران شد و دست‌اندرکاران در پی آن بودند که در آینده اکران بهتری برایش تدارک ببینند. اما همان اکران محدود هم با مشکل مواجه شد و سرانجام متوقف شد. خانه پدری فیلمی است که از موضوعش، بدون تعارف، همچنان در صفحات حوادث روزنامه‌ها و سرویس‌های رسانه‌ای، نمونه داریم. یعنی موضوعی است که در سطح درک اجتماعی مخاطبان، کاملاً ملموس است و انتزاعی نیست. چون هنوز قضاوت فردی و قتل دختران و زنان براساس برداشت و قضاوت فردی و به دور از حضور قانون، با عنوان قتل‌های ناموسی، رخ می‌دهد. فیلم‌سازی هم که به این موضوع پرداخته، مردی است آشنا و متعهد به مردم و اجتماع، و در آرزوی بهروزی اجتماعی مردم خودمان آن را ساخته است. در سلامت نگاه فیلم‌ساز هم شک نداریم. پس در بنیان کار، اختلافی دیده نمی‌شود. می‌ماند نحوه بیان روایت، که «بفرماست یا «بشین» یا «بمرگ». خوب، برای برانگیختن حس و حال گسترده نسبت به موضوعی که وجود داشته و دارد و همچنین هم احتمال وقوعش هست، آیا فیلم‌ساز نباید به لحاظ حسی و روان‌شناختی ضربه فیلم را با قدرت تمام به ذهن بیننده وارد کند و او را بیشتر از گذشته در جهت نادرست بودن قضاوت فردی و نادیده انگاشتن قانون، از نظر ذهنی درگیر کند؟ فیلم‌ساز که قصد ایجاد شورش اجتماعی - و به زعم بعضی دوستان، قصد توهین به کرامت زن ایرانی و مسلمان را - نداشته است. او از موضوعی که به زعم خودش حدود چهل سال پیش در جنوب کشور رخ داده، بهره گرفته و با حمایت سرمایه‌ای و فکری نیروی انتظامی و برای افزایش دانش اجتماعی و تفاهم معنایی بیشتر نسبت به آن، اقدام به ساخت آن در قالب فیلم کرده است زیرا موضوع قدیمی مورد نظر را در جامعه همچنان فعال دیده و البته ما نیز می‌بینیم. کیانوش عیاری حداکثر توان حرفه‌ای و تکنیکی و نیز حمیت ایرانی و دینی خود را به کار گرفته تا در این زمینه معناسازی کند و البته کوشیده به گونه‌ای

آن را ساده‌فهم نماید که همگان بتوانند به معنایی درست از آن برسند. بگذریم که سرمایه‌گذار اولیه فیلم، یعنی «ناجی هنر» به نیابت از نیروی انتظامی، به هر دلیلی الان در صحنه اکران فیلم حضور ندارد. همگان هم اذعان دارند که موضوع، فی‌نفسه موضوعی خشن است و خشونت و نادرستی اصل ماجرای که در این فیلم دستمایه قرار گرفته، بر همگان واضح و مبرهن است. حالا باید به عنوان صاحب‌نظر و کارگردان و اهل رسانه و کارشناس سیاسی اجتماعی و فرهنگی، در برابر چنین اثری، در پس پرده نهان شده و واژگان دیگری را دستمایه قرار دهیم تا مانع نمایش فیلم شویم یا اینکه با استفاده از دانش و داده‌های علمی و ملموس با آن همراهی کرده و آگاهی عمومی نسبت به نادرستی رفتار موجود در فیلم را افزایش دهیم. ما از هر دو گروه موافق و مخالف در سطح جامعه و در حوزه رسانه، نسبت به این فیلم واکنش دیده‌ایم. یعنی بعضی از صاحب‌نظران و دست‌اندرکارانی که سال‌هاست در این عرصه به تولید محصول تصویری اشتغال داشته یا به صورت مداوم به انتشار دیدگاه‌های خود پرداخته‌اند، در موضع مخالف نمایش این فیلم حضور یافته‌اند. خشونت اولیه فیلم را نادرست قلمداد کرده و با عباراتی چون «توهین به زنان مسلمان ایرانی» از آن یاد کرده‌اند. در حالی که فیلم‌ساز با تصویر این معضل اجتماعی، در جهت دفاع از زن ایرانی و نفی برداشت فردی حرکت کرده است. البته ما در عرصه کلان فرهنگی هم از سطوح قوای مجریه و مقننه نسبت به نحوه روایت فیلم اظهارنظر دیده‌ایم که از جهت توجه بیشتر به این موضوع قابل دفاع است اما برخلاف انتظار ما این اظهارات به سمت نفی نمایش کامل فیلم، پیش رفت و باعث شد حتی با وجود نظر وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی مبنی بر نمایش فیلم در سطح محدود، همان نیز منتفی شود. توجیه عمومی مطرح نیز، وجود صحنه خشن فیلم در ابتدای روایت است که با برداشت‌های جناحی و سیاسی آمیخته شد و ماجرای نه‌چندان

موجه رقم خورد. اما همه این دوستان می‌دانند که برای جلب توجه نسبت به یک موضوع، باید چنین عمل کرد. مگر برای نمایش خشونتی که بر اهل بیت پیغمبر (ع) در کربلا رفت، سخنرانان نوحه‌سرایان مرتب تکرار نمی‌کنند که «سر از بدن آنان جدا شد»، مگر در تزیین‌ها نشان داده نمی‌شود که چگونه خنجر بر حلقوم آنان کشیده شد، پس در این فیلم برای حمایت از همان زنان و دختران مظلوم ایرانی که بدون قضاوت قانونی و درست، به کام مرگ رفته و می‌روند، باید صحنه‌ای با چنان قساوت و سبیت ساخته و نمایش داده می‌شد تا اگر مخالف چنین رسمی هستیم، برانگیخته شده و با تصویب قوانین یا اقدامات آگاه‌سازانه عمومی، مانع تداوم آن شویم. اکنون هم دیر نشده است و باید همین چند نوبت نمایش محدود فیلم «خانه پدری» را بهانه کرد و با استفاده از نگاه‌های جامعه‌شناسانه، در جهت افزایش سواد رسانه‌ای و درک عمومی نسبت به این موضوع، قدم برداریم. یادمان باشد در پدیده اجتماع عمومی نسبت به درگذشت مرتضی پاشایی، حضور جامعه‌شناسان و افزایش بحث درباره این پدیده نابهنگام، بسیار آموزنده بود - بگذریم که بعضی همکاران جوان رسانه‌ای ما سعی کردند این مباحث جامعه‌شناسانه را تخطئه کنند - اما همان نیز، وجود جریان‌های جدید در سطح اجتماعی نسبت به رویدادها را آشکار ساخت و آن اینکه برای بررسی و تحلیل یک موضوع، باید نگاه و رویه جدیدی بر مبنای دانش آکادمیک بر جامعه حاکم شود و از سطحی‌نگری فاصله بگیریم. بنابراین، نمایش فیلم «خانه پدری» را باید فرصت بدانیم نه تهدید. در این صورت می‌توانیم از سطح عبور کرده و به لایه‌های عمقی و اجتماعی معضل مطرح‌شده در فیلم بپردازیم. ■



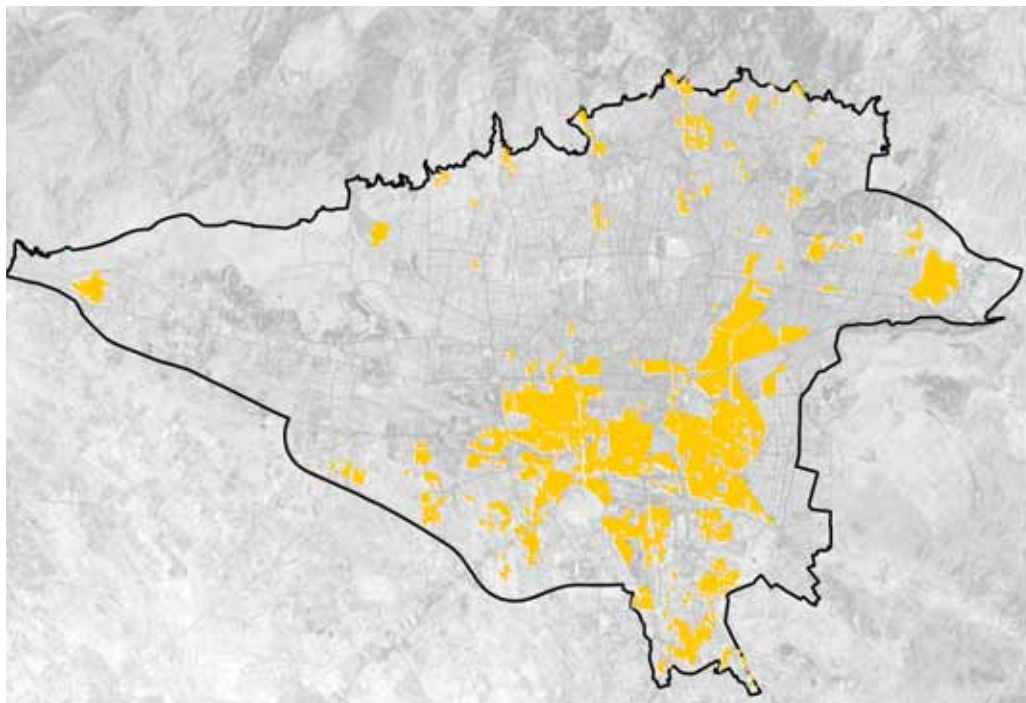


گوناگون ابراهیم حسین و خانواده محترم  
شهادت سرورین و مارت ارباب عالیشان و  
نوشتهن جام بصورت از دست سفای کرمان  
خوارای و خودمان  
از حد فک حرم و سلام

گوناگون ابراهیم حسین و خانواده محترم  
شهادت سرورین و مارت ارباب عالیشان و  
نوشتهن جام بصورت از دست سفای کرمان  
خوارای و خودمان  
از حد فک حرم و سلام

## عالمی دیگر بیاید ساخت و از نو آدمی

علی رنجی‌پور



صحبت از نوسازی و بافت فرسوده بحثی است سهل و ممتنع چنان که یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین چالش‌های شهرهای معاصر ایران به شمار می‌آید که به شکل‌های مختلف کیفیت زندگی در شهرهای بزرگ و کوچکمان را تحت تاثیر قرار می‌دهد. ظاهر موضوع، اما بسیار ساده و چه‌بسا پیش پا افتاده است. اما صحبت سر خانه و کاشانه مردمی است که روی نواری پرخطر از عالم هستی شب را به روز و روز را به شب می‌رسانند. خدای نکرده، کافی است زمین زیر پای مان بلرزد؛ چنان که پنجم دی ماه ۱۳۸۲ یا ۳۱ خرداد ۱۳۶۹ زیر پای فرسوده‌نشینان بم و رودبار لرزید و دودمانشان را به باد داد. طبیعی است که فکر کنیم باید برای پایداری سکونت‌گاه‌های ناپایدار این سرزمین و ساختن سرپناهی محکم‌تدبیری ببندیشیم. اما چگونه؟

جواب این سوال را خیلی‌ها مدعی‌اند که می‌دانند؛ نه فقط از اهالی فن، که مردم هم. مردم کوچ و بازار هم نسخه‌ای پیچیده برای بلای فرسودگی دارند: کوبیدن و ساختن. از هر کسی که بپرسی به این سه اقدام عاجل می‌رسی که خانه‌ها و مناطق و بافت‌های فرسوده را اول باید شناخت، خراب کرد و بر اساس استانداردهای ساخت‌وساز از نو ساخت. اما جالب اینجاست که پیچیدگی‌های ممتنع، در بزنگاه هر سه، یعنی شناخت و تخریب و نوسازی، خود را نمایان می‌کنند.

اول، حوزه شناخت: در حال حاضر شورای عالی شهرسازی سه

شاخص را به عنوان متر و معیار تشخیص فرسودگی بافت‌های شهری معرفی کرده است؛ نفوذناپذیری، ریزدانی و ناپایداری. نفوذناپذیری بحثی ناظر به شکل و قیافه و کالبد شهر است. قطعا کوجه‌های تنگ و باریک در مناطق قدیمی شهرها و مناطقی که در دوران معاصر بی‌قاعده و بی‌حساب و کتاب ساخته شده‌اند، راه نفوذ را در مواقع حساس و بحرانی سد می‌کنند. خدای نکرده، اگر در تهران یا هر شهر دیگری زلزله بیاید، وسایل نقلیه امدادی چطور می‌توانند از این کوجه‌های بگذرند و خود را به عمق مناطق تخریب‌شده برسانند و مشغول امداد و آواربرداری شوند؟ نه فقط هنگام زلزله، بلکه هنگام وقوع هر بحرانی، خواه بلای طبیعی باشد خواه بلای مصنوع انسان، چگونه می‌شود به مناطق بحرانی نفوذ کرد و بحران را از سر گذراند؟ این سوالی است پیش روی هر کسی که چشمش جلوتر از نوک بینی را می‌بیند و به فردا و احتمالات خوشایند و ناخوشایند آن فکر می‌کند.

ریزدانی هم شاخص دیگری برای تشخیص فرسودگی است. قطعا گذر همه‌مان به محلات فقیرنشین و فرسوده تهران و شهرهای دیگر افتاده و دیده‌ایم که فقرا و افراد بی‌بضاعت چگونه عمرشان را در خانه‌های کوچک و محقر می‌گذرانند. ریزدانی زمین‌ها و بلوک‌های شهری، اگر شاخص فرسودگی هم نباشد، قطعا شاخص فقر و فلاکت خواهد بود. ریزدانی بلوک‌ها در مناطق فقیرنشین، نه‌تنها نشانی از تراکم زیاد و طبعاً آسیب‌پذیری بالا، بلکه عاملی واضح برای محرومیت از فضاهای عمومی

شهری است. طرفداران «تجمیع بلوک‌های ریزدانه» فکر می‌کنند اگر بتوانند زمین‌های کوچک را با هم جمع کنند و تراکم منتشر در سطح افقی را در ارتفاع عمودی آپارتمان‌ها جا بدهند، علاوه بر اینکه بخش زیادی از مشکلات فرسوده‌نشینی حل می‌شود، فضای زیادی هم در سطح افق آزاد می‌شود که می‌توان از آن به عنوان فضای آزاد و عمومی استفاده کرد. به این ترتیب، با یک تیر چند نشان زده‌اند؛ هم اقدام به نوسازی کالبدی و هم فرصت و فضایی برای ایجاد تاسیسات عمومی در مناطق محروم فراهم کرده‌اند و ظاهراً حرفشان بی‌راه هم نیست. اما نگاهی منتقدانه به تجربه‌هایی نظیر نوسازی محله‌های نواب و شهید خوب‌بخت و... نشان می‌دهد که حتما ملاحظات دیگری نیز وجود دارند که نمی‌گذارند تیرهای رها شده از چله کمان، نه به چند نشان، بلکه فقط به یکی بنشینند.

شاخص سوم ناپایداری از همه واضح‌تر است. طبعاً ساختمان‌هایی که بدون نظارت فنی و توجه به استانداردهای ساختمانی ساخته شده‌اند، ناپایدارند و هر لحظه ممکن است فرو بریزند. اعتباری به ساختمان‌هایی که بر اساس آیین‌نامه استانداردها طراحی و ساخته شده‌اند نیست، چه برسد آنهایی که سرسری ساخته می‌شوند. تردیدی نیست که این شاخص‌ها به دقت تعیین شده‌اند، اما نکته اینجاست که به‌راحتی می‌توان در کارآمدی این شاخص‌ها برای شناخت درست و دقیق بافت‌های ناپایدار و فرسوده و ناکارآمد و... تردید ایجاد کرد. در سال‌های اخیر بحث‌های زیادی در

محافل دانشگاهی در این زمینه مطرح شده است. بسیاری از تحقیقات و دریافت‌ها نشان داده که مساله پیچیده‌تر از آن است که بتوان با تعیین شاخص‌های سه‌گانه در حوزه شناخت بافت فرسوده تعیین تکلیف کرد.

کافی است کمی از بحث‌های فنی تک‌بعدی فاصله بگیریم، آنگاه متوجه می‌شویم موضوعی که درباره آن صحبت می‌کنیم، امری است چندوجهی که به طرز غریب میان بحث‌های فنی با مناسبات اقتصادی و اجتماعی جامعه گره خورده است. صحبت از بافت «فرسوده» مترادف با صحبت درباره فقر است که خود وجوه اقتصادی و اجتماعی بی‌شماری دارد. ناپایداری‌های اقتصادی، آسیب‌های اجتماعی و حتی بحران‌ها و مسائل امنیتی همه به شکل غریبی با مساله مورد صحبت ما ارتباط تنگاتنگ دارند. نگاهی به بحران‌های اقتصادی سال‌های اخیر ببندازید. قطعا می‌توانید نمادها و نشانه‌ها و البته تاثیر آن را در سکونت‌گاه‌های محروم رسمی و غیررسمی در دل و حاشیه شهرها ببینید. یا به آسیب‌های اجتماعی شهرهای بزرگ و کوچک بنگرید. آیا فکر کرده‌اید چرا همه آنها ارتباط مکانی با مناطق محروم در متن و حاشیه شهرها دارند؟

جز این، مساله بافت‌های فرسوده و ناپایدار یا - به قول امروزی‌ها - ناکارآمد شهری مساله‌ای است متنوع که به اندازه تنوع جغرافیایی ایران و تنوع شکلی و محتوایی همه محلات یک شهر شکل‌های گوناگون دارد. قطعا وضعیت بندرعباس با

مشهد متفاوت است. آنجا مساله ریزدانی آنطور که در تهران و شهرهای بزرگ مطرح است، وجهی ندارد. حتی در مقیاس محلی، مساله عودلاجان، با لب‌خط متفاوت است. بی‌تردید موقعیت ده‌ونک مثل مسگرآباد نیست. قطعاً نازی‌آباد - با آن سابقه تاریخی و مدنی و شهری- مثل مناطق حاشیه‌ای تهران نیست و... آیا می‌توان برای همه این تنوع حکمی کلی بر مبنای یک مصوبه کاملاً فنی و تخصصی صادر کرد؟

خیلی راحت می‌توان به شاخص سه‌گانه مراجعه کرد و با بررسی شاخص‌های نفوذناپذیری، ریزدانی و ناپایداری برای مناطق مختلف شهری نسخه پیچید. می‌توان به راحتی یک منطقه را روی نقشه علامت زد و زیرش نوشت «بافت فرسوده». اما آیا این کار تا امروز نتیجه‌ای داشته است که پس از این داشته باشد؟! در حال حاضر بحث‌هایی برای تغییر نگرش‌های فنی حاکم بر این مساله در سطوح بالای تصمیم‌گیری در جریان است و نشانه‌هایی از بازنگری در قوانین قدیمی به چشم می‌خورد. در کنار آن، امروز صحبت از تغییر پارادایم پیش آمده و بحث تغییر ادبیات این حوزه سر زبان‌ها افتاده است. امروز در سند ملی نوسازی اسم «بافت فرسوده» را به «بافت ناکارآمد» عوض کرده‌اند، به این دلیل که واژه «فرسوده» در ادبیات شهری ما بار فنی خاصی دارد؛ کما اینکه واژه جدید هم همین‌طور است. سوال اینجاست که آیا این تغییر ادبیات می‌تواند فضای حاکم را لاقط در حوزه شناخت تغییر دهد؟

دوم، حوزه تخریب یا عمل: حجم ساخت‌وساز شهری در تهران و حتی کل ایران، بیشتر و بالاتر از میانگین جهانی است. بعضی‌ها معتقدند که تهران بزرگ‌ترین کارگاه ساختمانی در دنیاست. بیره هم نمی‌گویند. حتی الان که بازار ساخت‌وساز از رونق افتاده، کمتر کوچه‌ای را می‌توان در این شهر پیدا کرد که یک یا دو کارگاه تخریب و نوسازی در آن برقرار نباشد. به هر حال، در سال‌های گذشته بار بزرگ گردش اقتصادی کشور ما، در غیاب رونق صنایع دیگر، روی دوش صنعت ساخت‌وساز بوده است. کسانی که طی این سال‌ها دارایی‌شان را در این حوزه سرمایه‌گذاری کردند، به شکل باورنکردنی متفجع شدند. هم‌زمان با بالا رفتن ارزش زمین در شهرهای بزرگ و کوچک، خانه‌های یک‌طبقه و دوطبقه، در مناطق بالا و پایین شهر، یکی‌یکی تبدیل به آپارتمان‌های چهار و پنج‌طبقه - بلکه بیشتر هم - شدند. سرمایه‌گذاران نه‌تنها از ارزش افزوده زمین‌های شهری بهره بردند، بلکه املاک و واحدهای ساختمان‌هایی جدید را در طبقات بالا و بالاتر به نام خود سند زدند. این سود هنگفت دست و دل هر کسی را - چه پزشک بود، چه کارخانه‌دار، چه هنرمند، چه کارمند و چه کارگر - می‌لرزاند که هر چه را داشت و نداشت به پای ساخت‌وساز بریزد چراکه سود هیچ سرمایه‌گذاری دیگری به اندازه سود این کار بالا و در عین حال مطمئن نبود. اما این وضع چقدر می‌توانست - یا می‌تواند - دوام داشته باشد؟ کار در سال‌های ۹۰ و ۹۱ چنان بالا گرفت که محاسبات نشان می‌داد

حتی کل نقدینگی کشور در یک سال توان خرید واحدهای نوساز ساخته شده را - آن هم فقط در تهران - ندارد. طبیعی بود که بسیاری از کارشناسان پیش‌بینی می‌کردند رکودی طولانی بازار مسکن را در تهران و شهرهای بزرگ فرا بگیرد؛ رکودی که بعید نیست در آینده منجر به سقوط چشمگیر قیمت‌ها و ایجاد بحران اقتصادی در شهر شود. اگر حوصله کردید، تحلیل‌های اقتصادی محسن رنانی را در تشریح و تحلیل «تکینگی تهران» بخوانید.

بی‌شک محرک اصلی نهضت ساخت‌وساز، بیش از هر چیز دیگری، سود شگفت‌انگیز آن بود. اما میزان این سود، در بالا و پایین شهر اختلاف قابل ملاحظه‌ای با هم داشت. این اختلاف آن‌قدر بود که کمتر کسی حاضر باشد سرمایه‌اش را به جای مناطق پررونق شمال و غرب شهر، در مناطق محروم مرکز و حاشیه تهران بخواباند. وقتی منطق سود اقتصادی حاکم مطلق و امکان سرمایه‌گذاری در جغرافیای شهر به طور یکسان فراهم است، وقتی سعادت‌آباد و شهرک غرب و پونک و ونک و فرمانیه و پاسداران و... هستند، چرا باید کسی در شوش و راه‌آهن و نازی‌آباد و شاه‌عبدالعظیم سرمایه‌گذاری کند؟ مگر آنکه سرمایه‌گذاران خیلی ضعیف و کسانی که زورشان به بالای شهر نرسد، سراغ از مناطق محروم پایین شهر بگیرند.

قطعاً نهضت ساخت‌وساز بی‌رویه در تهران تأثیرات مخرب زیادی در اقتصاد، جامعه، محیط زیست و... دارد. اما در عین حال، همین نهضت می‌توانست نقشی موثر در توسعه مناطق محروم و بافت‌های فرسوده و ناکارآمد ایفا کند که نکرد. سهم این مناطق، به رغم مشوق‌هایی که از سوی مدیریت شهری و نهادهای دولتی داده می‌شد، کمتر از مناطق دیگر بود. این در حالی است که به زعم بسیاری از کارشناسان، حلقه مفقوده نوسازی، سرمایه‌گذاری و جذب سرمایه‌های سرگردان در این حوزه است.

البته سرمایه‌گذاری در این حوزه چندان هم کم‌منفعت نیست. یکی از گزارش‌های سازمان اسکان بشر سازمان ملل متحد تصریح می‌کند که سود سرمایه‌گذاری در حوزه بهسازی بافت‌های ناکارآمد شهری یک به هفت است، البته به شرط آنکه نهاد دولت سرمایه‌گذار باشد. این گزارش بیش از آنکه ناظر به دو دو تا، چهارتا‌های ساده باشد، ناظر به تأثیرات اجتماعی و اقتصادی کلان چنین پروژه‌هایی در سطح یک منطقه بزرگ است. طبیعی است که اگر هزینه‌های ناشی از مشکلات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و حتی سیاسی و امنیتی جامعه در محاسبات در نظر گرفته شود، آن وقت نه‌تنها مدیریت شهری و نهادهای مسئول دولتی مثل وزارت راه و شهرسازی و بنیاد مسکن، بلکه نهادهای اقتصادی، فرهنگی، آموزشی، سیاسی و امنیتی هم با کمال میل وارد گود می‌شوند؛ نهادهایی که به هر حال سالانه بودجه زیادی را صرف اشتغال‌زایی، توسعه فرهنگی، توسعه فضاهای آموزشی، برنامه‌های کلان سیاسی و رتق و فتق مشکلات امنیتی می‌کنند. چنین کاری وقتی نتیجه می‌دهد که ضرورت موضوع برای همه

ارکان حکومت و نهادهای متکثر دولتی روشن باشد که فعلاً نیست. از سوی دیگر، این سوال مطرح است که آیا توان مالی نهادهایی که مستقیماً با این مساله درگیرند، برای سرمایه‌گذاری کفاف می‌دهد؟ آن‌طور که از شواهد و قرائن برمی‌آید، این طور نیست، که اگر بود این نهادها تمام انرژی خود را به جای آنکه صرف سیاست‌گذاری و زمینه‌سازی کنند، لاقط بخشی از آن را - بیش از این چیزی که الان می‌کنند - صرف سرمایه‌گذاری می‌کردند.

سوال سخت این است که وقتی بخش خصوصی رغبتی به سرمایه‌گذاری موثر ندارد و دولت هم از این کار ناتوان است، چگونه می‌توان به تخریب و رفع فرسودگی‌های شهر و ساختن شهری نو و استوار پرداخت؟

و سوم، حوزه نوسازی: بعضی از منتقدان به کنایه دو واژه «بافت فرسوده» و «نوسازی» را ترکیب می‌کنند و از دل آن واژه «فرسوده‌سازی» را می‌سازند. این واژه اگرچه بیشتر جنبه متلک‌گویی دارد، اما واقعیتی تلخ و گزنده را بازگو می‌کند. طی ۱۰۰ سال گذشته، اگرچه کشور ما در حوزه توسعه زیرساخت‌های کلان مدرن توفیق چشمگیری داشته است، اما در حوزه‌های جزئی همچنان همه چیز تحت سیطره سهل‌انگاری تاریخی قرار دارد. آیین‌نامه‌ها و طرح‌ها و استانداردهای کشور ما چیزی کم از مشابه‌های خود در کشورهای پیشرفته ندارند، اما کیفیت چیزی که اینجا ساخته می‌شود با آنجا قابل مقایسه نیست. اما چرا؟ منطقاً ترکیب شگفت‌انگیز سهل‌انگاری و شتاب‌زدگی نتیجه‌ای جز پایین بودن کیفیت ساخت‌وساز ندارد. اینها کمتر ربطی به مسائل فنی و تخصصی دارد، بلکه اقتضائات فرهنگی و اجتماعی و البته اقتصادی است که ما را به سمت فرسوده‌سازی پیش می‌برد.

بر مبنای تئوری جامع کوتاه‌مدت و کلنگی کاتوزیان، جامعه ایرانی به شدت بی‌ثبات است. نه اینکه مطلقاً خود بی‌ثبات باشد، بلکه شرایط بی‌ثبات مناسبات معمول را به‌نوعی تعلیق دچار می‌کند. هیچ ضمانتی وجود ندارد که شرایط امروز، فردا هم برقرار باشد، چنانکه شرایط امروز در ادامه دیروز و پریروز به وجود نیامده است. این بی‌ثباتی بر حال و روز سرمایه‌گذارانی که تمام تخم‌مرغ‌های‌شان را در سبد ساخت‌وساز می‌گذارند نیز حاکم است؛ چنانکه معلوم نیست صرفه اقتصادی ساخت‌وساز تا کی برقرار باشد. این وضعیت تا حدود زیادی به شتاب‌زدگی دامن می‌زند، چنانکه طی سال‌های گذشته می‌توان آثار آن را در سیمای کوچک و خیابان‌های شهر دید.

از سوی دیگر، وقتی ساخت‌وساز واحدهای مسکونی در یک شهر از فلسفه وجودی‌اش فاصله می‌گیرد، وقتی انگیزه خانه‌سازی چیزی جز فراهم کردن فضایی برای زندگی است، طبیعتاً سهل‌انگاری نیز در سطحی گسترده فراگیر می‌شود. البته این ادعای نگارنده بر مبنای مشاهداتش در سطح شهر است. انگار در تهران کسی خانه را برای زندگی نمی‌سازد. نه‌تنها کسی

نمی‌سازد، بلکه کسی خانه را برای زندگی نمی‌خرد. خانه بسیار بیشتر از آنکه سرپناه و فضایی برای قرار گرفتن شهرنشینان باشد، یک کالای سرمایه‌ای است که ارزش دارایی‌های سرمایه‌داران را در مقابل تورم تضمین می‌کند؛ تضمین که سهل است، دارایی‌ها را چند برابر می‌کند. اگر این طور نبود، آن وقت زشت‌ترین ساختمان‌های تهران در بدترین محله‌های ممکن (به لحاظ ارزش‌های زندگی) گران‌قیمت‌ترین ساختمان‌های شهر نبودند. متأسفانه آمار دقیق و قابل استنادی در دست نیست که بتوان کیفیت فنی و پایداری ساختمان‌های نوساز را اندازه‌گیری کرد، ولی اگر کیفیت فضایی موجود را به حوزه فنی تعمیم دهیم، آن وقت نگرانی‌مان از ناپایداری‌ها در شهرهایمان دوچندان خواهد شد. نه‌تنها بافت‌ها و محلات قدیمی و فرسوده و مناطق محروم و فقیرنشین، بلکه مناطق متوسط و حتی بالای شهر هم از مخاطرات فرسودگی در امان نخواهند بود. وقتی سرمایه‌گذاران، کارفرماها و طراحان نسبت به کیفیت فضا سهل‌انگار و بی‌تفاوتند، بعید نیست که مجریان و ناظران نیز سهل‌انگارانه از آیین‌نامه‌ها و استانداردها عدول کنند و آنچه را می‌سازند، از اول فرسوده بسازند!

\*\*\*

به هر روی، بافت‌های فرسوده و ناکارآمد شهری جزو معضلات جدی مدیریت شهری در ایران است که باید زودتر تدبیری برای آن اندیشید. ظاهر مساله بسیار ساده، اما چنانکه گفته شد، باطن آن در همه ابعادش به غایت دشوار و پیچیده است. اینجاست که باید دید چه تدبیری می‌تواند از پس همه این پیچیدگی‌ها بربیاید، کدام گفت‌وگو می‌تواند فضا را و قضا را بگرداند و نگاه حاکم و ادبیات ساخت‌وساز را تغییر دهد و کدام همت عالی می‌تواند از پس چالش‌ها و موانع بی‌شماری که سر راه نوسازی و بهسازی است بربیاید؟

الحمدلله همه کسانی که دستی در کار دارند، خیرخواهند و مصمم و باانگیزه، اما چقدر این خیرخواهی‌ها و انگیزه‌ها می‌تواند به نتیجه مطلوبی برسد؟ باید منتظر ماند و دید. ■

گفت‌وگویی مکتوب با دکتر همایون کاتوزیان در نسبت فرسودگی و نوسازی و فرسوده‌سازی

## این خانه کلنگی است



تئوری «جامعه کوتاه‌مدت» همایون کاتوزیان یکی از مهم‌ترین نظریه‌های جامعه‌شناسی تاریخی در ایران است. او مقالات و کتاب‌های متعددی در این باره نوشته و نظریه‌اش را که به ترسیم دور سیاسی – اجتماعی جامعه ایران می‌انجامد، شرح و بسط داده است. در شرح و نقد این نظریه نیز مقالات متعددی نوشته شده، چنانکه طبیعت هر نظریه جدی در حوزه تاریخ و جامعه‌شناسی است. تئوری جامعه کوتاه‌مدت را خیلی‌ها در ایران با عنوان «جامعه کلنگی» می‌شناسند. واژه «کلنگی» یکی از واژه‌های مصطلح و عامیانه در حوزه ساخت‌وساز شهری است که در دوران معاصر رواج یافته است. کسی نیست که این واژه را نشنیده باشد و معنای آن را نداند. به ساختمانی کلنگی می‌گویند که عمرش را کرده و چاره‌ای نیست جز آنکه با کلنگ به جانش بیفتند و ویرانش کنند و بنایی از نو بسازند. ساخت‌وساز، البته طبیعتاً چرخه‌ای است از تخریب و بازسازی، اما موضوع بحث ما در اینجا این است که در جامعه ما مدت‌زمان دور این چرخه بسیار کوتاه است. سوال این است که در کشور ما به چه بنا و ساختمانی کلنگی می‌گویند؟ چرا عمر یک ساختمان کلنگی در جامعه ما زیاد نیست، اتفاقاً خیلی هم کوتاه است؟ چرا اینجا بر خلاف معمول جهان، یک ساختمان ۳۰ ساله را کلنگی می‌خوانند و می‌دانند و خراب می‌کنند و از نو می‌سازند تا ۳۰ سال بعد که روز از نو و روزی از نو.

چنانکه پیدا است رویکرد ما در این نشریه رویکردی فنی و تخصصی نسبت به مسائل چون نوسازی و فرسوده‌سازی در شهر است، اما این رویکرد مانع از این نیست که در خلال بحث‌های فنی، گریزی به ریشه‌های تاریخی و اجتماعی مشکلات خودمان و شهرهایمان بزنیم و بینیم حال و روزی که به آن دچار شده‌ایم، چه نسبتی با واقعیت تاریخی ما دارد. برای همین چند سوال مفصل را طرح کردیم و مکتوب برای جناب کاتوزیان فرستادیم که خوشبختانه با روی باز جواب‌مان را دادند و مختصر‌اپاسخ نوشتند. سوال و جواب‌ها را در ادامه می‌خوانید.

سر دبیر

در تهران عمر مفید ساختمان‌ها کوتاه است. شاید به سبب اینکه بستری که بر آن ساختمان می‌سازند سست است. زمین زیر پای پایتخت‌نشینان هر لحظه امکان دارد بلرزد. مصالحی که به کار می‌برند مرغوب نیست. ساختمان‌ها را بی‌ملاحظه طراحی می‌کنند و می‌سازند. حتی محلات و موضعی اجتماعی و اقتصادی‌شان هم ثابت و پایدار نیست. به قول یکی از دوستان ساختار شهر سیال است. کسی نمی‌تواند تضمین کند ۳۰ سال دیگر، محله امروز که فرضاً اعیان‌نشین است، فقیرنشین نباشد، تازه اگر ۳۰ سال دیگر کل شهر سر جایش باشد و... به دلایل مختلف طبیعی، سیاسی، اقتصادی ناپایداری در تهران بسیار بیشتر از دیگر شهرهای بزرگ است، شاید این یکی از دلایل کوتاه بودن عمر مفید ساختمان‌ها و بناها است و... شما در تئوری جامعه کلنگی، آیا همین الگوی ناپایدار را در خصوص جامعه ایرانی ترسیم می‌کنید؟

من اصطلاح «جامعه کلنگی» را بدل از «جامعه کوتاه‌مدت» به کار بردم که دو کار کرده باشم؛ یکی اینکه با مانوس بودن اصطلاح «کلنگی» و «ساختمان کلنگی» توجه خوانندگانم را به کوتاه‌مدت بودن بسیاری از وجوه جامعه جلب کرده باشم، چنانکه دلایل و شواهد آن را در بسیاری از نوشته‌هایم آورده‌ام. دیگر اینکه دقیقاً توجه جامعه ایران را به این خرابکاری که ظاهراً هیچ‌کس کوچک‌ترین توجهی به آن نداشت و به راحتی می‌گفت «این ساختمان کلنگی است» جلب کرده باشم. ممکن است عمر مفید بعضی از ساختمان‌های تهران کوتاه باشد ولی پنجاه سال پیش این‌طور نبود. ساختمان‌های قرص و محکم – به‌ویژه در محلات اعیان‌نشین – کلنگی می‌شوند تا با تخریب آنها ساختمان‌هایی مطابق آخرین مد روز ساخته شود.

در سی و چند سال گذشته پدیده‌ای نمود کرد و آن تخریب ساختمان‌های قرص و محکم بود. برای اینکه به جای آنها بناهای چندطبقه یا برج‌های بلند بسازند. چنین پدیده‌ای در هر کشور توسعه‌یافته یا در حال توسعه‌ای ممکن است رخ دهد، اما نه با این شدت، نه با این سرعت، نه با این بی‌بند و باری و

لجام‌گسیختگی که هر که هر چه می‌خواهد، می‌کند. در انگلستان شما اگر بخواهید پنجره رو به خیابان خانه‌تان را تغییر دهید باید از شهرداری اجازه بگیرید. شهرداری کارشناس می‌فرستد تا اطمینان حاصل کند که این تغییر لطمه‌ای به همسایه‌ها یا وضع موجود خیابان نمی‌زند.

چه در مورد ساختمان‌های «کلنگی»، چه در وجوه گسترده جامعه کوتاه‌مدت، اجرای کامل قانون توسط دولت و ملاحظه نظم و حس مسئولیت اجتماعی توسط ملت ضروری است. زندگی هم‌بسته و منسجم اجتماعی در گرو رفتار قانونی دولت است و رعایت حال و منافع همشهری و هم‌وطن از سوی ملت.

**تهران به تعبیری بزرگ‌ترین کارگاه ساختمانی جهان است.** شما نمی‌توانید کوچه‌ای را در این شهر پیدا کنید که در آن یک کارگاه دایر نباشد. خانه‌ها مدام در حال تخریب یا بازسازی‌اند. آنچه امروز رخ می‌دهد، بسیار سریع‌تر از سیر معمول تاریخی ساخت‌وساز است. انگیزه‌های اقتصادی مزید بر علت شده و عمر مفید ساختمان‌ها کمتر و کمتر شده است. انگار که دوره و چرخه ساخت‌وسازها کوتاه‌تر شده، آیا بر اساس این مدل نشانه‌ای دال بر کوتاه‌مدت‌تر شدن جامعه ایرانی هم می‌توان پیدا کرد؟

گمان می‌کنم پاسخ این سؤال را در بالا داده باشم. این کوتاه‌مدت بودن جامعه است که کلنگی بود ساختمان‌ها را ممکن می‌سازد. مسأله خیلی گسترده‌تر از کلنگی کردن ساختمان‌ها توسط افراد و بساز و بفروش‌ها است. شما اگر به یک قرن گذشته توجه کنید، می‌بینید چه تخریب عظیمی از آثار تاریخی در تهران و شهرهای دیگر و حتی گاهی روستاها صورت گرفت، بی‌آنکه کسی سوال کند و اجازه‌ای بخواهد. به عنوان نمونه در سال ۱۳۲۵ ساختمان بزرگ تکیه دولت را که قرص و محکم سر جایش بود با کلنگ ویران کردند. این اواخر من بارها برخورد‌هام به اخبار مربوط به تخریب آثار تاریخی. یک مورد آن چند سال پیش (گمان می‌کنم) در شهر بابل بود که یک حمام صوفی را ویران کردند که به جای آن پارکینگ بسازند. دیگر چه عرض کنم.

**خیلی از منتقدان و کارشناسان اقتصادی با نگرانی به آینده تهران نگاه می‌کنند.** به هر حال کل بار اقتصاد ایران طی ۷، ۸ سال گذشته روی دوش ساخت‌وساز سوار بوده. هر که هر چه توانسته کوفته و ساخته. بی‌تردید انگیزه اقتصادی در این میان نقش بسیار پررنگی داشته، اما طبیعتاً رونق افسارگسیخته، رکودی مطلق دارد که نشانه‌هایش همین امروز در شهر پدیدار شده است. بعضی از تحلیلگران مثل آقای محسن رنانی امروز نظریاتی چون تکینگی اقتصاد را در ایران مطرح می‌کنند و معتقدند تهران تبدیل به سیاهچاله‌ای شده که اقتصاد و بالطبع فرهنگ و سیاست ایران را به خود می‌کشد. صحبت ایشان با توجه به شواهد و قرائن چندان بی‌راه نیست. اما چه اتفاق مهمی طی ۲۰ سال اخیر در تهران افتاده که منجر به این وضع شده است؟ بی‌شک اتفاقات زیادی رخ داده که یکی از مهم‌ترین آنها سرعت گرفتن بی‌ملاحظه سیر تغییرات در همه حوزه‌ها بوده است. شاید دم‌دستی‌ترین نشانه کالبدی و فیزیکی‌اش همین

کوتاه و کوتاه‌تر شدن عمر مفید خانه‌ها است. فکر می‌کنید سرعت سیر تغییرات در چرخه جامعه ایرانی واقعا از حد معمول بیشتر شده است؟ و اگر بیشتر شده، آیا باید نگران فروپاشی در فرهنگ، اقتصاد و به‌طور کلی جامعه‌مان باشیم؟

من آن اندازه به اقتصاد شهر تهران وارد نیستم که بتوانم وضع حالش را شرح دهم و آینده‌اش را پیشگویی کنم. اما به نظرم چنانچه پیشتر گفتم ممکن است امروز ساختمان‌ها را با چنان مصالحی بسازند که سی سال بعد قابل استفاده نباشند ولی در گذشته این‌طور نبود و ساختمان‌های قرص و محکم، ظرف بیست تا سی سال کلنگی نمی‌شدند.

**بدیل فروپاشی، تغییر اساسی وضعیت یا به عبارتی خروج از چرخه است.** تقریباً همه کارشناسان حوزه ساخت‌وساز معتقدند روند معمول در تخریب خانه‌های کلنگی و نوسازی نمی‌تواند دوام داشته باشد. حدود دست‌اندازی‌های تهران همین الان هم بیشتر از ظرفیت اکولوژیکی و اقتصادی و... است. بنابراین این روند چاره‌ای جز توقف ندارد. بگذارید مثالی بزنم. تا همین امروز تخریب خانه‌های کلنگی کار سختی نبوده و نیست. اما ۳۰ سال بعد یک مجتمع بزرگ ۴۰ واحدی را چه کسی می‌تواند تخریب کند. نه زمین جا دارد بیشتر از ۴۰ واحد بسازند، نه می‌شود میان همه ساکنان برای تخریب و بازسازی توافقی ایجاد کرد، نه می‌توان به‌سادگی برای چنین کاری سرمایه و سرمایه‌گذار دست و پا کرد. این یعنی چرخه ناگزیر از توقف است. آیا فکر می‌کنید ممکن است به دلیل تغییر ماهیت امور و تکمیل ظرفیت‌ها، چرخه جامعه ایرانی نیز دچار توقف یا تغییر وضعیت کلی و اساسی شود؟

کوتاه‌مدت بودن جامعه درگرو توقف اجباری و اضطراری کلنگی کردن ساختمان‌ها نیست. چنانکه پیشتر گفتم کلنگی کردن خود نمود و نمونه‌ای از جامعه کوتاه‌مدت است. بلندمدت شدن جامعه ممکن است، ولی همت بلند می‌خواهد به‌ویژه از سوی سران دولت و نخبگان و فرا دستان جامعه. ■



## نوسازی و بهسازی بافت‌های قدیمی شهری حکایت همچنان باقی است



ترانه یلدا

بارزش تهران (اعم از قاجار و پهلوی اول و دوم) عکس بگیرد تا از این سبیل، اسنادی تاریخی نیز بر جای ماند که البته بازتاب دندان‌گیری از آن کارها هرگز دیده نشد.

باری، حدود یک سال با دوستان درباره تشکیلات مدیریتی شهر تهران و نقش و جایگاه سازمان نوسازی در آن کار کردیم. طرح بر مبنای تفکر بهسازی مشارکتی، تصویب شد، اما آنطور که ما انتظار داشتیم نتایج آن در اوایل سال‌های ۱۳۷۰ به محک آزمون و عمل گذاشته نشد. شاید چون مسیرهایی کمی پیچیده‌تر از مسیرهای تصمیم‌گیری تند و سریع معمول در شهرداری تهران را پیشنهاد می‌کرد! در آن دوره، شهرداری تهران که تازه از بودجه‌های دولتی منفک شده بود، مثل جوانی تازه‌بالغ و از بند کنترل خانواده (تو بخوان دولت) رسته، اصلاً حوصله نداشت تعدادی شورا و کمیسیون و دفتر در سطح مناطق و معاونت‌هایش راه بیندازد و در مسیر سازندگی شتابان و بی‌قاعد، پر حجم و ارتفاع، و پول‌ساز و کارآفرین بعد از جنگ، برای خودش دردسر درست کند. به هر روی، ما از آن کار بسیار آموختیم و تا مدتی سعی کردیم آن رویکرد جاافتاده در جهان را تبلیغ کنیم. به طوری که چند سال بعد از آن، بنده سردبیری شماره‌ای از مجله «معماری و شهرسازی» را تحت عنوان «بهسازی مشارکتی: تنها راه... برای احیا و نوسازی و...» به عهده گرفتم و ضمن نقد روند کارهای عملی در آن دوره، روش‌هایی را برای نوسازی و بهسازی توصیه کردیم که باز هم آن زمان مورد عنایت قرار نگرفت یا شاید نمی‌توانست - یعنی امکان و زمینه‌های آن فراهم نبود - که در آن سال‌ها به عنوان روش و الگو به کار آید.

آن سال‌ها - دهه ۷۰ - گذشت و در این حیص و بیص،

با اینکه پرداختن در عمل به کار نوسازی و بهسازی به عنوان یک شهرساز دیگر برایم چندان انگیزه حرفه‌ای ندارد، اما شرکت - از سر همراهی با دوستان، کارآگاهی و تفنن - در جلسات متعددی که حول این مقوله از زمان مدیریت دکتر سعید ایزدی ۱۳۹۲-۳ در محل شرکت عمران و بهسازی تشکیل شده و هنوز می‌شود، مراسم شوق آورد تا با ذکر از گذشته، در نشان دادن پیچیدگی ماجرا و جست‌وجو و جمع‌بندی راه‌حل‌های واقعی و گاه جانبی برای این مسأله چند سطری قلم بزنم.

پیشینه: حدود ربع قرن پیش از این و با آغاز دوره سازندگی، علاقه‌مندی ما به کارهای اصولی در حوزه شهرسازی و مشاهدات و زندگی از نزدیک‌مان در کم و کیف مرمت‌ها و بازسازی‌های وسیع دهه‌های ۱۳۵۰ و بعد از آن در دل شهرهای نسبتاً قدیمی کشورهای اروپا، بهانه‌ای شد تا به همراه چند تن از دوستان خوش‌ذوق و آگاه (خانم مهندس مینو آزاد و خانم دکتر مهوش حمیدی و مهندس یزدان ضرغام)، انجام کاری تحقیقاتی را در این زمینه به شهرداری تهران پیشنهاد بدهیم. آن زمان هنوز سازمان نوسازی فعال نبود اگرچه وظائفی در قانون برای آن وجود داشت و در حال آغاز فعالیت خود بود. مرحوم مهندس آشوری، معاون عمرانی توانای آقای کرباسچی به نیابت از سازمان نوسازی شهر تهران ایده پروژه ما را پذیرفت و قرارداد بست. در آن زمان تهران هنوز بافت‌ها و محلات زیبایی داشت و می‌شد بسیاری از آنها را با کمی حوصله از ورطه تخریب و عدم نجات داد. پادم هست همان زمان معماران شاخصی مانند کامران صفامنش و بهروز پاکدامن هم بودند که همین نوع اهداف را دنبال می‌کردند و حتی به عکاس - معمار معروف؛ عطا امیدوار سفارش داده بودند از تمام ساختمان‌های

نوسازی گسترده به صورت فردی و خودانگیخته توسط بساز و بفروش بخش خصوصی - یا به کلام شیک‌تر: دیولوپرها- ملک به ملک و باغ به باغ، چهره شهر را دگرگون ساخت. پادم می‌آید دوستان معمار آن اوائل که تهران ساختمان بلند کم داشت با چه هیجانی از فواید «برج» می‌گفتند و به دنبال عناصر شاخص برای انگشت‌نما کردن برجشان بودند. یاد بهروز احمدی معمار نازنین‌مان به خیر! که روز تحویل پروژه برج بخارستش در دفترشان چه غوغایی بر پا بود! چه نقاشی زیبایی از برج کشیده بودند! به نظرم دوستی از کانادا یا شاید لیثی، از بچه‌های قدیم دانشکده...

آن روزها تنها صحبتی که در میان نبود حرف بهسازی و احیا و نجات بافت‌های قدیمی و تاریخی در تهران بود! که البته هنوز هم نیست. البته بودند همان دوره، معماران با سلیقه‌ای مثل محمود توسلی، حمید سپهری و سعید ایزدی جوان، که در همان روزها روی بافت‌های تاریخی یزد و اصفهان کار و بدنه‌سازی می‌کردند. اما باز چون این اقدامات دولتی بود، مالکین و ساکنین بافت‌ها و گاه حتی شهرداری‌ها را با خود همراه و آگاه نمی‌کرد. این دخالت‌ها اکثراً به دنبال الگوسازی و تحریک توسعه از طریق ارائه نمونه بود که اغلب نمونه مورد قبول واقع نمی‌شد. به خاطر دارم روزی را که خانم دکتر نراقی (میرفندرسکی) ناراحت بود و می‌گفت: به ما گفته‌اند این خانه‌ها که شما برای ساری کشیده‌اید مطابق سلیقه روز مردم نیست. باید عوضشان کنید تا مقبول بازار شود!

روح جریان بهسازی نیز در سطح محله و شهر با مشارکت مردم محل و طی روندی تدریجی و هدایت‌شده، از نهادسازی و نظرخواهی و تصمیم‌گیری به همراه ساکنان، دنبال نمی‌شد. البته باید گفت قِلت توریست و اهمیت ندادن به زیبایی شهر قدیم به این رهاشدگی دامن می‌زد. در ضمن ما همین رویکرد را در شرق نسبت به شخص خودمان هم داریم. کافی است نگاهی به خانم‌های مسن‌ترمان ببیندیم که چقدر نسبت به همسن‌های اروپایی‌شان به ریخت و لباس خود کمتر می‌رسند. به نظر من اما، نقصان از مقیاس نیز بود. سرمایه‌ها خرد بودند و ایده‌آل‌های مدیران هم خرد. دانش و دید جامع‌نگر نیز نبود. تازه اگر هم بود بسیار مدرنیستی و بخشی و نزدیک‌بین بود، و نو و مدرن شدن را در گرو تخریب خشت و گل قدیمی می‌دید نه در گرو تولید و رفاه همگانی. چه بسا دوستانی که امروز برای حفاظت از محیط زیست جان فدا می‌کنند، آن روزها شعارشان توسعه به هر قیمتی بود و می‌گفتند: «حالا که به ما رسید، آسمون تپید؟ چرا ما نباید مثل اروپایی‌ها آلودگی توسعه صنعتی را تحمل کنیم؟»

باری، سال‌های سال بود برای مردم و مدیران چشم‌اندازی از بهسازی و احیا و توانمندسازی ساکنان بافت‌های قدیم ترسیم نشده بود، نه توسط دولت و نه توسط جوامع مهندسی. لاجرم، در دوره‌ای که تحولات اجتماعی به سونامی شبیه بود و محلات قدیمی دیگر ساکنان اصلی خود را یا از دست داده بودند یا داشتند به سرعت از دست می‌دادند، رهاشدگی به دست تقدیر، به

تک‌روی در عمل ساختن شهر می‌انجامید و اولویت کسب درآمد، ایده داشتن محله‌ای سرزنده را پس می‌زد! بدین ترتیب، عمل آنچه آن روزها به عنوان سرمایه سرگردان از آن یاد می‌شد بعدها تحت عناوین دیگر به حرکت اسپکولاتیو خود در شهر ادامه داد.

زلزله بم و فرسوده خواندن بافت‌ها

با این حال، بافت‌های قدیم شهری تا زلزله بم سر جای خود کمابیش آسوده بودند و احترام خود را داشتند. کسی به آنها فکر نمی‌کرد. در ضمن کسی هم زیاد جرات نمی‌کرد در آنها مداخله کند و حواس ویولوپرها جمع - یا بهتر بگوییم پرت - مناطق شمال شهر تهران بود. هنوز هم شهرهای جدید و باغ‌شهرها و حاشیه‌ها، برای انواع ساخت‌وساز جای مانور بیشتری داشتند تا بافت‌های ساخته‌شده مرکز شهری. در سال‌های ۱۳۷۰ و ۸۰ میلیون‌ها متر مربع ساختمان در مناطق ۱ و ۲ و ۳ و نیز ۴ در شرق و ۵ در غرب تهران - که مناطقی کم‌تراکم بودند- ساخته شد، بی‌آنکه کار بهسازی و نوسازی ترتیبی و آدابی یافته باشد. اکثراً ۵ طبقه می‌ساختند و در فقدان طرح جامع یا ضوابط و مقرراتی برگرفته از منطقی جامع‌نگر کارشان ساده‌تر بود. شهرداری بخشنامه‌ای اداره می‌شد و شهر هر روز پوست می‌انداخت... تا اینکه زلزله بم در زمستان ۱۳۸۲ شوکی به سیستم وارد کرد که بهانه‌ای شد برای خیلی چیزها و هر کسی از ظن خود شد یار من!... به هر حال ما قرار نبود مثل ژاپنی‌ها ساختمان‌های واقعا ضدزلزله بسازیم یا جدا از زلزله ترسیم. چنانکه هم امروز نیز، تنها معیاری که ملاک دادن یا ندادن جواز به ساختمان‌های مسکونی ۸ طبقه و بیشتر روی گسل درجه یک زلزله نیست، همانا خطر زلزله است. گویا اصلاً این لایه مربوط به گسل‌ها کلاً روی سیستم خاموش است. همان‌طور که بسیاری لایه‌های حیاتی دیگر مانند لایه مسیر قنات‌ها، لایه پهنه‌های حفاظتی و امثالهم...

دو سه سال بعد از زلزله بم، زمانی که طرح جامع تهران را تهیه می‌کردیم، ناگهان ۳ شاخص معروف برای تعیین بافت‌های «فرسوده» بسیاری از اولویت‌ها را تحت‌الشعاع قرار داد و فرمول‌های معمول شهرسازی را به هم ریخت. سه شاخص کمی و تخریب‌گر که می‌گفتند: هر بافتی که قدیمی است و کوچه‌هایش از ۶ متر کمتر است و قطعاًش کوچک‌اند، بهتر است تخریب شود و مردم خود خانه‌هایشان را نو کنند و وام بگیرند و تجمع کنند و دو طبقه هم جایزه بگیرند و پولدار شوند! این داستان هم برای بسیاری از مردم دارا نان شد و هم برای شهرداری. اما به قول میرزا آغاسی، صدراعظم قاجاری، برای شهر تهران آب نشد! بافت‌های تاریخی کلاً از بحث حذف شدند. هزاران خانه و باغ زیبا از بین رفت و اقتصاد شهری، بساز و بفروشی را بر سایر رویکردها نسبت به شهر غالب کرد. شاید هم قالب کرد! همه هم ظاهراً راضی بودند و هستند. آن پانصد هزار واحد خالی در تهران هم روزی پر خواهد شد. مردم محلات مناطق ۹ و ۱۰ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۸ هم بالاخره روزی فکری به حال خودشان خواهند کرد. تازه شهرداری هم در این

میان واقعا زحمت کشید و آبادانی و اتوبان‌کشی بسیار کرد... و در ضمن تعداد خانه‌های قدیمی که شهرداری تهران خرید و مرمت کرد و به کار خدمات محلی گرفت از تمام ارگان‌های دولتی نیز بیشتر بود؛ کاری واقعا قابل تحسین که امیدواریم ادامه یابد...

کسی منکر نیست که این کارها صورت گرفت. دستشان هم درد نکند. البته جای نقد هم دارند، و از گذشته هم می‌توان درس گرفت! تنها کار نشده است که بی‌غلط است. اما حرف من چیز دیگری است. من خیلی امیدوار نیستم که این مسیر کلی رو به سیاه‌چاله تهران خود را اصلاح کند و بتواند ریختِ آبرومندی را از شهری که هست برای اهالی تهران آینده و فرزندانمان حفظ کند. متأسفانه ذبی است الگوی آشکار و نهان ما. البته، منهای محلات زیبایی که در ذبی و دوحه مرمت شده‌اند و مراکز پیاده تفریحی آنجاها را تشکیل می‌دهند. اصلاً روحیه و مدل حرف زدن و روش مسئولان و شهرداری و دیولوپرها یا دست‌اندرکاران ساخت‌وساز می‌گوید که این جماعت نه می‌توانست و نه می‌تواند درگیر کار بهسازی محلی بشود. شاید بگویند که وظیفه‌شان هم نیست.

به هر حال در مقام مقایسه کافی است بزرگ‌ترین کار نوسازی تهران، یعنی پروژه نواب را با کار بزرگ مرمت بازار تبریز مقایسه کنیم. دو رویکرد متفاوت. دو نتیجه مختلف. هر دو با سازماندهی وسیع‌تر از ساخت‌وسازهای معمول. هر دو در سطح شهری و گسترده و مشارکتی. اما یکی بدون بررسی، آینده‌نگری و مطالعه لازم و اقدامی ضرب‌الاجلی و با ضایعات قابل توجه اجتماعی که به هیچ وجه بافت‌های اطراف را نیز درگیر خود نکرد و الگو هم قرار نگرفت. درحالی‌که دیگری با نظارت و تأیید تک‌ذی‌نفعان و در جهت ارزش‌آفرینی و ارضای روحیه جمعی شهر و با نتیجه‌ای افتخارآفرین برای شهر تبریز و تمام ایرانیان اتفاق افتاد. از همه دغدغه‌زاتر اینکه می‌دانیم رفتار تهران به عنوان پایتخت محبوب، برای دیگر شهرهای کشورمان یک الگو و نمونه همیشگی است و با بی‌اهمیتی به روابط اجتماعی و کالبدی قدیمی، ناگهان الگو می‌شویم برای آنهایی که بافت‌های قدیم شیراز - اطراف مدرسه خان- و یزد و شهرهای تاریخی دیگرمان را بولدوزر می‌اندازند و اصلاً خیالشان هم نیست که این کار کل بافت و ارزش آن مدرسه و مسجد قدیمی را هم زیر سوال می‌برد!

در جلسات یادشده در شرکت عمران و بهسازی خوشبختانه صحبت‌ها بر دو محور استوار بود؛ یکی بافت‌های تاریخی، و دیگر نقد عملکرد و مناظره بین متخصصان و مسئولان درباره سیاست‌های دنبال‌شده در عمل در پروژه‌های این سال‌ها. گفتند که در سال‌های اخیر این روش‌های مشارکتی مورد توجه قرار گرفته است. اما معنی مشارکت خیلی خلاصه و محدود به مشارکت مالی بوده است. مثلاً در مشهد تحت عنوان سهامدار پروژه و صرفاً در حد سهم دادن به مالکان املاک خرد در آپارتمان‌سازی‌های حجیم روی زمین‌های تجمع‌شده آنها، یا گرفتن جواز برای تخریب و نوسازی یک یا چند ملک از طریق دفاتر تسهیل‌گری و

شرکت‌های نوسازان. درحالی‌که در بهسازی هدف قاعدتاً بهتر کردن وضع زندگی محله است، نه پریشان کردن آن.

در کل برداشت من از آنچه ناظران حاضر در جلسات ابراز داشتند این بود که علی‌رغم به راه افتادن ۴۲ دفتر تسهیل‌گری در تهران و نوشتن قانون نوسازی و همکاری مجلس و تاسیس شرکت‌های «نوسازان» و اعطای وام از طریق همین دفاتر و تشویق به تجمع و... در سال‌های اخیر، همه چیز نرم و خوب جلو نرفته است. علت آن نیز قدرت نداشتن دفاتر در تصمیم‌گیری به همراه ساکنان محلات بوده است. به علاوه، در بسیاری محلات شورایاری‌ها خیلی موفق بوده‌اند، اما در بسیاری موارد هم شریک و واسطه شهرداری شده‌اند. تسهیل‌گران نظارت مقتدرانه نداشته‌اند. شهرداری نیز روی خوشی نشان نداده است. مردم انتظاراتی پیدا کرده‌اند و مسائل زیادی پیش آمده و خلاصه دفاتر بحرانی شده، تعطیل شده‌اند. به هر حال مردم هم طرز فکر غالب در جامعه را دارند و به دنبال نفع شخصی خودشانند. آنان به منافع شهر و محله آگاهی کامل ندارند و باید با حوصله در جریان قرار بگیرند و همراه شوند. ارزش‌های مهجور مانده باید از نو شناسانده شوند. هم به مردم هم به مسئولان و سازندگان. مسئولیت‌پذیری و عشق به شهر و فضای عمومی آن چیزی نیست که یک‌شبه به جان نشیند. با این وجود، شهروندان را نباید دست‌کم گرفت. در نهایت آنانند که سرنوشت شهر را تعیین می‌کنند. متخصصان نیز اگر بخواهند به نتیجه برسند، کارشان سخت‌تر از همیشه است: هم کوشش شبانه‌روزی در آموختن دانش سرزمینی خود و هم گوش فرا دادن به ندای قلبی و خواسته‌های واقعی شهروندان. ■

شرحی بر سیاست‌های نوسازی شهرداری  
در گفت‌وگو با عبادالله فتح‌اللهی، مدیرعامل سازمان نوسازی شهر تهران

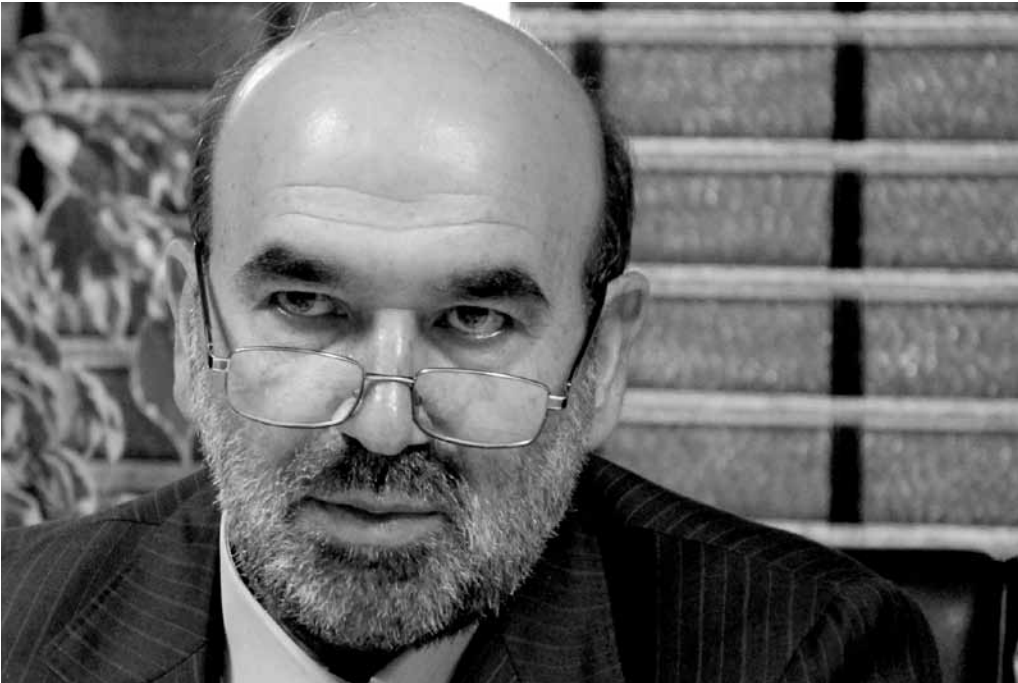
## تجربه نوسازی

مهندس عبادالله فتح‌اللهی در زمره مدیران باتجربه شهرداری تهران است که سابقه‌ای طولانی در عرصه مدیریت شهری دارد. در سوابق او از شهرداری (چه در تبریز و چه تهران) گرفته تا فرمانداری و مدیریت در وزارت مسکن به چشم می‌خورد... اما اکنون او سکون مدیریت سازمان نوسازی شهر تهران را بر عهده گرفته و متولی حل معضل فرسودگی در تهران است؛ مساله‌ای به غایت پیچیده، دشوار و چندوجهی که پیوندی سخت با مسایل اجتماعی، اقتصادی و حتی سیاسی دارد. به هر مسئولیت حال فتح‌اللهی و همکارانش در در شهرداری تهران، یافتن راه‌حلی پایدار برای مساله مزمن ۳ هزار و ۷۵۰ هکتار بافت فرسوده و پرمساله این شهر است. مسئولیتی خطیر که برای انجام آن باید طرحی نو و پایدار درافکند که ضامن رفیع و رجوع اقلابخشی از مسایل و مشکلا فرسودگی شهر باشد. اما سوال اینجا است این طرح چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟ این سوال از این جهت اهمیت دارد که تا کنون اغلب تاکتیک‌ها و استراتژی‌ها ما در قبال این مساله، چه در سطح کشور و چه در سطح تهران، نه تنها به نتیجه نرسیده، بلکه بر مشکلات و مسال قبلی نیز افزوده است...

مطالعه این گفت‌وگو برای خوانندگانی که این پرونده را با دقت دنبال کرده‌اند مفید خواهد بود.

سردبیر





در گذشته هم ما تجربه‌های مختلفی را در زمینه نوسازی دیده و از سرگذرانده‌ایم. به‌طور مشخص رویکرد شما برای نوسازی چیست؟

شهر تهران در ۱۰ سال اخیر دو تجربه داشته که به صورت مداخله حداکثری در محله‌ها بوده است. سازمان نوسازی، خود طرح شهری را آماده کرده و کوشیده است به‌طور مستقیم طرح را در محلات پیاده کند. سازمان در این کار دست‌تنها بوده و نتوانسته است همه توقعات ذی‌نفعان را فراهم کند، لذا تجربه ارزشمندی به دست آمده، اما با نارضایتی ساکنان آن بافت همراه شده است. چون ساکنان آن بافت نه فقط در حوزه مسکن و استاندارد مسکن، بلکه در حوزه مسائل اقتصادی و اجتماعی، مثل اشتغال، یا بحث مناسبات اجتماعی و خطرات اجتماعی و فرهنگی هم مشکل و مسأله دارند. وقتی اینها به محله‌ای به ظاهر مدرن که مجتمع آپارتمانی است منتقل می‌شود، بافت ذهنی‌شان به هم می‌ریزد، چراکه تمنیات اجتماعی و فرهنگی‌شان با کالبد جدید منطبق نیست و اینجاست که ذات مداخله آسیب‌هایی را به محله وارد می‌کند. شهرداری تهران بعد از مدتی به این نتیجه رسید که این روش مداخله را به حداقل برساند و به‌جای آن از طریق روش‌هایی مثل بخشودگی صددرصد عوارض و ابلاغ طرح تفصیلی، خود مردم را در ماجرا دخیل کند. با ابلاغ طرح تفصیلی مالکان با رعایت استانداردهای این طرح خودشان وارد کار ساخت‌وساز شده‌اند و سازمان نوسازی به نوعی خود را از طراحی‌های محله‌ای کنار کشیده و به نقش حمایتی اکتفا کرده است. با این مکانیزم حدود ۱۹۹ هزار واحد مسکونی در تهران توسط مردم و سرمایه‌گذاران بخش خصوصی، نوسازی و بازسازی شده است. در شیوه دوم رضایت مردم به مراتب بالاتر از قبل است. اما خب این روش هم مسائل و مشکلاتی دارد، به‌خصوص از لحاظ زیرساخت. مهم‌ترین ضعف این روش، باقی ماندن و حتی تشدید فقر زیرساخت‌ها است؛ از قبیل پارکینگ، فضای سبز، آتش‌نشانی، بهداشت، آموزش و پرورش، نیازهای فرهنگی و مذهبی و...

در این روش تراکم جمعیت هم افزایش پیدا می‌کند.

حتما همین‌طور است. شهرداری تهران و سازمان نوسازی در بودجه ۹۴ برای جبران این نقیصه تبصره ۴۸ بودجه را گذاشته که ما را مکلف می‌کند بخشی از این زیرساخت‌ها را تأمین کنیم. الان سازمان نوسازی این مسأله را در دستور کار خود قرار داده است. در حوزه زیرساخت‌ها، مسئولیت شهرداری تهران سه مورد است: پارکینگ، تعریض معابر و فضای سبز. دقت کنیم فضای سبز بافت فرسوده، مسأله‌ای غیر از فضای سبز کل تهران است. ما در هر محله‌ای نیاز به فضای سبز داریم. بنا به ضوابط طرح تفصیلی هر واحد مسکونی موظف به تأمین نیم واحد پارکینگ است. یعنی به‌طور قانونی و طبق بخشنامه طرح تفصیلی، ما در ۵۰ درصد واحدهای ساخته شده با فقدان پارکینگ مواجهیم که این مسأله باعث تراکم ماشین‌ها در معابر شده که خودش رفت‌وآمد و خدمات شهری را - به‌خصوص در

آقای مهندس فتح‌اللهی اگر موافق باشید، بحث را این‌طور شروع کنیم که بپرسیم رویکرد شما و مجموعه تحت مدیریتتان نسبت به «نوسازی» و «بافت فرسوده» چیست؟

تشکر می‌کنم از شما که زحمت کشیدید و تشریف آوردید. محله شما ساده، بی‌پیرایه، پرمحتوا و متین است. ان‌شاء‌الله بتواند تا آخر همین‌طور بماند. «نوسازی» و «بافت فرسوده» معمولا قرینه هم به کار می‌روند. شهر را اگر یک موجود زنده فرض کنیم، طبیعتا بعضی از اجزای آن که محلات هستند، بعد از مدتی کارکردشان را از دست می‌دهند. بعضی هم از ابتدا با استانداردهای شهرسازی به وجود نیامده‌اند و دچار مشکل فرسودگی‌اند. نوسازی در واقع فرایند احیای اجزا و محلات است و هدف از آن بالا بردن کیفیت زندگی ساکنان و ایجاد شرایط برای بهتر و شادتر زیستن است. پس تعریف ما از بافت فرسوده به نوعی به تعریف ما از نوسازی هم برمی‌گردد. با توجه به تفاوت‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، این کار به روش‌های گوناگون انجام می‌شود که بسته به تفاوت میان شهرها و حتی محلات، روش‌های نوسازی با هم فرق می‌کنند.

البته در ادبیات اداری کشورمان این مسأله برمی‌گردد به بعد از زلزله بم که دولت وقت تصمیم گرفت تسهیلاتی را در اختیار شهروندان قرار دهد. برای این کار ناچار بود ضابطه‌ای را تعریف کند تا بتواند منابع محدود را به ذی‌نفعان واقعی برساند. شورای عالی شهرسازی مطالعاتی را در خصوص بافت فرسوده انجام داد و به سه شاخص رسیدند: «ریزدانگی»، «نفوذناپذیری» و «عدم استحکام یا ناپایداری». محلاتی که بیش از ۵۰ درصد این ویژگی‌ها را داشته باشند، بنا بر این تعریف، بافت فرسوده به شمار می‌روند. بر این اساس ما در تهران ۳ هزار و ۷۶۸ هکتار بافت فرسوده داریم که حدود ۵ درصد مساحت شهر را به خود اختصاص می‌دهد و حدود یک میلیون و ۱۵۰ هزار نفر در آن زندگی می‌کنند.

به عبارتی نوسازی یک فرایند است که مجموعه‌ای از رفتارهای شهروندان و محله را تحت تأثیر قرار می‌دهد. مسأله مالکیت یک بُعد اجتماعی دارد. مردم در طول تاریخ استقرارشان بنا به دلایل مختلف که یکی از آنها فقر اقتصادی است، قطعات زمین را به مساحت کوچک‌تر تقسیم کردند و این کوچک بودن باعث شده ساخت‌وسازها از استانداردهای مورد تأکید نظام مهندسی برخوردار نباشد و به تبع آن، ناپایداری شکل بگیرد. مردم خودشان تصمیم گرفته‌اند که اندازه معابر، چقدر باشد، در نتیجه ریزدانگی به‌وجود آمده و الان امکان عبور خودرو از معابر وجود ندارد. عدم رعایت سازوکارهای مهندسی هم ناپایداری را تشدید کرده است. پس نوسازی با این نگاه تلاش می‌کند محله و منطقه فرسوده را به نقطه تعادل برساند؛ جایی که استانداردها بر منطبق شوند و زندگی به شرایط عادی برگردد تا در بحران‌ها حداقل خسارت را داشته باشیم.

مقدمه‌ای که مطرح فرمودید بیشتر ناظر به تعریف رسمی از بافت فرسوده بود که نقدهایی هم به آن وارد است. قاعدتا رفع موارد سه‌گانه ریزدانگی، نفوذناپذیری و ناپایداری، تعریف نوسازی است. ولی برای این کار روش‌های مختلفی وجود دارد، کما اینکه

مواقع بحران - با مشکل مواجه می‌کند. خوشبختانه شهرداری در بودجه سال آینده به این مشکل توجه کرده است. در واقع رویکرد جدید شهرداری در یک جمله پرداختن به مشکل زیرساخت‌ها با تأکید بر نوسازی مردمی است. البته در این قضیه اگر دولت هم سهم خودش را بی‌آورد کارها روان‌تر می‌شود. همین الان قانون‌گذار تأکید کرده است که همان میزانی را که عوارض شهرداری بخشوده می‌شود، دولت باید بپردازد. طی چند سال اخیر شهرداری حدود ۴۱۰ میلیارد تومان بخشودگی دارد که ما توقع‌مان این است که دولت این رقم را بپردازد. هدف ما این است که این رقم را در اختیار سازندگان و مالکین بافت فرسوده قرار دهیم که ساخت‌وساز روان‌تر و سریع‌تر اتفاق بیفتد. خوشبختانه در شهر تهران ۳۰ درصد پلاک‌هایی که باید نوسازی می‌شدند، نوسازی شده‌اند. در شهرهای بزرگ دنیا هم معمولا دولت و شهرداری با هم سراغ احیای بافت‌ها می‌روند. چون احیای بافت‌ها نیازمند احیای زیرساخت‌هایی است که دولت‌های مرکزی در برابرش مسئولیت دارند.

در واقع سیاست شما ایجاد منفعت مشترک با مالکین زمین‌ها و سرمایه‌گذاران بخش خصوصی در زمینه ساخت‌وساز است. درحالی‌که خود این هم می‌تواند تا حدودی مخاطره‌آمیز باشد. به‌رحال بافت ارزشمند و تاریخی شهرمان خیلی جاها با بافت فرسوده هم‌پوشانی دارد و خطر از دست رفتن اینها هم جدی است. گاهی جذابیت اقتصادی زیاد ساخت‌وساز مالکان خانه‌های تاریخی

را تحریک به تخریب بناهای ارزشمند می‌کند.

درست است. اینها خیلی هم‌پوشانی دارند. اما بیشتر بناهای ارزشمند تاریخی شناسایی شده‌اند. مثلا در منطقه دوازده، حصار ناصری و بازارچه عودلاجان قرار دارند. خوشبختانه شهرداری تهران و سازمان نوسازی در بافت‌های تاریخی برخورد مستقلی دارد. حفظ ارزش‌ها یک مسئولیت عمومی است. شهرداری و دولت باید با هم سرمایه‌گذاری کنند. امسال دکتر قالیباف، شهردار تهران هفته‌ای یک روز در منطقه ۱۲ حاضر می‌شود، برای اینکه که هم بر حفاظت از بافت تاریخی و هم بر روند نوسازی در منطقه از نزدیک نظارت داشته باشد. در تهران ما چهار پنج‌گونه بافت فرسوده متفاوت شناسایی کرده‌ایم. متناسب با هر گونه، نحوه مداخله نیز متفاوت است. قطعا در بافت‌های تاریخی خلأ عدم منفعت اقتصادی را باید دولت و شهرداری جبران کنند که برای این موضوع در طرح تفصیلی یک حق انتقال توسعه پیش‌بینی شده است. مالکان بخش خصوصی می‌توانند حششان را به مناطق دیگر منتقل کنند، ولی در آن بافت نمی‌توانند تراکم بیشتر بگیرند.

خارج از بافت تاریخی، در محلات دیگر هم، به‌خصوص محلاتی که در دل شهر قرار دارند، ارزش‌های اجتماعی و محلی زیادی نهفته است. شما به بحث خاطره جمعی و ارزش‌های معنوی اشاره کردید که تحت تأثیر ساخت‌وسازها ممکن است آسیب ببینند، کما اینکه خیلی از محله‌های قدیمی تهران امروز، دچار گسستگی



تجربه به ما نشان داده که مداخله مستقیم برای نوسازی کارساز نیست، ما با به جان خریدن انتقاد شدید مردم، به این تجربه رسیدیم که مداخله‌مان را کمتر کنیم و کار را به خود ساکنان بافت فرسوده بسپاریم و به نقش حمایتی و نظارتی بسنده کنیم. ما از حرف‌های تلخ مردم خیلی چیزها را فهمیدیم. این حرف‌ها باید گفته شوند. ما می‌رویم در محلات و این حرف‌ها را می‌شنویم. صاحب‌نظران، منتقدان و اندیشمندان، به‌خصوص در حوزه علوم اجتماعی نیز باید این حرف‌ها را بشنوند و با مسائل مردم از نزدیک آشنا شوند ■■



این دو، تا الان از هم فاصله داشته‌اند. این یک ضرورت تاریخی برای ما است که نشست‌های منسجم و هدف‌داری را با هم برگزار کنیم و به منشوری برسیم که بتواند محل رجوع باشد و همه بتوانیم از یک فرهنگ یکنواخت بهره بگیریم.

■ هر وقت بحث بافت فرسوده و نوسازی پیش می‌آید، بحث فرسوده‌سازی هم مطرح می‌شود. به هر حال کیفیت ساخت‌وساز، چه به لحاظ مهندسی و چه به لحاظ بهره‌مندی از حداقل استانداردهای معماری و طراحی شهری، در تهران پایین است؛ به‌خصوص در مورد ساختمان‌های مرتفع و بلندمرتبه و مجتمع‌های تراکمی که در این سال‌ها رونق زیادی داشته‌اند. من نمی‌دانم آیا اصلا این بحث به شما و مجموعه سازمان نوسازی ارتباط تشکیلاتی دارد یا نه، اما به عنوان یک کارشناس صاحب علم و مسبوق به سابقه، در این مورد چه نظری دارید؟

در این مورد من نظر طرح جامع را می‌گویم. طرح جامع مقرر کرده که مطالعات موضوعی در مورد بلندمرتبه‌سازی صورت بگیرد که خوشبختانه معاونت شهرسازی تهران مشاوره را که مشاور طرح جامع هم بوده، برای تدوین ضوابط این کار انتخاب کرده است. با تصویب این طرح، بلندمرتبه‌سازی ضابطه‌مند می‌شود و وقتی این کار ضابطه‌مند شد، بسیاری از نگرانی‌ها کم می‌شود. البته پیش از این هم هر کسی که می‌خواست بلندتر از ۱۱ طبقه بسازد، باید طرحش را به تصویب کمیسیون ماده ۵ می‌رساند. سازمان نوسازی در این حوزه به عنوان ضابطه‌گذار مداخله‌ای ندارد،

چون این موضوع جزو وظایف معاونت شهرسازی تهران است، ولی بخشی از این زمین‌هایی که برای بلندمرتبه‌سازی در نظر گرفته می‌شوند، به عنوان ذخیره نوسازی شهر تهران شناخته می‌شوند که برای آنها در حال مذاکره هستیم که این بخش به عنوان جبران بخشی از سرانه خدمات محلات در اختیار سازمان قرار بگیرد. فعلا در حال مذاکره هستیم و هنوز این اتفاق نهایی نشده است.

■ سوال‌های من تمام شده‌اند. اگر حرف خاصی باقی مانده مطرح بفرمایید.

تشکر می‌کنم. امیدوارم شما پلی باشید میان نظریه‌پردازان و مدیران اجرایی و مردمی که در این شهر و در بافت‌های متنوع و گوناگون آن زندگی می‌کنند و از نزدیک درگیر مشکلات و چالش‌هایی هستند که ما درباره‌اش صحبت می‌کنیم. تجربه به ما نشان داده که مداخله مستقیم برای نوسازی کارساز نیست، ما با به جان خریدن انتقاد شدید مردم، به این تجربه رسیدیم که مداخله‌مان را کمتر کنیم و کار را به خود ساکنان بافت فرسوده بسپاریم و به نقش حمایتی و نظارتی بسنده کنیم. ما از حرف‌های تلخ مردم خیلی چیزها را فهمیدیم. این حرف‌ها باید گفته شوند. ما می‌رویم در محلات و این حرف‌ها را می‌شنویم. صاحب‌نظران، منتقدان و اندیشمندان، به‌خصوص در حوزه علوم اجتماعی نیز باید این حرف‌ها را بشنوند و با مسائل مردم از نزدیک آشنا شوند. شما و نشریه‌تان باید این ارتباط را ایجاد کنید و مردم را به عنوان یکی از ارکان بافت فرسوده وارد بحث کنید. موفق باشید. ■■

■ تاکید بسیار خوبی است. وقتی به تجربه‌های سابق نگاه می‌کنیم این طور به نظر می‌رسد که صرفا یک نگاه فنی بر مقوله نوسازی حاکم بوده. چه در خوب‌بخت، چه در پروژه نواب که سال‌ها از زمان ساخته شدنش می‌گذرد. محله نواب به دلیل گسستگی شدید کارکردش را از دست داد، به‌جایش یک کالبد بد و یک بافت پوک درست شد. قطعاً اگر یک نگاه کیفی و عمومی حاکم باشد و ملاحظات اجتماعی وزنی داشته باشد، می‌توانیم به آینده بیشتر امیدوار باشیم.

ما در هر محله سازمان‌های مردم‌نهاد محلی ایجاد کرده‌ایم. در هر محله ۱۰ نفر به عنوان شورایار محلات، نگاه توده مردم و مالکان را به ما منتقل می‌کنند. اما عرض کردم که اندیشمندان و نخبگان باید یک نهضت جدی راه بیندازند. یک رنسانس فکری که تلفیقی از نگاه اجتماعی و شهرسازی را با هم داشته باشیم.

درآغاز دهه هفتاد در و دیوار شهر ناگهان شکل عوض کرد. من که هنوز هم دلباخته شعارهای آرمانی دهه شصت بودم و جدی جدی باورم شده بود باید تا رفع فتنه در عالم از پای ننشینم، با دیدن تبلیغات رنگارنگی که مردم را به هرچه بیشتر خوردن و مصرف کردن دعوت می کرد حالم بد می شد. ما قرار بود گرسنگان آفریقایی را از فقر و فلاکت نجات دهیم، پس چرا روی بیلبردهای شهر تبلیغ خاویار دیده می شد؟ آن هم با تصویر یک پسربچه تپل که لپ‌هایش گل انداخته بود و بازوهایش را مثل قهرمان‌های زیبایی اندام بالا گرفته بود تا ما پستی و بلندی‌هایش را ببینیم. او ما را مسخره می کرد. او رسماً ما را مسخره می کرد. در و دیوار شهر پر شده بود از تبلیغات نمایشگاه گل و گیاه و ماشین لباسشویی و یخچال و جاروبرقی و موز دُل و الخ. آنهایی که در و دیوار شهر را این شکلی کرده بودند حتما قصد مسخره کردن ما را داشتند که اگر چنین قصدی نداشتند، روی تابلوهای شهر نمی‌نوشتند: چشم وا کن که جلوه دلدار/ به تجلی است بر در و دیوار

ما تا آن روز فکر می‌کردیم این بیت یعنی حق در همه جا متجلی است. ما قبل‌ترها دیده بودیم روی دیوار می‌نویسند عالم محضر خداست، در محضر خدا معصیت نکنید. نمی‌دانم آنها که شعارهایی از این دست روی دیوار می‌نوشتند به این شعارها باور داشتند یا نه، ولی ما باور داشتیم. پس چرا این‌جوری حرف می‌زدند؟ آنها آمده بودند همه چیز را تغییر دهند. حتی شعر و شعارها را داشتند جور دیگری تفسیر می‌کردند. همه چیز باید

چند نکته درباره تخریب بافت‌های فرسوده

## ناتوانی دست‌های سیمانی

سیدعبدالجواد موسوی

در خدمت نظم نوینی درمی‌آمد که آن‌ها می‌خواستند؛ حتی اشعار عرفانی؛ حتی آیات و احادیثی که تا چند وقت پیش گمان می‌کردیم معنای دیگری دارند. ما مردمان ساده‌دلی بودیم و با دیدن این چیزها فکر می‌کردیم بزرگترها رسماً سر ما را کلاه گذاشته‌اند. اگر کشتیبان را سیاست دیگر آمده بود پس چرا به ما نمی‌گفتند؟ نسبت ما با آرمان‌هایمان که نسبت سود و زیان نبود. ما که از روز اول گفته بودیم: ما را سری است با تو که گر خلق روزگار/ دشمن شوند و سر برود هم برآن سریم خب، خیلی راحت به ما می‌گفتند قرار است قبله را عوض کنیم. مگر ما چیزی می‌گفتیم؟ می‌گفتند مصلحت است. مگر قبلاً نگفتند؟ مگر وقتی گفتند باید از این آب و خاک دفاع کرد و جهاد واجب کفایی است، ان قلت آوردیم؟ مگر بهانه آوردیم و گفتیم چرا جنگ بعد از آزادسازی خرمشهر ادامه پیدا کرده است؟ مگر ما دیپلمات و سیاسی‌کار بودیم که از این حرف‌ها بلد باشیم؟ به ما گفته بودند تمامی اسلام در مقابل تمامی کفر ایستاده است و ما نه از باب تشبیه و استعاره که حقیقتاً فکر می‌کردیم در سپاه سید و سالار شهیدان در حال شمشیر زدنیـم. اجرمان را هم نه از بنیاد شهید می‌خواستیم و نه از بنیاد جانبازان. وقتی می‌گفتند اجرت با ابا عبدالله، آن را شوخی نمی‌پنداشتیم. جدی جدی فکر می‌کردیم آقا اباعبدالله اجر و پاداش ما را خواهد داد و اگر کسی می‌خواست به ما پاداش دنیوی دهد، بانگ برمی‌آوردیم که: ای مدعی برو که مرا با تو کار نیست/ احباب حاضرند به اعدا چه حاجت است

اما چیزهایی می‌دیدیم و می‌شنیدیم که به هیچ وجه با چیزهایی که پیش‌تر به ما گفته بودند جور در نمی‌آمد. لباس‌ها ماشین‌ها، ساختمان‌ها، روزنامه‌ها و قیافه‌ها داشت تغییر شکل می‌داد و این همه تغییر شکل برای ما که دوازده، سیزده سال در فضای دیگری زندگی می‌کردیم خیلی ناگهانی بود؛ شوک بود. اگر بگویم بعضی وقت‌ها شب که می‌آمدم خانه گریه می‌کردم، باور می‌کنید؟ با خودم می‌گفتم خدایا چرا دارد این‌جوری می‌شود؟ یعنی چه؟ اگر بگویم چند بار به این تابلوهای تبلیغاتی روی دیوار حمله کرده‌ام، باور می‌کنید؟ یعنی با مشت و لگد افتادم به جانشان و بعضی‌های‌شان را پاره کردم. خب، بیشتر از این از من بر نمی‌آمد. یک بار هم به سرم زد یک برج را بفرستم هوا. یعنی تی‌ان‌تی یا چیزی شبیه آن تهیه کنم و یک برج مجلل تازه‌ساز را بترکانم و یک‌جورهایی به گوش دولتمردان برسانم که نمی‌توانید هر کاری دلتان می‌خواهد، بکنید و آرمانگرایان را نادیده بگیرید. اما من این کار را نکردم. هم دلش را نداشتم و هم کم‌کم عقل از راه رسید و مرا نجات داد. با این حال، پس از گذشت این همه سال و علی‌رغم همه تغییرات بنیادینی که در ذهن و ضمیرم رخ داده است، معتقدم سیاستمداران در تغییراتی که باید انجام می‌دادند زیادی عجله کردند. آنها می‌توانستند ملاحظه آدم‌های ساده‌دلی مثل مرا هم بکنند و یک‌جورهایی از شیوه اقتاعی استفاده کنند، نه این که یکباره بولدوزر بیندازند زیر همه چیز و سر و شکل کل شهر را از بیخ و بن تغییر دهند. آن روزها ما وقتی می‌دیدیم، می،خواهند یک قسمت از شهر را به بهانه فرسوده بودن بکوبند و به جایش مجتمع مسکونی و اتوبان و برج بسازند، وحشت می‌کردیم و چهارستون روح و جانمان می‌لرزید. البته این ترس و وحشت فقط به روحیه آرمانگرایی ما بر نمی‌گشت.چند علت داشت. یکی اینکه تعداد روستاییانی که پس از انقلاب به شهر آمدند به شدت قابل توجه بود. ناگهان جمعیت شهرنشین چندبرابر شد. این درست که روستاییان برای رفاه بیشتر به شهر آمدند اما ذهنیت خو گرفته به دشت و طبیعت بکر به آسانی نمی‌تواند با برج و آپارتمان و نوسازی بی‌رحمانه جهان‌سومی کنار بیاید و به هر حال، نوعی بیگانگی با فضاهای مدرن احساس می‌کند. دوم اینکه ذهنیت شاعرانه ایرانی‌ها با فضاهای سنتی و قدیمی به مراتب بیشتر انس و الفت دارد تا فضاهای مدرن امروزی. آنها که شهری‌ترین فیلمساز ایرانی، یعنی مسعود کیمیایی، را به مخالفت با توسعه یا حتی ناجوانمردانه او را به همکاری با بعضی از جریان‌های خوفناک سیاسی متهم می‌کردند از این ماجرا غافل بودند که کیمیایی بیش از آنکه مخالف توسعه باشد، نگران فضاهایی است که کمر به قتل شعر بسته‌اند. چرا باید سلطان (نقش اول فیلم دندان مار) وسط اتوبان بایستد و بگوید دنیا مثل بهشت شده ولی من می‌ترسم؟ چرا باید شاملو، شاعر نوگرای ما که زندگی‌اش از همه شاعران هم‌نسلش شهری‌تر بود و موسیقی غربی استماع می‌کرد و شکل و ریختش هم به غربی‌ها شبیه بود، در ستایش روستا شعر بگوید؟ به این چیزها فکر کرده‌ایم؟ هیچ فکر کرده‌ایم چرا یک‌جورهایی در رگ و خون خیلی از ماها عشق به بافت‌های فرسوده و بناهای قدیمی

وجود دارد و تخریب آن را معادل از دست رفتن تاریخ و سنت و فرهنگ خود می‌دانیم؟ تازه جای آنچه تخریب می‌کردیم، چه می‌نشاندیم؟ چیزهایی که به احساس بیگانگی ما بیشتر دامن می‌زد. اصلاً شعر بالذات با فضاهای امروزی مشکل دارد. چرا فروغ فرخزاد که شهری‌ترین شاعر تاریخ ماست، می‌گوید: و این منم/ زنی تنها/ در آستانه فصلی سرد/ و پالاس ساده و غمناک آسمان/ و ناتوانی این دست‌های سیمانی

چرا دست‌های سیمانی؟ چرا سیمان و آهن و ماشین این‌قدر در نظر ما هولناک جلوه می‌کنند و ما همیشه با آنها احساس بیگانگی می‌کنیم؟ ذهنیت شاعرانه گمان می‌کند این ساختمان‌های جدید از حس زیستن، آن هم به معنای شاعرانه کلمه، تهی هستند. ذهنیت شاعرانه در ساختن مظاهر دنیای جدید پول را خیلی دخیل می‌داند و در نظرش آدم‌های کاسبکار و دلال‌صفت و بی‌عاطفه سردمدار تخریب قدیم و ساختن جدیدند. شاید مخالفت با ساختمان‌های قدیمی، آن هم به بهانه نوسازی، یک علت دیگر هم دارد و آن ظلمی است که به زعم ما، بر صاحبان آن بناها می‌رود. یادم هست سال‌ها پیش که می‌خواستند در مشهد ساختمان‌های اطراف حرم امام هشتم را تخریب و طرح توسعه و نوسازی حرم را پیاده کنند، همه می‌گفتند، می‌خواهند این خانه‌ها را مفت از مردم بخرند و آواره‌شان کنند. عین همین حرف‌ها را درباره طرح بزرگ نواب تهران هم می‌گفتند. من نمی‌دانم چقدر این حرف‌ها درست است، اما می‌دانم هر وقت صحبت تخریب بناهای قدیمی می‌شود، اولین چیزی که دهان به دهان می‌گردد همین قضیه ظلم و اجحاف در حق صاحبان بناست. این را هم فراموش نکنیم که آن‌قدر در تخریب بناهای درست و حساسی و تاریخی بی‌رحمی و بی‌ذوقی نشان داده‌ایم که کمتر کسی ظن خیر به تخریب‌کنندگان می‌برد. وقتی نمایندگان مجلس، آن هم تعداد قابل توجهی از آنها، نامه می‌دهند و از دولت می‌خواهند، بی‌اعتنا به وضعیت محیط زیست، در یکی از زیباترین و بکرترین نقاط دیدنی این کشور، یعنی جنگل ابر، جاده بسازد و به ویلاسازان اجازه ساخت‌وساز در آن منطقه را بدهد، چطور می‌توان توقع داشت مردم باور کنند در پس تخریب بافت‌های فرسوده نیت خیر وجود دارد؟ البته خدا را شکر، تلاش آن دسته از نمایندگان خدوم ملت همیشه در صحنه به سرانجام نرسید، اما منظورم این است که وقتی سودجویی و بی‌اعتنایی به منافع ملی تا این اندازه به سطوح بالا کشیده می‌شود، چرا نباید به نفس این ماجرا مشکوک بود؟ و داستان هم‌چنان ادامه دارد. ■



مهدی زارع

دارند و در حال حاضر حدود ۵۶۰ هزار دانش‌آموز در چنین مدرسی تحصیل می‌کنند. به یک نکته خاص هم باید توجه ویژه کرد: مدارس غیرانتفاعی اکثر در منازل تغییر کاربری داده شده تاسیس شده‌اند که ساختمان بیشتر آنها در مقابل خطر زلزله آسیب‌پذیر است. از چنین مدرسی هنوز هیچ گزارشی دال بر آسیب‌پذیری داده نشده.

۱- در سال ۹۳، مجموع جمعیت مراکز استان‌ها ۳۲,۱۷۷,۰۰۰ (برای ۳۱ مرکز استان) برآورد شده. حدود ۴۱ درصد جمعیت ۷۸ میلیونی ایران در سال ۱۳۹۳ در این ۳۱ مرکز استان ساکن هستند. ولی نکته مهم آن است که ۲۴,۹۱۶,۰۰۰ نفر (۷۷ درصد) از کل جمعیت ساکن در شهرهای بزرگ ایران) در پهنه خطر بسیار زیاد (پهنه خطر نسبی ۱) زلزله ساکنند! ساکنان مراکز استان‌های واقع در پهنه خطر نسبی ۲ حدود ۱۵ درصد از کل جمعیت مراکز استان‌ها را تشکیل می‌دهند و تنها ۸ درصد در پهنه خطر نسبی ۳ (خطر نسبتاً پایین) ساکن هستند. بر اساس گزارش وزیر راه و شهرسازی در ۲۵ شهریور ۹۳، ایران ۵۶ هزار هکتار بافت فرسوده و ۵۴ هزار هکتار بافت حاشیه‌نشینی دارد، که جمعاً می‌شود حدود ۱۱۰ هزار هکتار بافت آسیب‌پذیر).

اگر جمعیت متوسط ساکن در بافت‌های آسیب‌پذیر را (بافت‌های فرسوده و حاشیه‌نشین که حدود ۱۱۰ هزار هکتار مساحت دارند). ایران را حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر برآورد کنیم، جمعیت ساکن در این بافت‌ها، حدود ۲۲ تا ۳۳ میلیون نفر برآورد می‌شود. این تعداد درصدی بالغ بر ۲۸ تا ۴۲ درصد از کل جمعیت ایران را نشان می‌دهد. متأسفانه این برآورد با گزارش سال ۲۰۰۹ راهبرد بین‌المللی کاهش ریسک ملل متحد هم‌خوانی نشان می‌دهد این گزارش بیانگر سکونت ۳۰ تا ۴۲ درصد از جمعیت کشورهای در حال توسعه در واحدهای فیزیکی - اجتماعی بسیار آسیب‌پذیر است.

۲- ایران امروز حدود ۱۲ و نیم میلیون دانش‌آموز مشغول

تحصیل در مراحل ابتدایی تا متوسطه دارد. براساس گزارش آموزش و پرورش در سال ۹۳ حدود ۱۰۵ هزار مدرسه و مجتمع آموزشی در ایران وجود دارد. مساحت زیربنای این فضای آموزشی ۵۰۲۵ هکتار برآورد شده. (متوسط بنای هر مدرسه یا واحد آموزشی در ایران ۴۵۷ متر مربع است). در پایان دولت دهم معاون وزیر آموزش و پرورش از نوسازی ۱۹۶۰ هکتار از این مساحت خبر داد. هیچ ارزیابی از کیفیت این بافت‌های جدید الاحداث در دسترس نیست. اگر فقط ۲۵ درصد از ساختمان‌های مدارس را جزء بافت‌های فرسوده در نظر بگیریم، حدود ۲۶ هزار واحد از مدارس و مجتمع‌های آموزشی ایران دارای ساختمان‌های فرسوده هستند. ارزیابی‌های دیگر نشان می‌دهد که بافت‌های آسیب‌پذیر (فرسوده و حاشیه‌نشین) در ایران احتمالاً حدود ۲۸ تا ۴۲ درصد کل بناها را شامل می‌شوند. بنابراین احتمالاً تعداد مدرسی که ساختمان‌های آسیب‌پذیر دارند در ایران می‌تواند تا ۴۴ هزار واحد برآورد شود. در این صورت احتمالاً تعداد دانش‌آموزانی که در مدرسی با بافت آسیب‌پذیر درس می‌خوانند، بین ۳ تا ۵ میلیون و دویست و پنجاه هزار نفر برآورد می‌شود. از سوی دیگر با توجه به اینکه شهرهای ایران در پهنه خطر با خطر نسبی بسیار زیاد (منطقه ۱) قرار دارند، حدود ۷۷ درصد برآورد می‌شود، بنابراین در یک برآورد اولیه حدود ۸۰ هزار واحد آموزشی در ایران در پهنه‌ای با خطر نسبی بسیار زیاد قرار دارند.

۳- مرور سریع این آمار نشان‌دهنده آسیب‌پذیری بسیار بالای مدارس ایران در مقابل خطر زمین‌لرزه است. بودجه عمرانی آموزش و پرورش در سال ۹۳ حدود ۴۹ درصد کاهش و بودجه جاری ۲۶ درصد افزایش یافته است. بررسی بودجه آموزش و پرورش در سال‌های گذشته نیز نشان می‌دهد که اعتبار عمرانی ملی آموزش و پرورش در پیشنهاد دولت برای سال ۹۲، مبلغ ۹۳۰ میلیارد تومان بود و مجلس ۱۳۸۰ میلیارد تومان از آن

را مصوب کرد بودجه پیشنهادی ۹۳ نسبت به بودجه مصوب ۹۲، ۴۰ درصد نسبت به پیشنهاد دولت در سال گذشته ۱۱ درصد کاهش را نشان می‌دهد. در سال ۹۲ نیز بودجه دولت برای آموزش و پرورش ۸۳۰ میلیارد تومان بود که از این میزان ۴۴۰ میلیارد تومان ویژه طرح تخریب، بازسازی و مقاوم‌سازی و ۲۰۰ میلیارد تومان سهم استانداردهای سیستم‌های گرمایشی بود اما با وجود این در پایان سال بسیاری از این بودجه‌ها در جایی که باید هزینه شود صرف نشده بود و آموزش و پرورش همچنان از بابت بافت‌ها و مدارس فرسوده خسارت می‌داد.

۴- در پایان دوره دولت دهم اعلام شد که برای ساخت ۴,۴۰۰,۰۰۰ (چهار میلیون و چهارصد هزار) واحد مسکن مهر در کشور برنامه‌ریزی شده که سه میلیون واحد تا پایان این دوره کامل شده است. بنابراین مساحتی که برای ساخت مسکن مهر در کشور در نظر گرفته شده، شامل حدود ۵۳,۰۰۰ هکتار بافت نوساز (اکثراً حاشیه‌نشین) خواهد بود که حداقل حدود ۶,۵۰۰,۰۰۰ نفر (شش و نیم میلیون نفر) و به صورت واقع بینانه‌تر حدود ۱۰,۵۰۰,۰۰۰ نفر (۱۰ و نیم میلیون نفر) با فرض اسکان حدود ۱۲۰ تا ۲۰۰ نفر در هر هکتار، در این ساختمان‌ها یا ساکن شده و یا به زودی ساکن خواهند شد. با توجه به آسیب‌پذیری بالایی که از واحدهای مسکن مهر به‌ویژه در زلزله‌های ۱۳۹۱ و زلزله‌های ۱۳۹۳ مورموری ایلام مشاهده شد، حتی اگر دست کم نیمی از این ساخت و سازهای جدید آسیب‌پذیری بالایی در مقابل خطر زلزله داشته باشند، حدود ۲۶۰۰۰ هکتار بافت فرسوده جدید به منازل مسکونی کشور اضافه شده و یا در سال‌های آینده این اتفاق خواهد افتاد. جمعیت آسیب‌پذیر ساکن در این بافت‌های فرسوده نوساز حدود ۳,۳ میلیون تا ۵,۲ میلیون نفر تخمین زده می‌شود! با عنایت به اینکه ساخت و ساز مسکن مهر برنامه‌ای ادامه‌دار است، تدبیر برای ساماندهی به وضع این ساختمان‌ها فوری و حیاتی است. ■

# محدوده هدف

گفت‌وگو با دکتر محمدسعید ایزدی درباره پدیده‌ای سهل و ممتنع

دکتر محمدسعید ایزدی، جزو مدیران نسبتاً جوان وزارت مسکن و شهرسازی است. او در حال حاضر معاون وزیر و مدیرعامل شرکت عمران و بهسازی است و متولی و مسئول رتق و فتق مسایل مربوط به بافت‌های فرسوده - یا به تعبیر او و همکارانش بافت‌های مسالهدار و ناکارآمد شهری. ایزدی حتی پیش از اینکه به سمت تازه خود منصوب شود، سال‌ها تجربه حضور و همکاری با سازمان عمران و بهسازی داشته است. سابقه فعالیت او وقتی با سوابق علمی‌اش گره می‌خورد، از او چهره‌ای موجه برای صحبت درباره موضوع نوسازی می‌سازد؛ کسی که هم با مباحث علمی روز آشنا است و هم چالش‌ها و مسایل حقیقی این حوزه را خوب می‌شناسد؛ چالش‌هایی بزرگ و اساسی که ریشه‌هایی محکم و عمیق در مناسبات اقتصادی و اجتماعی کشور ما دارند و مواجهه با مساله را سخت و دشوار می‌کنند؛ شاید از همین رو است که او و همکارانش مدام از تغییر پارادایم و رویکرد و ادبیات شهری صحبت می‌کنند... گفت‌وگوی ما با او بیش از آنکه صورت اجرایی و مدیریتی داشته باشد، کارشناسی بود. او در این مصاحبه نه در مقام معاون وزیر، بلکه به عنوان یک کارشناس به تحلیل و بررسی چالش‌هایی پرداخت که مساله ظاهراً ساده «بافت‌های ناکارآمد» شهری را تبدیل به موضوعی پیچیده و ممتنع می‌کند. اما سوال اینجا است چقدر این نحوه مواجهه، خارج از فضای آکادمی و در وسط گود، می‌تواند در رفع و جوع مسائل جدی ما موثر باشد؟ این سوالی است که باید این گفت‌وگو را تا به آخر خواند و درباره آن به قضاوت نشست.

سردبیر



**آقای دکتر ایزدی**، این‌طور که من دریافته‌ام موضوع «بافت فرسوده»، موضوع و پدیده‌ای سهل و ممتنع است. همه آن را به عنوان یک چالش اساسی می‌شناسند و تاکید دارند که باید نوسازی و بهسازی شود و اتفاقا همه هم می‌دانند که برای نوسازی باید چه کارهایی بشود و چه کارهایی نشود، اما این پدیده سهل از سوی دیگر بسیار پیچیده و ممتنع است. از همان ابتدای ورود به بحث، یعنی از همان جایی که صحبت از تعریف بافت فرسوده می‌شود، متوجه می‌شویم با چه امر پیچیده‌ای مواجهیم. اینطور نیست؟

درست است. خود همین واژه «بافت فرسوده» نشان می‌دهد که ما نتوانسته‌ایم ادبیات مناسبی را برای مواجهه با چنین پدیده پیچیده‌ای پیدا کنیم. نه‌تنها در این موضوع، بلکه در همه موضوعات و مقولاتی که در عرصه توسعه شهری با آن مواجهیم، نظامی وجود ندارد که بتواند در حین تجربه، ادبیات توسعه را تدوین و از آن مهم‌تر نقد و آسیب‌شناسی کند. من فکر می‌کنم مشکل اصلی اتفاقا همین است، وگرنه اقدامات همیشه در حال انجام است. همین شرکتی که الان در آن نشستهایم نشان می‌دهد، وزارت راه و شهرسازی، ۱۷، ۱۸ سال است، به طور رسمی وارد بحث بهسازی و نوسازی شهری شده است. قبل از این هم به شکل موضعی و پراکنده پیگیر مسأله بوده است، اما هیچ‌وقت تلاش نکرده‌ایم که دقیق و درست بررسی کنیم که تا به امروز چه کار کرده‌ایم؟ چه اقداماتی انجام داده‌ایم؟ آیا مسیر درستی را طی کرده‌ایم؟ اینکه می‌گویید امروز همه به موضوع اذعان دارند به خاطر این است که امروز به شرایط حادی رسیده‌ایم. در واقع همه مجبور شده‌ایم به وجود مشکل اذعان کنیم، اما آیا اذعان ما به معنی آن است که تصور درست و روشنی از راه‌حل‌ها داریم؟

**البته بحث بافت فرسوده در ادبیات شهری و اجتماعی ما سابقه بیشتری دارد. حتی قبل از انقلاب هم درباره سکونت‌گاه‌های غیررسمی صحبت می‌شده.**

بله بوده، اما ببینید چند سال از زمانی می‌گذرد که رضاشاه به اسم نوسازی و خیابان‌کشی و مدرنیزاسیون شروع به تخریب محلات و بافت‌های قدیمی شهر کرد. ما هنوز هم همان سبک و سیاق را ادامه می‌دهیم. تصور ما از بهسازی و نوسازی تغییرات کالبدی است، آن هم با نگاه آمرانه. هنوز هم ما داریم خیابان‌کشی می‌کنیم. کجای این شما می‌توانید تکامل ببینید؟ فقط ابعاد موضوع گسترده شده است. طبیعتا توجه بیشتر شده، اما هیچ انسجامی در شیوه برخورد با مسأله مشاهده نمی‌شود؛ نه در دانشگاه‌ها، نه در حرفه، نه در دولت، نه در شهرداری‌ها. علاوه بر این چهار حوزه، گستره موضوع باید به حوزه نهادهای مدنی هم سرایت می‌کرد که این طور نشده…

بعد از این غرولندها، اگر بخوایم برگردیم به مسأله باید بگویم معضل بافت‌های ناکارآمد یا نابسامان یا همان واژه‌ای که تا یک سال پیش به عنوان «بافت فرسوده» از آن یاد می‌شد، پدیده‌ای است ناشی از فقر شهری. ریشه شکل‌گیری این مشکل در شهرها، فقر است؛ به معنی گسترده آن: فقر درآمدی ساکنان، فقر خدماتی منطقه، فقر فرهنگی و… انواع و اقسام فقر شهری.

**در واقع ما با یک پدیده اجتماعی و اقتصادی روبه‌رو هستیم.**

بله، و بروز این پدیده اجتماعی و اقتصادی، کالبدی است. در عرصه اول، بافت تاریخی و مرکزی شهرها با خالی شدن ساکنان و جایگزین شدن گروه‌های ضعیف‌تر، تبدیل به پهنه‌ای از فقر شهری می‌شوند که در مرکز شهر شکل گرفته است. دوم، بر اثر شهرنشینی شتابان و مهاجرت‌های بی‌رویه پهنه‌هایی از شهر، خارج از برنامه رسمی شهر تصرف می‌شود، لذا سکونت‌گاه‌های غیررسمی شکل می‌گیرد. تحت تاثیر همین شهرنشینی شتابان، روستاهای اطراف شهرهای بزرگ بلعیده می‌شوند و محلاتی به وجود می‌آیند که گستره‌های سوم بافت فرسوده هستند. پهنه‌های دیگری هم در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ بدون برنامه و نظارت، با پایین‌ترین کیفیت شکل می‌گیرند و بعد از دو دهه تبدیل به محلاتی ناکارآمد می‌شوند که به لحاظ کالبدی ناپایدارند و ساکنان‌شان به لحاظ اجتماعی و اقتصادی دچار مسأله و مشکل هستند. و پنجم هم عرصه‌هایی هستند که در پیرامون شهرها قرار داشتند مثل پادگان‌ها، زندان‌ها، کارخانه‌ها و… که شهرنشینی شتابان باعث شده در محدوده شهر قرار بگیرند، اما هیچ کارکرد مناسب شهری ندارند. همه این ۵ عرصه، ناشی از فقر شهری و شهرنشینی شتابان هستند. به هر حال ما با پدیده‌ای مواجهیم که از یکسو ابعاد کمی بزرگی دارد و از سوی دیگر ویژگی‌های کیفی پیچیده و متنوعی دارد.

قبل از انقلاب نوگرایی‌هایی مثل اصلاحات ارضی موجب جابه‌جایی جمعیت شد و شکل‌گیری پدیده شهرنشینی شتابان شد. این روند بعد از انقلاب ادامه پیدا کرد و ابعادش بیشتر و بیشتر شد تا جایی که دولت و شهرداری‌ها احساس خطر کردند از اینکه نقاطی در شهرها به وجود آمده‌اند که به هیچ وجه شرایط پایداری ندارند. چند اتفاق ناگوار مثل زلزله بم، مزید بر علت شدند تا نگرانی‌ها افزایش پیدا کند. به هر حال در تهران و شهرهای ما مناطقی وجود دارند که واقعا ناامن‌اند.

**معمولا بعد از هر اتفاقی همین‌طور می‌شود، اما اغلب به همان سرعتی که نگرانی‌ها مثلا بعد از یک زلزله افزایش پیدا می‌کند، به همان سرعت فروکش هم می‌کند.**

بله، همین‌طور است. به دلیل اینکه نگاه‌ها مقطعی و موضعی است، راه‌حل‌ها هم مقطعی و موضعی می‌شوند. همه فقر شهری را فراموش می‌کنند و بر «ایمنی» و نوسازی تاکید می‌کنند. ما در یک دوره نسبتا طولانی به شکل‌گیری این مناطق بی‌توجه بوده‌ایم. همین الان هم که داریم صحبت می‌کنیم این مناطق در حال شکل‌گیری و گسترش‌اند…

**بیشتر در حاشیه شهر.**

نه فقط در حاشیه، در دل شهر فرایند فرسوده‌سازی فعال است. به همین دلیل سیاست‌های ما باید دو وجهه داشته باشد، یکی درمان، یکی پیشگیری. تا به الان هر چه بوده، صحبت از درمان بوده؛ آن هم به شکل مقطعی… ببینید ما امروز روی این مناطق اسم نمی‌گذاریم. نمی‌خواهیم بگویم بافت فرسوده یا

ناپایدار یا حتی ناکارآمد. تصمیم گرفته‌ایم مثل فرنگی‌ها بگویم محدوده‌های هدف (Target Area) یا بافت‌های هدف برنامه‌های بهسازی و نوسازی شهری. وقتی صفت می‌گذاریم، موضع‌مان هم مشخص می‌شود. وقتی می‌گوییم بافت فرسوده، قدم بعدی این است که کل آن بافت را تخریب کنیم و از نو بسازیم. وقتی می‌گوییم مسأله‌دار یک‌طور دیگر در ادبیات فرنگی شما به زحمت می‌توانید جمله‌ای پیدا کنید که در آن نوشته شده «Distressed area» به جایش می‌گویند، «Urban Regeneration». به جای اینکه بگویند حفاظت از بافت‌های تاریخی ارزشمند و… می‌گویند «Urban Conservation»، ما صفت می‌گذاریم و بعد به خاطر همین صفت‌ها مشکل و مسأله ایجاد می‌کنیم.

**خب ما چطور باید با این محدوده‌های هدف روبه‌رو شویم.**

اول باید بدانیم تکلیف‌مان در این مورد روشن است که محدوده هدفی که با آن سر و کار داریم دچار مسائلی است که اتفاقا ریشه کالبدی ندارند. بالطبع راه‌حل کالبدی هم ندارند. تا الان این‌طور بوده که دولت با نگاه اقتدارگرایانه به مسأله وارد شده و تلاش کرده از طریق برنامه‌ها و طرح‌هایی راساً وارد شود. پیشتر طرح‌هایی را دیده‌ایم که دولت خود یک جاهایی را تملک کرده، بعد مردم را از آنجا اخراج کرده، بعد در آنجاها پروژه‌هایی را تعریف کرده و نوسازی کرده، اما تجربه نشان می‌دهد این طرح‌ها به شکست می‌انجامند، دولت اصلا به تنهایی توان مداخله ندارد. به همین خاطر در ادامه دولت بخش خصوصی را هم به میدان دعوت کرد و با همان نگاه قبلی شروع کرد به پروژه پشت پروژه تعریف کردن. اما از این هم نتیجه‌ای حاصل نشده و نمی‌شود جز آنکه اوضاع نابسامان‌تر می‌شود، چراکه بازیگر اصلی و اصل کار غایب است. وقتی پروژه‌های بهسازی و نوسازی شهری را نقد کنید، می‌بینید که اوضاع به نسبت قبل بدتر می‌شود.

**شاید مشهورترین نمونه‌اش اتفاقی بود که در نواب افتاد.**

تاره نواب یک پروژه تمام‌شده است. خیلی از پروژه‌ها ناتمام مانده‌اند. قلب تاریخی شیراز، اصفهان، قزوین و… را دولت تملک کرده و بعد رهایشان کرده است.

**و وقتی قلب شهر پوک شود و کار نکنند، طبیعی است خون به دیگر قسمت‌های شهر تزریق نشود…**

بله، بعد از فقر شهری، بحث بحران هویت هم قابل توجه است. و بعد بحث ایمنی و تاب‌آوری. محدوده‌های هدفی که درباره‌شان صحبت می‌کنیم تاب‌آوری ندارند. ما به عنوان هدف اصلی سه مقوله را دنبال می‌کنیم. «فقر شهری»، «بحران هویت» و «عدم ایمنی».

**و دقیقا اینجاست که موضوع پیچیده می‌شود. یعنی شما با مقولاتی سر و کار دارید که وجوه اقتصادی، اجتماعی، کالبدی، محیطی و حتی سیاسی و امنیتی دارد. شما چطور می‌خواهید در این وضعیت مداخله کنید؟ آیا سنجش دقیقی از وضعیت موجود و حد و اندازه بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و… دارید؟**

می‌دانستید یک سوم جمعیت مشهد در مناطق حاشیه‌ای زندگی می‌کنند؟

**عدد بزرگی است که آدم را به فکر فرو می‌برد. به خصوص اگر این را بگذاریم کنار آماری که نشان می‌دهد مشهد به لحاظ آسیب‌های اجتماعی یکی از پرمسأله‌ترین مناطق ایران است.**

بله دقیقا. ابعاد مسأله خیلی وسیع است. تازه این چیزی که من گفتم مربوط به سکونت‌گاه‌های غیررسمی است. اگر آمار بافت‌های تاریخی و قدیمی را اضافه کنیم حیرت‌مان بیشتر هم می‌شود. در اصفهان هم ما مسأله داریم. بر اساس ۳ شاخص تعریف‌شده از سوی شورای عالی شهرسازی، در میان ۴۹۵ شهر، ۷۶ هزار هکتار بافت فرسوده شناسایی شده. من این آمار را خیلی جاها گفته‌ام، اما به نظرم نمی‌تواند تصویر درستی از وضعیت موجود ترسیم کند.

آمار دیگری هم هست که در میان ۷۸ شهر و با بررسی پهنه‌های فقر شهری (با نگاه سکونت‌گاه‌های غیررسمی) حدود ۵۴ هزار هکتار شناسایی شده است. در مجموع ما ۱۳۰ هزار هکتار از محدوده هدف را در کل کشور شناسایی کرده‌ایم… یک سوم جمعیت شهری کشور در این محدوده‌ها زندگی می‌کنند. یعنی بیش از ۱۸ میلیون نفر در این مناطق زندگی می‌کنند. طبیعتا مسأله بسیار جدی است. برای مواجهه با چنین پدیده‌ای با این ابعاد، آیا دولت می‌تواند به صورت مستقیم مداخله کند؟ بودجه‌های عمرانی بخش بسیار کوچکی از بودجه کل کشور است، ما هم از بودجه‌های عمرانی سهم بسیار کوچکی داریم که از طریق آن اصلا نمی‌توان مداخله مستقیم دولت را متصور شد. برای جواب سوال، باید راه حلی که پیدا کرده‌ام را برایتان شرح دهم.

اگر ما بتوانیم کنشگران دخیل را به درستی شناسایی کنیم و واقعا دخیل‌شان کنیم، به شرطی که نقش‌شان را درست ایفا کنند، می‌توانیم امیدوار باشیم قطار با سرعت خوبی راه بیفتد. مثالی را فرض کنیم که رئوس آن دولت، شهرداری‌ها و بخش خصوصی است. دولت نقش حاکمیتی دارد. اندک پولی را هم که دارد باید در بخش‌های حمایتی هزینه کند. مثلا به عنوان مابه‌التفاوت سود وام به بانک‌ها بدهد و از آنها بخواهد به مردم وام دهند، تا مردم برای ورود به عرصه نوسازی توانمند شوند. شهرداری هم باید تسهیل‌گر باشد. مثلا برای توانمندتر کردن مردم، شهرداری هم تخفیف بدهد تا مردم و بخش خصوصی تشویق و ترغیب شوند و وارد میدان شوند. ولی با همه اینها باید قبول کنیم این مسأله چندوجهی و پیچیده، چیزی نیست که بتوان یک‌شبه برای آن راه‌حل پیدا کرد و یک‌دفعه نسخه آن را پیچید.

**یک شب و یک روز که سهل است، آدم وقتی واقع‌گرایانه شرایط را می‌بینید، گاهی احساس می‌کند در یک بن‌بست گرفتار شده. من گمان نمی‌کنم شهری را در دنیا بتوان پیدا کرد که به اندازه تهران در آن ساخت‌وساز فعال باشد. این سال‌ها بار اصلی اقتصاد روی دوش همین ساخت‌وساز سوار بوده، اما خب ساخت‌وساز غیرهدفمند که حتی مضرات اقتصادی‌اش در میان‌مدت بیشتر از فواید آن است. به هر حال منطق اقتصاد سرمایه‌گذاری در تهران**

**ما امروز روی این مناطق اسم نمی‌گذاریم. نمی‌خواهیم بگوییم بافت فرسوده یا ناپایدار یا حتی ناکارآمد. تصمیم گرفته‌ایم مثل فرنگی‌ها بگوییم محدوده‌های هدف (Target Area) یا بافت‌های هدف برنامه‌های بهسازی و نوسازی شهری. وقتی صفت می‌گذاریم، موضع‌مان هم مشخص می‌شود. وقتی می‌گوییم بافت فرسوده، قدم بعدی این است که کل آن بافت را تخریب کنیم و از نو بسازیم. وقتی می‌گوییم مسأله‌دار یک‌طور دیگر. در ادبیات فرنگی شما به زحمت می‌توانید جمله‌ای پیدا کنید که در آن نوشته شده «Distressed area» به جایش می‌گویند، «Urban Regeneration».**
**به جای اینکه بگویند حفاظت از بافت‌های تاریخی ارزشمند و… می‌گویند «Urban Conservation».** ما صفت می‌گذاریم و بعد به خاطر همین صفت‌ها مشکل و مسأله ایجاد می‌کنیم

می‌گوید سود سرمایه‌گذاری در ساخت‌وساز در مناطق غیرهدف بسیار بیشتر، و گاهی چند برابر محدوده‌های هدف شما است. شما چطور می‌توانید سرمایه‌گذار را با وام‌های نه‌چندان زیاد و تخفیفات ناچیز راضی به ورود به بافت فرسوده کنید؟ مگر اینکه سرمایه‌گذار خود دولت باشد. خود هزینه کند، سود هم ارزانی خودش.

نه، نمی‌شود. من سال‌هاست درگیر این مسأله‌ام. از سال ۱۳۷۶ که این شرکت تاسیس شده من اینجا هستم و دیده‌ام که وقتی دولت با نگاه تصدی‌گری وارد این حوزه می‌شود، چه مصیبت‌هایی به بار می‌آید. علاوه بر این دولت توان و امکانات این کار را ندارد.

**ولی به جز دولت، سرمایه‌گذاری در این زمینه برای هیچ‌کس دیگری جذاب و سودآور نیست. در مقاله‌ای در UN Habitat دیدم که سود سرمایه‌گذاری دولتی در بافت‌های فرسوده، رقمی بسیار بالا. حدود یک به هفت است. یعنی هر یک دلار دولت، هفت دلار برمی‌گرداند. شاید نه به صورت مستقیم، اما به‌طور غیرمستقیم هزینه‌های دولت را در بخش‌های دیگری مثل آموزش و پرورش، تامین اجتماعی و حتی بودجه‌های امنیتی کاهش می‌دهد. این منفعت‌ها قطعاً به کار کسی که در الهیه تهران چند کارگاه ساختمانی دارد یا در مناطق غربی شهر، مشغول شهرک‌سازی است، نمی‌آید، اما برای دولت قابل محاسبه و برنامه‌ریزی است.**

باید یک واقعیت را قبول کنیم و آن اینکه دولت پول ندارد. اگر هم داشت، الان دیگر ندارد. ما تلاش کردیم دولت را قانع کنیم از محل هدفمندی یارانه‌ها یک چیزی برای نوسازی و بهسازی شهر بماند، اما همه‌اش در حوزه هزینه شده که آن هم یک اولویت جدی است.

**خب دولت نمی‌آید، بخش خصوصی چطور می‌آید؟**

ببینید من نمی‌گویم دولت توان مداخله ندارد. حرف من این است که بخشی از توان دولت که قابل استفاده است، در جهتی به کار بیفتد که توان بیشتری تولید کند. اسم این کار «سیاست اهرمی» است. ما در سال‌های ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱ تجربه‌هایی از همکاری با بانک جهانی در حوزه سکونت‌گاه‌های غیررسمی داشتیم. ما درس‌های بزرگی از این همکاری گرفتیم. مهم‌ترین درس‌شان این بود که دولت اگر پول دارد، آن را در جهت تقویت نهادهای مدنی و عمومی مثل شهرداری خرج کند تا آن نهادها به توانایی لازم برای ارتقای زیرساخت‌های مناطق برسند. بتواند خدمات مطلوبی به شهروندان ارائه کند. الان در محلات هدف در بندرعباس، کرمانشاه و زاهدان همین کار انجام شده. به جای اینکه پروژه‌های انتفاعی حتی با مشارکت بخش خصوصی تعریف شوند، از شهرداری‌ها حمایت کردیم. مثلاً ما یک میلیارد می‌آوردیم، شهرداری هم تشویق می‌شد و چهار میلیارد می‌آورد. شبکه‌های همکاری باعث می‌شود پول قابل توجهی جمع شود. این پول، نیروی محرک قوی‌تری را به جریان می‌اندازد که مالکان و ساکنان منطقه و محله هستند که وارد عرصه نوسازی و بهسازی می‌شوند. ما اسم این را می‌گذاریم «محرک توسعه». ما در گذشته اما چه می‌کردیم. اصلاً شهرداری را به رسمیت نمی‌شناختیم. همه را دور می‌زدیم

و خودمان می‌رفتیم پروژه تعریف می‌کردیم و بخش خصوصی را هم مشارکت می‌دادیم. با این کار دولت درگیر کار اجرایی هم می‌شود. نمونه‌اش پروژه ۲۳۰ واحدی سیروس تهران که ما را بدبخت کرده. من به عنوان معاون وزیر باید نامه بنویسم که خانم یا آقای محترم اجازه بدهید ما در حیاط‌تان داربست بگذاریم. اهالی محل از ما شکایت کرده‌اند، باید به دادگاه برویم. لوله آب ترکیده، سازمان آب از ما شکایت کرده و… ما چه کار به این کارها داریم؟ جایگاه‌ها قاطی شده است. اگر ما در جایگاه خودمان – با همان می‌کنم می‌توان این قطار را حرکت داد. کاریکاتور بامزه‌ای هست که به شما می‌دهم در مجله‌تان چاپ کنید. یک شهر را همه دارند از هر طرف می‌کشند و شهر تکه‌پاره می‌شود، یک سری هم مشغولند که این تکه‌ها را به هم بچسبانند. اما وقتی همه از یک جهت شهر را می‌کشند شهر به یک سمت و سو حرکت می‌کند و جلو می‌رود. من همکاران خوبی در دفتر توانمندسازی دارم که چندتایشان متخصص پیدا کردن سازمان‌ها و نهادهای عجیب و غریبند. ما آن‌قدر نهاد در کشور داریم که به مقوله فقر شهری مربوطند. این نهادها پول و امکانات هم دارند، اما برای خودشان کار می‌کنند. مثلاً یکی از این سازمان‌ها، سازمان فنی و حرفه‌ای است. این سازمان موظف به آموزش مهارت‌های پایه است، اما کجا این مهارت‌ها را آموزش می‌دهد؟ ما از آنها خواهش کردیم که این آموزش‌ها را در محدوده‌های هدف ما که ساکنان‌شان محتاج توانمندسازی‌اند انجام دهند. الان ما مناطق را به سازمان فنی و حرفه‌ای معرفی می‌کنیم، آنها با بودجه خودشان می‌آیند و مهارت‌های پایه را یاد ساکنان می‌دهند. الان بعضی از ساکنان توانمند شده‌اند و کیف و وسایل دستی درست می‌کنند و می‌فروشند. وقتی مردم کار داشته باشند و پول نان‌شان را درآورند، بعد به فکر اصلاح سقفی می‌افتند که بالای سرشان است. ما به این کار می‌گوییم توانمندسازی. ما باید در وزارت کار، بهزیستی، بخش‌های مختلف وزارت کشور و بسیاری از نهادهای دیگر زمینه‌های مشترک پیدا کنیم.

**سازمان‌های غیردولتی و مردم‌نهاد هم خیلی در این حوزه‌ها فعالند، اما همگرا نیستند.**

بله همین‌طور است. فوق‌العاده کار می‌کنند. ولی ما متأسفانه به صورت جزیره‌های پراکنده کار می‌کنیم. ما باید سعی کنیم این جزیره‌ها را به هم نزدیک و همگرا کنیم. جمعیت امام علی<sup>ؑ</sup> را که می‌شناسید. کارهای فوق‌العاده‌ای می‌کنند. یکی از دانشجویان طراحی شهری، عضو این فعال جمعیت بود، برای من تعریف کرد ۱۰۰میلیون تومان از خیرین جور کرده می‌خواهد خانه محله بسازند، در گیر و دار گرفتن زمین از شهرداری است. چقدر این موقعیت عجیب است. ما، یعنی دولت و شهرداری باید از این موقعیت استفاده کنیم. مشکل ما دقیقاً جور کردن همان ۱۰۰ میلیون است که یک دختر خانم عضو فعال جمعیت امام علی<sup>ؑ</sup> به راحتی این کار را انجام می‌دهد. ما Found Raising بلد نیستیم، نهایتش می‌توانیم اوراق مشارکت بفروشیم. متعهد می‌شویم که ۲۰ درصد هم به این اوراق سود می‌دهیم، بلد هم

نیستیم پروژه‌ای تعریف کنیم که بتوانیم سود را بدهیم، بعد زمان می‌گذرد و سودها تلنبار می‌شود و باید ۳۰ درصد بدهیم. برای اینکه طلب مردم را بدهیم، مجبور می‌شویم پروژه انتفاعی تعریف کنیم. با ۳۰ درصد سود کجا می‌توان مدرسه ساخت؟ کجی می‌شود زیرساخت تعریف کرد؟ کجا می‌تواند پارک و خانه محله تعریف کرد؟ این یعنی ما این کار را بلد نیستیم، اما یک نهاد ساده مردم‌نهاد بلد است. می‌رود جعبه آرزوها درست می‌کند و از بچه می‌پرسد چه می‌خواهی. بچه می‌گوید دوچرخه، می‌رود ببیند حرف من این است که شیوه مواجهه با پدیده‌ای که درباره‌اش صحبت می‌کنیم، شیوه کالبدی نیست که ما برویم یک جایی را تملک کنیم و از نو بسازیم. کاملاً یک شیوه ترکیبی است که بخشی از آن اجتماعی است، بخشی دیگر اقتصادی، بخشی هم محیطی و کالبدی…

**که اگر یکی از اینها کار نکنند، کل کار به نتیجه نمی‌رسد.**

بله.

**یک وجه دیگر پیچیدگی موضوع این است که مسأله هر محدوده هدف، یک مسأله بومی، یا حتی منحصربه‌فرد است. نه تنها در مقیاس کشورها، بلکه در مقیاس شهرها، مسأله بافت فرسوده بندرعباس، با تهران یا مشهد متفاوت است. حتی در مقیاس محله نیز با هم فرق می‌کنند.**

یکی از معضلات ما همین نسخه‌های کلی است که پیچیده می‌شود و به همه تعمیم داده می‌شود.

**به عنوان مثال در تعریف شورای عالی از بافت فرسوده قید شده که حتماً بافت فرسوده ریزدانه هم هست، در حالی که در بندرعباس اصلاً این قضیه مطرح نیست.**

اتفاقاً ما به شورای عالی شهرسازی پیشنهاد داده‌ایم در این سه شاخص بازنگری کند. با توجه به شرایط اقلیمی و منطقه‌ای وضعیت در همه جا متفاوت است. بوشهر و ساری و سمنان با هم متفاوتند. این شاخص‌ها نسبت به هم اولویت ندارند. به هر حال الان در حال تجدیدنظریم و پیشنهاد ما در شورای عالی شهرسازی در حال بررسی است. خانم دکتر شفاعی می‌گوید الان شاخص کاربرد ندارد، ما باید شیوه‌نامه و دستورالعمل داشته باشیم که مسائل را گسترده‌تر می‌بیند.

من فکر می‌کنم ما باید اول به یک توافق درباره اصول برسیم. یکی از افتخارات ما سندی است که به تصویب دولت رسیده. اسمش را هم می‌خواستیم بگذاریم «سند ملی بازآفرینی شهری» که نشد، مجبور شدیم اسمش را بگذاریم «سند ملی احیا، بهسازی، نوسازی و توانمندسازی بافت‌های فرسوده و ناکارآمد شهری».

**چرا نشد؟**

چون در ماده ۱۶ قانون احیا گفته شده که دولت سندی به این اسم تهیه کند. ولی خب اسم بازآفرینی شهری پایدار در متن

سند آمد. ما سعی کردیم در این سند به یک سری اصول کلی که بتواند وحدت رویهٔ را به وجود بیاورد، برسیم. مثلا در این سند به صراحت ذکر شده که اخراج ساکنان و جابه‌جایی جمعیت ممنوع است، چون راه‌حل غلطی است. مثلا گفته شده احترام به ارزش‌های محیطی باید مورد توجه قرار بگیرد و... خب این اصول، اصول کلی است که اگر به آنها توجه کنیم آن وقت مجبور نمی‌شویم برای همه جا یک نسخه بپیچیم. وقتی سند اصول کلی را اعلام می‌کند، آن وقت راه‌حل‌ها در زمینه‌های بومی به دست می‌آیند. من خواسته‌ام هر شهری سند ملی را تبدیل به سند شهری کند. در مرحله بعد دفاتر تسهیل‌گری سند توسعه محله را تدوین کنند. در واقع در این سلسله مراتب اصول کلی یکی است، ولی چگونگی بهسازی و نوسازی بسته به شرایط بومی منطقه مشخص می‌شود. قطعا کار کردن در شهری مثل نراق متفاوت از دزفول، اراک یا تهران است. سند ملی استراتژی‌ها را تعیین می‌کند، راه‌حل‌ها باید در اسناد محلی تعیین شوند.

■ اگر اجازه بدهید به بحث سرمایه‌گذاری در حوزه مداخله در محدوده‌های هدف برگردیم. فکر می‌کنم بحث سرمایه‌گذاری خصوصی نیمه‌تمام ماند. در این باره صحبت نکردیم که آیا می‌توان در این محدوده‌ها و مناطق فضای امن، مطمئن و پرمفعتی برای سرمایه‌گذاران فراهم کرد؟

چراکه نه! فکر می‌کنید در جلفای اصفهان چه اتفاقی افتاده است؟ مگر منطقه زنده نیست؟ مگر اقتصادی نیست؟ اتفاقا الان ما نگرانیم که رونق اقتصادی زیاد محله جلفا شخصیت منطقه را تهدید می‌کند، باید کمی آن را کنترل کرد.

■ ولی جلفا یک محله خاص در یک شهر خاص مثل اصفهان است که ظرفیت‌های زیادی دارد. بقیه جاها که این‌طور نیست؟

یک‌بار به ظرفیت‌های یک منطقه توجه شده، جواب داده است. شهرداری به‌جای مداخله بی‌جا، دسترسی‌ها را سامان داده، بدنه‌سازی کرده، خدمات عمومی را فراهم کرده و... بخش خصوصی هم آمده. در واقع تحریک توسعه به درستی انجام شده است، وگرنه در همان اصفهان ما در مناطق دیگر هم کلی کار کرده‌ایم، کلی هم هزینه کرده‌ایم، اما جواب نداده. شیوه مواجهه ما خیلی مهم است. الان سرزندگی اقتصادی، منزلت اجتماعی و ساماندهی کالبدی را هر سه در جلفا می‌بیند. فوق‌العاده است. حالا نگوییم پروژه‌های ایده‌آل، ولی ما تجربه‌های موفق هم داشته‌ایم. من تجربه سنگ سیاه شیراز را هم بالنسبه موفق می‌دانم. یا اوصیامحله بابل را هم همین‌طور. یک آدم خیری پیدا شده، کل وضع محله را درست کرده است.

■ در تهران چطور؟

به نظر من تجربه‌های قلمرو عمومی تجربه‌های خوبی است. کوچه مروی، سپهسالار، باب همایون و... تجربه‌های بدی نیستند.

■ تقریبا همه اینها که می‌گویید در بافت تاریخی قرار دارند و از

پتانسیل اقتصادی زیادی برخوردارند. شما توریست را از جلفا حذف کنید، فکر می‌کنید نتیجه‌ای حاصل می‌شود؟

مگر مسجدجامع اصفهان، توریستی‌ترین جای اصفهان نیست؟ آنجا هم پروژه‌های بزرگی انجام شده، اما آیا به تجربه موفق تبدیل شده‌اند؟ آیا سرزندگی و رونق جلفا را آنجا می‌توانید ببینید؟

■ شرط کافی نیست، ولی به نظر می‌رسد شرط لازم باشد. در مراکز تاریخی و اقتصادی شهرها به هر حال یا ارزش اقتصادی بازار و گردشگری به محدوده بافت نشست پیدا می‌کند، اما در محدوده‌های دیگر پایتخت، مثل لب خط آهن این اتفاق نمی‌افتد.

قطعا در لب خط هم فرصت‌های وجود دارد که ما باید آنها را بشناسیم. در هر منطقه‌ای فرصت‌ها و ظرفیت‌هایی هست. از بالا به پایین که نگاه می‌کنیم این ظرفیت‌ها را نمی‌توانیم پیدا کنیم، باید زاویه نگاه‌مان را عوض کنیم.

■ من می‌خواهم بگویم شاید در برخی مناطق مداخله مستقیم دولت لازم باشد، البته نه به این معنی که شرکت بهسازی بیاید پروژه تعریف کند، بلکه دولت به معنی عام و یکپارچه.

خب ما همان اول سند این را نوشته‌ایم که ستاد ملی تشکیل شود. اولین جلسه ستاد مهر ماه همین امسال در سبزوار برگزار شد. در آن جلسه برای یکی از محلاتی که مسأله داشت، ۱۳ میلیارد پول، در این شرایط مالی دولت جمع شد. من فکر می‌کنم همگرایی خیلی از مسائل ما را حل می‌کند. گفتم ما باید جزایر پراکنده را به هم نزدیک کنیم.

■ یعنی دولت از بودجه فرهنگی و اجتماعی و حتی امنیتی هم برای این کار باید استفاده کند. از منابع ایجاد اشتغال هم استفاده کند. به هر حال همه این بودجه‌ها در حال حاضر هزینه می‌شوند، بی‌اینکه کسی فکر کند متشاه خیلی از این هزینه‌ها کیفیت پایین سکونت‌گاه‌های ما است.

از حوزه سلامت و آموزش گرفته تا حوزه امنیت، همه باید در توانمندسازی نقش داشته باشند. این نقش اگر یکپارچه باشد، خب قطعا نتیجه بهتری به دست خواهد آمد.

■ سند ملی تاثیری داشته؟

خب تازه شروع کرده‌ایم. گفتم که اولین جلسه را مهر ماه در سبزوار برگزار کردیم. خوشبختانه وحدت رویه‌ای میان دستگاه‌های مختلف به‌وجود آمده. بخشی از این اتفاق هم معلول شرایط است. به هر حال شرایط طوری است که همه نهادها و دستگاه‌ها از مجلس و قوه قضاییه گرفته تا بخش‌های مختلف دولت، به ضرورت موضوع آگاهند. خوشبختانه الان دیگر کسی با سکونت‌گاه‌های غیررسمی، مثل برخورداری که با خاک‌سفید و مرادآباد شد، برخورد نمی‌کند. همه متوجه شده‌اند که شیوه‌های چکشی راه‌حل برخورد با قضیه نیست. فقط مشکل را پخش می‌کند. این جریان باید تداوم پیدا کند. تجربه‌های خوب باید بیشتر شوند. من امیدوارم شرایط بهتر شود.

■ و باید آگاهی جامعه هم نسبت به مسأله بافت فرسوده – به‌طور خاص و مسائل شهری به‌طور عام– بیشتر شود.

دقیقا. سند ملی تاکید دارد که به‌طور همزمان باید اقدامات نرم‌افزاری و سخت‌افزاری انجام دهیم. اطلاع‌رسانی، آموزش عمومی و آگاه‌سازی مردم و فرهنگ‌سازی جزو اقدامات مهم نرم‌افزاری است. ما فرهنگ‌سازی درستی نکرده‌ایم. در فیلم‌های سینمایی دهه ۶۰ دیده‌اید که در سکناس آخر قهرمان فیلم، با آرپی جی یک کاروانسرای درجه یک را خراب می‌کند. خب این به مرور در ذهن ما رسوب می‌کند و تصویر ذهنی ما از یک بنای باارزش قدیمی، تبدیل به مخفی‌گاه اشرار و قاچاقچی‌ها می‌شود. مردم ما خیلی اوقات از حقوق خودشان بی‌خبرند. اگر ما نتوانیم در بخش نرم‌افزاری موفق باشیم، در بخش سخت‌افزاری هم که می‌خواهیم محرک و موتور توسعه باشیم، به مشکل برمی‌خوریم. یک چیز مهم دیگر هم در سند وجود دارد و آن بحث درمان و پیشگیری است. اگر ما به پیشگیری توجه نکنیم، قطعا در آینده به مشکل برمی‌خوریم.

■ بله، خیلی‌ها صحبت از فرسوده‌سازی در تهران می‌کنند. من وقتی از کنار مجتمع‌های بزرگ و تراکم و بی‌کیفیتی که در منطقه ۲۲ ساخته شده‌اند، رد می‌شوم، ترس و اضطراب به جانم می‌افتد. نگران آینده می‌شوم. به هر حال دیده و شنیده و خوانده‌ایم که سکونت‌گاه‌های بی‌کیفیت چه تاثیرات مخرب اجتماعی‌ای در پی دارند. آن هم با این تراکم عجیب و غریب.

بله، ما واقعا در مورد سکونت‌گاه‌هایی که در حریم شهرها ساخته می‌شوند دچار مسأله‌ایم. طرح جامع مشهد را می‌دیدم، ۷۰، ۸۰ روستا در حریم شهرند. شهرداری هم کاری با آنها ندارد، توسط فرمانداری‌ها و دهداری‌ها اداره می‌شوند. دهداری‌ها هم که قاعده ندارند، ۵ میلیون تومان می‌گیرند، مجوز برج صادر می‌کنند. به نظر من، اوضاع سکونت‌گاه‌های حریم کلان‌شهرها، بسیار نگران‌کننده است. به‌جز این، ساخت‌وسازهای بی‌قاعده و بی‌کیفیت در خود شهرها هم یک مشکل است. گاهی سرعت شکل‌گیری مسأله، از سرعت درمان بیشتر می‌شود. اگر توجه نکنیم، دچار فاجعه می‌شویم. من خیلی نگرانم، ولی از آن سو خوشبین هم هستم. خوشبختانه الان همدلی خوبی میان ما و معاونت شهرسازی و وزارت کشور و میراث به وجود آمده است. الان اوضاع در سطح ملی خوب است. الان همکاری ما با میراث فرهنگی در سطح بسیار بالایی است. هیچ‌وقت سابقه نداشته است. بخشی از این همدلی و وحدت رویه از روی آگاهی است و بخشی هم از روی اجبار. واقعا دیگر فرصت خطا کردن نداریم. ولی به هر حال زمان می‌برد...

■ ۱۰۰ سال اولش سخت است. (خنده)

ولی ما هم باید خیلی چیزها را تحمل کنیم. به هر حال ممکن است بگویند اینها به‌جای اینکه پروژه اجرا کنند، حرف‌های تئوریک دانشگاهی می‌زنند، ولی حقیقت این است که دیگر

ظرفیت آزمون و خطا وجود ندارد. همین که سند ملی آماده شده و امکان کنترل و نظارت مضاعف فراهم است، جای شکر دارد، ضمن اینکه به هر حال ما در بخش سخت‌افزاری هم مشغولیم و اقدامات اجرایی هم داریم ولی به شکل هدفمند. تاکید می‌کنم اقدامات اجرایی هدفمند. ما الان در ۱۴ شهر این کار را شروع کرده‌ایم. همدان، گرگان، محور آب‌انبار ساری، محور کوتی بوشهر، محور علوی و محتشم کاشان، در دزفول و کرمانشاه و تبریز همین‌طور. اینها کوچک‌مقیاسند، ولی امیدواریم تاثیرات بزرگی به دنبال داشته باشند.

■ در این شهرهایی که گفتید کار کردن نسبتا آسان است، ولی خب در کلان‌شهرها کار سخت و پیچیده و پرهزینه می‌شود. برای گرگان و زنجان و حتی قزوین می‌توان کارهایی کرد، ولی وقتی به تهران و مشهد می‌رسیم، مقیاس ناگهان عوض می‌شود.

در مشهد هم البته داریم کار می‌کنیم، به دلیل همان مسائلی که در اول بحث به آنها اشاره کردیم. در سفری آقای رئیس‌جمهور به مشهد ما متعهد شدیم برای بحران حاشیه‌نشینی کاری بکنیم. الان هم با مشارکت دستگاه‌های مختلف مشغولیم. در عین حال ما مشغول تدوین و تعیین اولویت‌ها در کشور هستیم. بر اساس شاخص‌هایی مشخص کرده‌ایم که کی به کجا باید بپردازیم. به هر حال همه جا که مسأله یکی نیست. بعضی شهرها اصلا مسأله مسکن ندارند، اما برای آنها هم مسکن مهر ساخته‌اند. ما وضعیت را بر اساس شاخص‌های مختلف سنجش کرده‌ایم و بر اساس آن می‌گوییم که مثلا باید به نطنز هم‌زمان با تهران توجه کنیم. چون نطنز شهر ارزشمندی است که در خطر است. یا نائین. به‌طور جدی این شهرها در خطرند. نمی‌دانم اخیرا به نائین رفته‌اید یا نه. شهر بی‌نظیری است، اما الان کاملا خالی است. آمار ما ۲۳ نفر در هکتار است. یعنی هیچ. ■

## زاغه‌نشینان میلیون دلاری

مریم یوسفی

*«خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملتی را عوض نمی‌کند. مگر آنکه آنها خود سرنوشت خود را تغییر دهند.»*  
(سوره رعد، آیه ۱۱)

طبق آمار ارائه‌شده در برنامه اسکان بشر سازمان ملل، از هر سه نفر در جهان در خلال ۳۰ سال آینده، یک نفر در حاشیه شهرها و سکونتگاه‌های غیررسمی زندگی خواهد کرد. بر پایه این گزارش از ۷ میلیارد نفر جمعیت جهان، حدود ۹۴۰ میلیون نفر در مناطق غیربهداشتی، بدون سرپناه و به دور از خدمات عمومی - امنیتی، شهری زندگی می‌کنند. در کشور ایران نیز همچون دیگر کشورهای در حال توسعه جهان، شاهد رشد و گسترش شهرنشینی و متعاقب آن اسکان غیررسمی بوده‌ایم به نحوی که نقش مهاجرت به‌ویژه جاذبه رو به رشد شهرهای کشور و تجمع تبعیض‌آمیز سرمایه در این فضاها منطقه‌ای عامل مهمی در گسترش شهرنشینی در ایران بوده است. به گزارش سازمان بهزیستی کشور پیش‌بینی می‌شود تا پایان سال ۱۳۹۵ جمعیتی بالغ بر ۱۵ میلیون از روستاییان کشور به شهرها مهاجرت کنند و این موج مهاجرتی، بسیار گسترده‌تر از مهاجرتی خواهد بود که در فاصله دهه ۶۰ تا ۷۰ رخ داد.

مهم‌ترین اثر و بدترین پیامد ناگوار مهاجرت عظیم به شهرها، شکل‌گیری و پیدایش بحران حاشیه‌نشینی است. مطالعات نشان می‌دهد که حدود ۸۰ درصد حاشیه‌نشینان شهرها را مهاجران روستایی تشکیل می‌دهند. انگیزه اصلی این حاشیه‌نشینان از مهاجرت به شهرها، استفاده از فرصت‌های شغلی بهتر است.

طی دهه‌های اخیر به تدریج محلات نابسامان و سکونتگاه‌های غیررسمی به‌طور عمده در حاشیه کلان‌شهرها و شهرهای بزرگ کشور، خارج از برنامه رسمی توسعه شهری و به صورت خودرو شکل گرفته و گسترش یافته است.

این محلات خودرو یا حاشیه‌نشین به بیان درست‌تر، اسکان غیررسمی نامیده می‌شوند و کارکرد اصلی آنها تامین زمین و الگوی ساخت متناسب با توان مالی گروه‌های کم‌درآمد مهاجر از روستاها یا گروه‌های کم‌درآمد و فقیر شهری رانده‌شده از بافت موجود شهرهاست. این‌گونه سکونتگاه‌ها که سیمای نازیبا، خدماتی پایین و ساکنینی کم‌توان با مشاغلی نامطمئن دارند، محیطی برای پذیرش نابهنجاری‌های اجتماعی فراهم می‌سازند و خطرپذیری بالایی در برابر سوانح طبیعی و انسانی دارند. چاره‌جویی دشواری‌های کنونی این محلات هم‌زمان با پیش‌نگری مشکلات آتی ناشی از رشد آنها امری ضروری است که اقداماتی ویژه، همه‌جانبه و متفاوت با روال فعلی را طلب می‌کند.

این اقدامات بنابر ماهیت از یک سو باید به صورت یکپارچه و چندبخشی در محیط کالبدی انجام شود و از سوی دیگر باید با اقدامات کالبدی و حتی پیش از آنها با برنامه‌های اقتصادی - اجتماعی برای این اجتماعات همراه باشد. لازمه چنین رهگشایی جامع و همه‌سونگری، هم‌سویی و همیاری دستگاه‌های ذی‌ربط است.





در حال حاضر پدیده حاشیه‌نشینی در کشور به صورت یک مسأله اجتماعی حاد جلوه‌گر شده و مناطق و فضای کالبدی اطراف شهرها به صورت نواحی جرم‌خیز درآمده‌اند. در اطراف اغلب شهرهای کشور، مناطق حاشیه‌نشین بسیاری وجود دارد که با مشکلات بنیادین از قبیل فقر، بی‌سوادی، سطح پایین آگاهی، نرخ بیکاری، سکونت غیررسمی، اشتغال غیررسمی و… دست‌به‌گریبان‌اند. فشار ناشی از این عوامل به‌ویژه ساختار طبقاتی ناشی از فرادستی و فرودستی حاکم و شکل‌گیری ذهنیت مقایسه‌ای و در نهایت احساس محرومیت نسبی، در موارد بسیاری حاشیه‌نشینان را ناگزیر به جرم و جنایت سوق می‌دهد. بدین ترتیب با گسترش فضای شهرها و تبدیل شدن آنها به مراکز ناهمگن جمعیتی، اجتماعی و فرهنگی، میزان ناهنجاری‌های شهری به‌ویژه در نواحی حاشیه‌ای شهرها افزایش می‌یابد.

محیط اجتماعی و مسکونی افراد، ساختارهای نامناسب شغلی، ناکامی اجتماعی و فقر اقتصادی، زمینه بروز آسیب‌های شهری و رشد بی‌رویه و لجام‌گسیخته ناهنجاری‌ها و گسترش ناامنی‌های اجتماعی را فراهم کرده است. ایران، مانند بسیاری از کشورهای جهان سوم، بعد از دهه ۱۳۳۰ از نظر افزایش جمعیت، شهرنشینی و تمرکز جمعیت شهری در مراکز استان‌ها و در رأس آن پایتخت، با چنان رشد بی‌رویه‌ای مواجه بوده است که کنترل، هدایت و مدیریت مسائل شهری، به‌ویژه معضلات تبعی آن را در عرصه‌های اقتصادی اجتماعی، فضایی و امنیتی به مهم‌ترین مسأله ملی و منطقه‌ای تبدیل کرده است.

از این رو پدیده اسکان غی رسمی پدیده‌ای گذرا نیست و به‌شدت در حال گسترش است. به دلیل گستردگی و اهمیت موضوع که منجر به گسترش فقر در جوامع انسانی می‌شود، سازمان‌های جهانی و به خصوص سازمان ملل از طریق بانک جهانی تأکید بر بهبود وضعیت این سکونتگاه‌ها دارند و کمک‌های مالی زیادی به کشورهای درگیر با این موضوع رسانده‌اند.

توجه جدی دولت به مسأله اسکان غیررسمی به سال ۱۳۸۲ بازمی‌گردد. در این زمان هیات وزیران مصوبه‌ای را تحت عنوان سند ملی توانمندسازی و سامان‌دهی اسکان غیر رسمی با اهدافی که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد، به تصویب رساند. به دنبال این مصوبه تلاش‌های دولت برای گرفتن کمک‌های جهانی آغاز شد و متعاقب آن بانک جهانی با کمک‌های مالی خود و تاسیس دفتر محلی زیر نظر وزارت کشور، مطالعات مربوط به توانمندسازی سکونتگاه‌های غیررسمی در تعدادی از کلان‌شهرها را آغاز کرد.

پنج مشخصه عمومی سکونتگاه‌های فرودست (Slum) عبارتند از:

- فقدان امنیت/ حق نگاهداشت محل سکونت
- عدم دسترسی به آب آشامیدنی بهداشتی
- عدم دسترسی به تأسیسات بهداشتی و فاضلاب
- مصالح بی‌دوام و شیوه ساخت غیرمقاوم
- نبود فضای زندگی کافی
- خانه‌سازی شتابزده و خارج از برنامه‌ریزی رسمی شهرسازی
- پیوستگی عملکردی با شهر اصلی و گسست کالبدی از آن

۸- کمبود شدید خدمات شهری و تراکم زیاد جمعیت

۹- تجمعی از افراد کم‌درآمد و تهیدست عمدتا مهاجر

۱۰- مستعد آسیب‌های اجتماعی و مخاطرات طبیعی و محیط زیستی

**گونه‌بندی سکونتگاه‌های فرودست شهری (رو به زوال کالبدی، اقتصادی و اجتماعی):**

۱- سکونتگاه‌های واقع در عرصه‌های تاریخی شهرها

۲- سکونتگاه‌های قدیمی مراکز شهری

۳- سکونتگاه‌های غیر رسمی در محدوده قانونی شهرها

۴- سکونتگاه‌های با پیشینه روستایی درون شهر

الگوها	حالت‌ها	دوره زمانی	ویژگی‌ها
بازتقسیم زمین‌های کشاورزی	با توافق مالک/بدون توافق مالک	عمدتاً دهه پنجاه	در زمین‌های خصوصی خرده مالکی اطراف شهر (زمین‌های کشاورزی) زمین‌های وقفی، دولتی و یا بدون مالکیت مشخص
تصرف غیرقانونی	سریع / خزنده	بعد از انقلاب	زمین‌های وقفی دولتی با بدون مالک و به ندرت در زمین‌های خصوصی
بازتقسیم فضای مسکن	درون محله‌های غیررسمی/روستاها <span>ی</span> درون شهر	دهه اخیر	تقسیم فضای مسکن /اجاره دادن اتاق

**چالش‌های مهم اسکان غیررسمی در ایران**

۱- مهاجرت اقشار کم‌درآمد: نمی‌توان مانع آن شد. مهاجرت حق طبیعی هر شخص است. در متون اسلامی گرچه عشق به میهن و زادگاه مورد تقدیر قرار گرفته لیکن در صورت وجود شرایط نامساعد جلای وطن توصیه شده است.

۲- افزایش نسبت نسل دوم در اسکان غیررسمی: انتظارات بیشتر (به‌ویژه نسل دومی که خود را مستحق برخورداری از کلیه امکانات شهری همچون شهروند اصلی می‌دانند و هیچ تبعیضی را قبول ندارند و خواسته‌هایی فراتر از نسل نخست دارند.

۳- مسائل بهداشتی و اجتماعی: سرایت به تمام شهر (آسیب‌های بهداشتی، فرهنگی، آموزشی و اجتماعی این مناطق به سرعت در کل شهر انتشار می‌یابد و رشد بیماری‌های مسری مانند سل و… چند برابر شهر اصلی است و همچنین افت تحصیلی در این مناطق بیشتر از سایر مناطق شهری است.

۴- ساکنان این مناطق عمدتاً جزو اقشار محروم، ساده و باصداقت روستایی و تهیدستان شهری هستند که به دلیل قابلیت‌های کالبدی و محیطی این مناطق به جهت بروز جرایم و فساد در رنج‌اند.

۵- تراکم بالای جمیت در این مناطق به نحوی که ۲۵ درصد جمعیت شهری کشور در مساحتی حدود ۱۰ درصد مساحت شهری زندگی می‌کنند.

۶- مخاطرات طبیعی (به‌ویژه در برابر زلزله) به دلیل شرایط

خاص محل این سکونتکاه‌ها و ویژگی‌های کالبدی آنها، وضعیت نامناسب شبکه‌های دسترسی و خدمات که تهدیدی اساسی برای وقوع فاجعه‌های انسانی‌اند.

۷- عدالت اجتماعی و توسعه پایدار: چنین شکافی در شهر قابل قبول نیست.

**اسکان غیررسمی چرا به وجود می‌آید؟**

جهت تبیین شکل‌گیری اسکان غیررسمی می‌توان از الگوی سه سطحی کلان (ساختار نابرابر سیاسی -اقتصادی در سطح جهانی و ملی) میانی (ضعف برنامه‌های منطقه‌ای و استانی) خرد (برنامه شهری و محلی) استفاده کرد

█ عدم پیش‌بینی پاسخگویی به تقاضای مسکن اقشار کم‌درآمد و فقیر در طرح‌های شهری

█ ناتوانی در جلوگیری از فعالیت باندهای سوداگر زمین و ضعف نظارت بر ساخت‌وسازهای حومه شهرها

█ فقدان مدیریت یکپارچه فضایی و چندگانگی سیاست‌گذاری رویارویی با سکونتگاه‌های غیررسمی

█ وجود فضاهای «نه شهر و نه روستا» (سکونتگاه‌های خاکستری)

█ غلبه رویکردهای اجتناب از رویارویی با مسائل اقشار فقیر و احاله به دوره بعدی مدیریت شهری!

**با اسکان غیررسمی چه باید کرد؟**

آیا ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی موجب توقف این‌گونه اسکان خواهد شد؟

خیر! زیرا تقاضای مسکن برای تهیدستانی که برآمده از درون شهر یا مهاجران روستایی است، در بازار رسمی شهر پاسخ داده نمی‌شود. مطالعات در شهرهای بزرگ کشور نشان می‌دهد که حدود یک‌سوم تقاضا از درون شهر (فقیر شدن) و باقی از مهاجرین روستایی (انتقال جغرافیایی فقر) است.

**پس چرا سکونتگاه‌های غیررسمی را ساماندهی کنیم؟**

این سکونتگاه‌ها بیشترین مشکلات اجتماعی -اقتصادی، زیست محیطی و کالبدی در شهر را دارند.

این مشکلات از یک سو، ساکنان عمدتاً فقیر را در چرخه بدتر شدن زندگی‌شان قرار می‌دهند و…

از سوی دیگر، در باقی شهر اثر می‌گذارند و منتشر می‌شوند.

ساماندهی تلاشی برای به گشت همه جانبه زندگی ساکنان است (بر مبنای نوع‌دوستی، عدالت اجتماعی و پیشگیری پیامدهای منفی در باقی شهر که پیشگیری ارزان‌تر از درمان است)

**چگونه اسکان غیررسمی متوقف خواهد شد؟**

مسأله صرفاً مهاجرت نیست!

اگر روستایی به شهر مهاجرت نکند، آیا نیاز گروه‌های کم‌درآمد به مسکن برطرف خواهد شد؟!

اگر روستایی به شهر مهاجرت نکند، آیا در روستا مسکن بهتری خواهد داشت؟

آیا روستایی را باید در روستا نگاه داشت تا کشاورزی و روستا رونق پیدا کند؟

ایجاد تعادل‌های منطقه‌ای و توسعه روستایی، مهاجرت را کاهش می‌دهد؛ اما نه متوقف می‌کند و نه مسکن کم‌درآمدها را تأمین می‌کند؛ برای فقر شهری باید چاره‌اندیشی کرد.

باید در بازار رسمی شهر به تقاضای مسکن ارزان‌قیمت پاسخ داده شود (از سوی: بخش دولتی - عمومی و بخش خصوصی - تعاونی)

محدودیت منابع بخش دولتی - عمومی در عرضه برای پایین‌ترین دهک‌های درآمدی برطرف شود.

برای پوشش ناکافی بخش تعاونی به دلیل فقدان ثبات درآمدی متقاضیان کم‌درآمد چاره‌اندیشی شود.

بی‌رغبتی بخش خصوصی به دلیل سود بیشتر در بازار غیررسمی مسکن برطرف شود.

و در نهایت ساماندهی کالبدی به‌همراه ساماندهی اجتماعی و اقتصادی برای کم‌درآمدها باشد. (همسویی و نیروبخشی متقابل)

**مرور رویکردهای حل مساله اسکان غیررسمی**

رویکرد	دوره	نکات اصلی
نادیده گرفتن	تا دهه ۱۹۶۰	با توسعه اقتصادی در کل جامعه مشکل حل می‌شود و در سوی دیگر، مشکل ساختاری با برنامه‌ریزی محلی حل نخواهد شد
تخلیه و تخریب	۱۹۶۰ تا کنون	سکونتگاه‌های غیررسمی غده‌هایی چرکین بر بدن شهرند که باید درمان شوند
خودیاری	۱۹۷۰ و ۱۹۸۰	بهره‌گیری از نیروی کار، مهارت و توان مدیریت ساکنان در حل مشکل خود
مسکن عمومی (اجتماعی)	۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰	دولت و منابع دولتی کلید حل مشکل است نیاز به پارانه‌های هدفمند در مسکن
زمین - خدمات	۱۹۷۰ و ۱۹۸۰	تأمین زمین و زیرساخت‌های اولیه در مکانی جدید
بهبودی	از ۱۹۸۰	تأمین حق سکونت و زیرساخت‌ها با بهره‌گیری از وضع موجود
توانمندسازی	از ۱۹۹۰	ایجاد چارچوب سیاسی، اداری و محیطی برای استفاده از ظرفیت‌های درونی اجتماعات محلی و همراهی با توسعه اقتصادی و اجتماعی.
اجتماع - محوری	از ۲۰۰۰	با ترکیبی از توانمندسازی و تأکید بر حکم‌روایی شایسته (به‌ویژه برای حق نگاهداشت مسکن) محور، اجتماع محلی دانسته شد.



- رویکردی بر مبنای حق و مسئولیت و نه صرفاً خیرات
- سرمایه‌گذاری در اجتماع فقرا و نه فقط در ساختمان‌ها
- مشارکت راستین در عدم وجود ساختار قیّم‌مآب و غیر
- دربرگیرنده همگان
- فرصتی برای توسعه اجتماع محلی (Community Development)
- اهمیت توسعه در محل
- تأکید بر توانایی جمعی
- محوریت فرآیند تدریجی
- اعتمادسازی و برانگیختن امید و احساس امنیت
- تعلق جمعی، غرور مکانی و همبستگی شهروندی
- همراهی سیاست‌های «نرم‌افزاری» و «سخت‌افزاری» توسعه
- در سطح محله
- رویکردی بر مبنای حق و مسئولیت و نه صرفاً خیرات
- سرمایه‌گذاری در اجتماع فقرا و نه فقط در ساختمان‌ها
- مشارکت راستین در عدم وجود ساختار قیّم‌مآب و غیر
- دربرگیرنده همگان
- فرصتی برای توسعه اجتماع محلی (Community Development)
- اهمیت توسعه در محل
- تأکید بر توانایی جمعی
- محوریت فرآیند تدریجی
- اعتمادسازی و برانگیختن امید و احساس امنیت
- تعلق جمعی، غرور مکانی و همبستگی شهروندی
- همراهی سیاست‌های «نرم‌افزاری» و «سخت‌افزاری» توسعه
- در سطح محله ■

## اسکان غیر رسمی - فشرده مباحث:

- ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی موجب توقف این‌گونه اسکان در شهرها نخواهد شد.
- اما زندگی همشهریان تبهی دست بهتر می‌شود. (دسترسی به خدمات، افزایش دارایی‌ها، کیفیت زندگی و بهداشت روانی)
- مشکل اصلی مهاجرت نیست؛ بلکه تامین مسکن کم‌درآمدها (در شهر یا روستا) است که باید برای آن چاره‌اندیشی شود.
- باید شرایط حضور بخش خصوصی در عرضه مسکن کم‌درآمدها فراهم شود. (پیش‌بینی زمین‌های استقرار کم‌درآمدها در طرح‌های شهری، خدمات رسانی و...)
- باید به رفع گسست اجتماعی و شکاف اقتصادی (توسعه اجتماع محلی فقرا) در راستای یکپارچگی شهر نائل شویم.

## سکونتگاه‌های غیررسمی: مسأله یا راه‌حل؟

- توسعه اجتماع محلی - محله‌ای عبارت است از پاسخگویی به نیازهای روزمره ساکنان یک محله شهر با حداکثر اتکا به منابع، توان، ارزش‌ها و مشارکت درونی آنها.
- توسعه اجتماع محلی به پایاداری سرمایه‌های طبیعی، انسانی و اجتماعی، علاوه بر سرمایه کالبدی محله می‌پردازد و در این راه به احقاق حقوق و انجام تکالیف شهروندی در اجتماع محلی متکی است.
- توسعه محله‌ای، فرایندی است با مشارکت فراگیر ساکنان و بنا بر خواست و با هدایت ایشان رخ می‌دهد و از این رو، کنترل اجتماع محلی بر محتوا و محیط زندگی آنها را افزایش می‌دهد و در واقع فرایند دگرگونی اجتماعی - اقتصادی منجر به بهگشت کالبدی محله است.
- چنین فرایندی، به حاشیه رانده‌شدگان را به متن آورده و به توانمندسازی جمعی می‌انجامد و راه‌اندازی آن در انتظار دخالت و هدایت از بالا نیست؛ بلکه با همیاری و توافق از پایین عملی می‌شود.
- فقرزدایی برآمده از توسعه اجتماع محلی با پشتیبانی و تسهیل‌گری بخش دولتی - عمومی

## فقرزدایی:

- برای آنکه گزینشی و منقطع نباشد
- برای آنکه به رقابت کاهنده سرمایه اجتماعی و «بازی برد - باخت» به دلیل کمبود منابع، تبدیل نشود
- برای آنکه از توانمندسازی (Enabling) به قدرتمندسازی (Empowerment) برسد، باید شکل‌دهنده و دربرگیرنده اجتماع محلی (Community) باشد
- فقر تنها با بخشش و اعانه (منابع ناپایدار و ناکافی) - که به نوعی گسترش فرودستی و توهین به کرامت انسانی است - رفع نمی‌شود
- بنابراین باید با دسترسی برابر فرصت‌ها، ظرفیت‌سازی و کاهش فرودستی اجتماعی - اقتصادی پیگیری شود تا گسست و طرد اجتماعی، از طریق بازآفرینی انسان‌هایی توانمند (نه با دست‌های دراز شده برای گدایی) محو شود.
- اما برای ایفای نقش پشتیبانی و تسهیل‌گری بخش دولتی - عمومی، نیاز به تغییر رویه کنونی در نقش‌تأمین‌کننده از بالاست.

## باورهای متداول در مورد ساکنان و سکونتگاه‌های غیررسمی

واقعیت‌های نادیده گرفته شده	باورهای اشتباه / بزرگنمایی شده
سهم فزاینده‌ای از ساکنان شهر اصلی دارند	صرفاً مهاجران روستایی‌اند
مردمی شریف با مشاغل قانونی - غیررسمی‌اند	حضور آنها گسترش مشاغل غیر قانونی - غیررسمی و بزهکاری را به دنبال دارد
در متن فرهنگی با نظارت اجتماعی حضور دارند	در حاشیه فرهنگی بدون نظارت رسمی به سر می‌برند
موجب کاهش بیکاری شده و به اقتصاد شهر کمک می‌کنند	موجب افزایش بیکاری‌اند و به اقتصاد شهر تحمیل می‌شوند
قریبانی مشکلات محیط زیست، و بازیافت‌کننده‌اند	موجب افزایش مشکلات زیست‌محیطی، و زباله‌ریزند
با داشتن حداقل نیاز، قانون‌گرا و محافظه‌کارند	زادیکال و اغتشاشگر و زیاده‌خواه هستند
با شهرنشینی از رشد جمعیت آنها کم می‌شود	با شهرنشینی موجب رشد جمعیت می‌شوند
با «مشارکت‌جویی» همراه می‌شوند	با «مشت‌آهین» باید با آنها مقابله شوند
باید به آنها خدمات داده شود تا توسعه یابند	باید به آنها خدمات داده نشود تا رشد نکنند

## ساماندهی اسکان غیررسمی:

### آیچه باید از آن اجتناب کرد یا به آن اصرار ورزید

اصرار بر:	اجتناب از:
با حکمروایی شایسته شهری مشکل کاهش می‌یابد	سکونتگاه‌های غیررسمی با رشد اقتصادی ناپدید می‌شوند
ایجاد ترتیبات نهادی توانمندساز یا حضور تمامی ذی‌نفعان و ذی‌نفعان	کم‌اهمیت دانستن نقش مقامات و رهبران محلی، مالکین زمین و ساکنان
اجرا و پایش راهبردهای توسعه شهری در حمایت از فقرا	جدا کردن بهسازی از برنامه‌ریزی سرمایه‌گذاری‌ها و مدیریت شهری
ترغیب ابتکارات ساکنان نهی‌دست و نقش قائل شدن برای زنان	نادیده گرفتن نیازها و توانایی‌های گروه‌های آسیب‌پذیر و زنان
برقراری امنیت در اقامت و ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی	اقدام به تخریب و تخلیه اجباری
دگرگ کردن مکان‌ها و مستاجران برای یافتن راه‌حلی بنا بر منافع جمعی	تعیض علیه خانه‌سازی اجباری یا تک‌گزینه کردن حق اقامت
انحاز رویکرد گام به گام در بهسازی این سکونتگاه‌ها	عدم تحمیل استانداردها و مقررات غیر واقعی - عملی
همراه کردن تأمین مالی شهرداری و یارانه‌های دیگر و مشارکت به‌روران	اتکا، صرف به یارانه دولتی یا بازگشت کامل سرمایه از ساکنان سکونتگاه‌ها
طرح‌ریزی و مذاکره برای جابه‌جایی آنها در صورت نیاز مطلق و خطرپذیری	سرمایه‌گذاری منابع عمومی در طرح‌های بزرگ مسکن اجتماعی جدید
ترکیب کردن اقدامات بهسازی با ایجاد شغل و توسعه اقتصاد محلی	نقلی صرفاً اجتماعی یا کالبدی در اقدامات بهسازی
توسعه نواحی جدید شهری یا زیرساخت‌های اصلی و زمین در توان کم‌درآمدها	تأمین کردن زیرساخت‌ها و خدمات فراتر از توان اقتصادی ساکنان

«خوب‌بخت»، اسم محله‌ای است در جنوب شرقی پایتخت؛ محله‌ای که اسمش برای بعضی از خوانندگان این گزارش کاملاً غریبه و برای بعضی دیگر به طرز غریبی آشناست. طبیعتاً اسم این محله برای کسانی که به‌طور مستقیم درگیر کارها و مسائل فنی و تخصصی نیستند، خوب‌بخت، نام شهید مطلوبی است که روی تابلوی ورودی یک محله نشانده‌اند، مثل همه محله‌های ریز و درشت دیگر. اما این نام برای آنها که به‌طور حرفه‌ای درگیر کارهای فنی و تخصصی شهرسازی و طراحی شهری‌اند، بیش و پیش از هر چیزی تداعی‌کننده یک تجربه مهم – و به تعبیری شکست‌خورده – از یک طرح شهری است؛ طرحی که قرار بود کالبد و جان یک منطقه شهری را بهتر بدل کند، اما نتوانست.

سال ۱۳۸۵، در ادبیات «نوسازی» تهران نقطه عطف است. در این سال از طرح جدیدی پرده برداشته شد که روی پیشانی‌اش نوشته بودند «طرح منظر شهری». این عنوان البته ربطی به مقولاتی از جنس طراحی محیط، چون معماری و طراحی منظر نداشت، بلکه اسم و رسم طرح نوسازی بود که مسئولان وقت با سلام و صلوات آن را به عنوان یک الگوی جدید برای برون‌رفت شهر از ورطه فرسودگی مطرح کردند. محله شهید خوب‌بخت اتابک، در جنوب شرقی تهران، نخستین عرصه مداخله این طرح در نظر گرفته شده بود؛ طرحی که اهداف بلندپروازانه‌ای را نشانه گرفته بود و می‌خواست چهره شهر و مناسبات شهر را به‌گونه‌ای مطلوب تغییر دهد. محله شهید خوب‌بخت قرار بود اولین نمونه موفق خوانده

گزارشی از حال و روز نوسازی در محله شهید خوب‌بخت تهران

## در جست‌وجوی خوش‌بختی

مجید جدیدکاشی

شود، اما تقدیر به گونه‌ای رقم خورد که یک تجربه شکست‌خورده لقب بگیرد. فقط دو سال پس از کلید خوردن آن، روزنامه جام جم در گزارشی نوشت: «[آن‌طور که ساکنان محله می‌گویند] وضعیت امنیت و پاکیزگی محله نسبت به ۲ سال پیش به مراتب بدتر و نگران‌کننده‌تر شده است. اما در کنار این شرایط، مشکل عمده‌ای که مدت‌هاست موجب نارضایتی ساکنان محله خوب‌بخت شده گرفتاری و سرگردانی است که بیش از ۵۰۰ خانوار با فروش و تخلیه منازل مسکونی خود در قبال شرکت در پروژه نوسازی محله خود در قالب طرح خانه به جای خانه به آن دچار شده‌اند.»

طرح نوسازی خوب‌بخت اتابک از سال ۸۵–۸۴ آغاز شد. شهرداری تهران طی یک برنامه آزمایشی تصمیم گرفت طرح نوسازی در این محله اجرا کند. پیشتر قرار بود اتوبان صیاد شیرازی از بخشی از این محله عبور کند. شهرداری املاک واقع در مسیر اتوبان را خریداری کرد و با اختصاص بودجه‌ای دویست میلیارد تومانی تصمیم به نوسازی باقی محله گرفت. نقشه محل جدید طراحی شد و شهرداری با دادن وام و ودیعه به ساکنان محل آنها را به جای دیگری منتقل کرد. خانه‌های قدیمی خراب شدند و آپارتمان‌های جدید ساخته شدند؛ آپارتمان‌هایی «استاندارد» که قرار بود خانه جدید ساکنان محله باشد. از آن تاریخ بیش از ۸ سال می‌گذرد، اما هنوز کار به انجام نرسیده. هنوز ویرانه ساختمان‌های قدیمی در محل به جا مانده و به چشم می‌آیند. برخی از مردم، هنوز به محله قدیمی‌شان برگشته‌اند. برخی هنوز

مستاجرند و هنوز تعداد قابل توجهی از ساکنان که از اول با طرح مخالف بودند، در خانه‌های قدیمی و «فرسوده»شان روز را به شب و شب را به روز می‌رسانند، تا گواهی باشند بر اینکه طرح منظر، حتی به اولین هدفش که نوسازی نسبی بوده نرسیده است.

**اطلاعاتی درباره محل**

اما پیش از هر چیز باید به این سوال جواب دهیم که محله شهید خوب‌بخت اتابک کجاست و چه شرایطی دارد؟

محله اتابک در منطقه ۱۵ شهرداری تهران، در جنوب شرقی شهر تهران قرار دارد. از شرق با حریم شهر تهران، از جنوب با منطقه ۲۰، از غرب با منطقه ۱۶ و از شمال با مناطق ۱۲ و ۱۴ شهرداری تهران مرز مشترک دارد. حدود منطقه در وضع موجود از شمال خیابان شوش، خیابان ۱۷ شهریور، خیابان خاوران، بزرگراه آهنگ، بزرگراه بسیج و خیابان شهیدرحیمی، از شرق خیابان قصر فیروزه و حریم شهر تهران تا بزرگراه امام رضا (ع)، از غرب خیابان فدائیان اسلام (حدافاصل میدان شوش تا خیابان شهید ابراهیمی) و از جنوب خیابان شهید ابراهیمی، امتداد حد جنوبی طرح تفصیلی تا بزرگراه امام رضا (ع) است.

منطقه ۱۵ طبق تقسیمات شهرداری شامل ۱۸ محله است. جمعیت ساکن منطقه در سال ۱۳۸۵ بالغ بر ۶۴۰ هزار نفر بوده است. گرچه سابقه گسترش کالبدی در داخل محدوده منطقه به دهه‌های پیش از دهه ۱۳۵۰ باز می‌گردد، شتاب افزایش جمعیت در دهه‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ به شدت بالا رفت و بخش قابل توجهی از منطقه در این دو دهه ساخته شد. گسترش کالبدی منطقه در دهه‌های اخیر نیز با شتابی کمتر ادامه یافته است و هنوز ادامه دارد.

محله خوب‌بخت اتابک از محله‌های قدیمی تهران است که بر مبنای شاخص‌های موجود اکثر خانه‌های آن بافت فرسوده محسوب می‌شوند. البته ساخت‌وساز در این محله صورت گرفته، اما اکثراً بدون رعایت قواعد خانه‌سازی و در نظر گرفتن استانداردها و قوانین جدید. کوچه‌ها اکثراً باریک و غیراستاندارد هستند. اغلب خانه‌ها با متراژ پایین و در چند طبقه ساخته شده‌اند. بالکن‌ها را با ایرانیت پوشانده‌اند تا فضای بیشتری ایجاد شود. در خیابان‌های اصلی و کوچه‌های فرعی خرابه‌هایی دیده می‌شود که بر اثر تخریب خانه‌ها به وجود آمده‌اند؛ خانه‌هایی که قرار بوده پس از تخریب به اصطلاح نوسازی شوند، اما هنوز اقدامی برای ساخت آنها صورت نگرفته است. علاوه بر این آپارتمان‌های نیمه‌کاره‌ای هم دیده می‌شوند که معلوم است ساخت آنها مدت‌هاست به تعویق افتاده. بعضاً برای جلوگیری از ایجاد گرد و خاک، روی آنها ماسه ریخته‌اند. پراز آشغال هستند. به دلیل تخریب خانه‌ها کوچه‌ها به همدیگر راه پیدا کرده‌اند و اکثراً پوشیده از گرد و خاک و سنگ‌ریزه‌اند.

چیزی که بیشتر از همه در محل به چشم می‌خورد تقابل بین بافت فرسوده و آپارتمان‌های جدیدی است که شهرداری تاسیس کرده، و عدم هماهنگی که به خاطر این مسأله در محله ایجاد شده است. به‌طور کلی این محله یکی از مناطق محروم تهران است که از

امکانات رفاهی مانند آموزشگاه، باشگاه ورزشی، فضای سبز و غیره برخوردار نیست. در اقدامات نوسازی هم کاری برای جبران این مسأله انجام نشده است. اماکن شاخص محله اتابک محدود به اینها هستند: بوستان مبعث، بوستان زیبا، حسینیه قمر بنی‌هاشم (ع)، حسینیه متوسلین به آقا ابوالفضل العباس (ع)، خدمات بهزیستی ۱۲ فروردین و پاساژ ولیعصر.

مساحت این محدوده جهت نوسازی ۱۴/۳ هکتار است و حدود ۶۵۰ پلاک از این محله، مورد عنایت طرح قرار گرفته‌اند.

**اهالی محل چه می‌کنند؟**

۵ سال بعد از آغاز طرح دو دانشجوی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران – ملیحه درگاهی و مریم آقازاده – مقاله‌ای مفصل با عنوان «بررسی پروژه نوسازی بافت‌های فرسوده در محله خوب‌بخت اتابک با تأکید بر اوقات فراغت» نوشتند. برای نوشتن این مقاله، این دو دانشجو دست به تحقیقات میدانی زده و چند باری برای گُفت‌و‌گو به محله رفتند.

آنها اول به آپارتمانی در خیابان وثوق رفتند. این آپارتمان متعلق به شهرداری است و ساکنان آن، خانه اصلی خود را به صورت کلید به کلید به شهرداری تحویل داده‌اند و در زمان تالیف مقاله برای تحویل گرفتن خانه خود مدت دو سال بوده که در آنجا سکونت داشته‌اند. این دو دانشجو در این آپارتمان با یک خانم مسن ۷۵ ساله که به تنهایی زندگی می‌کرده، یک خانم میان‌سال که ۲ فرزند دختر و ۲ فرزند پسر دارد که دختراها ازدواج کرده‌اند و پسرها مشغول به تحصیل و کارند، و یک خانم ۵۲ ساله که صاحب ۳ فرزند است، صحبت کرده‌اند. آنها پس از آن به محله شهدی‌های اتابک رفته و با ۶ نفر (یک دختر جوان ۲۲ ساله و دانشجو، یک خانم ۲۵ ساله متأهل و صاحب ۱ فرزند، ۲ پسر نوجوان که اولی محصل بوده و دیگری درس را در مقطع راهنمایی رها کرده بود و در نهایت دختر بچه‌ای ۹ ساله) گُفت‌و‌گو کردند. در مرتبه سوم در یکی از کوچه‌های محله با ۳ خانم به صحبت پرداختند.

اگرچه مضمون صحبت آنها با ساکنان محله، با توجه به موضوع مقاله بحث اوقات فراغت است، اما می‌توان از خلال نتایج این تحقیق شمایی کلی از حال و هوای زندگی مردم محله و همین‌طور میزان رضایت‌شان از وضعیت موجود، ترسیم کرد.

طبق یافته‌های این تحقیق، یکی از روش‌های غالب گذران اوقات فراغت پیش از آغاز پروژه نوسازی تعامل با همسایه‌ها و اهالی محله بوده است. به دلیل بافت قدیمی اکثر همسایه‌ها آشنایی طولانی با یکدیگر داشتند. این تعامل شامل شرکت در جلسات روضه برای خانم‌های خانه‌دار و دید و بازدید از همسایگان می‌شده که در نهایت نتیجه آن شکل‌گیری گروه‌های دوستی میان اعضای محل بوده است. تعامل آقایان نیز بیشتر به حضور در مسجد و مراسم عزاداری، یا گفت‌و‌گو در پارک‌ها محدود بوده است. اوقات فراغت فرزندان پسر خانواده‌ها نیز بیشتر به معاشرت با دوستان هم‌محلی و بعضاً شرکت در برنامه‌های فرهنگسرا یا مراسم عزاداری می‌گذشته. اما فرزندان دختر،

به علت بافت سنتی محله و خانواده‌ها چندان اوقات فراغت خود را خارج از خانه نمی‌گذرانند و بیشتر وقتشان صرف تماشای تلویزیون یا مطالعه، و در موارد محدودی به شرکت در کلاس‌های فرهنگی یا مسجدها می‌گذرانند. اما پس از آغاز پروژه نوسازی به دلیل جابه‌جایی خانواده‌ها و برهم خوردن ساختار کالبدی محله‌ها، روابط همسایگی مختل شده و نوع گذران اوقات فراغت به‌ویژه برای خانم‌های خانه‌دار تغییر کرده است. آنها اغلب اوقات خود را در خانه سپری می‌کنند و کارهای خانه عمده فعالیت این گروه به شمار می‌آید. یکی از ساکنان که از اهالی قدیمی محله بود می‌گفته در این ۲ سال اوقات فراغت او خیلی کمتر شده زیرا در محله قبلی همه همسایه‌ها همدیگر را می‌شناختند و با یکدیگر رفت‌وآمد داشتند و از اوضاع و احوال یکدیگر خبر می‌گرفتند. اما در حال حاضر وی اکثر اوقات را در خانه و به تنهایی سپری می‌کند. در محله قدیم به گفته ساکنان شرکت در جلسات زنانه مثل سفره امامان معصوم، قرض‌الحسنه، مولودی‌خوانی، حسینیه‌ها و مسجد بیشتر بود ولی در حال حاضر خیلی کم شده است. خانم ۵۲ ساله خانه‌داری هم گفته بود اگر هم قصد رفتن به حسینیه یا مسجد را داشته باشد به محله گذشته خود رجوع می‌کند. هیچ یک از خانم‌ها در کلاسی خارج از منزل نام نویسی نکرده بودند و مواقع بسیار اندکی پیش می‌آمد که به پارک رفته یا در حیاط خانه دور یکدیگر جمع شوند. این مسئله اما در طرز گذران اوقات فراغت مردان یا پسران خانواده‌ها تأثیر چندانی نگذاشته. اغلب اعضای این گروه اکثر ساعات روز خود را به کار کردن می‌گذرانند، در حدی که بسیاری از پسران جوان پس از دیپلم یا حتی سیکل، مدرسه را ترک کرده و سرکار می‌روند (اکثراً صحافی) تا از نظر مالی به خانواده خود کمک کنند. برای مثال امید ۱۴ ساله که سال سوم راهنمایی ترک تحصیل کرده و در صحافی مشغول کار است، کارش همان سرگرمی و گذران اوقات فراغت اوست. اوقات فراغت پسران جوان محدود به معاشرت با دوستان در پارک بعثت در آخر هفته‌ها، شرکت در باشگاه‌های ورزشی (باشگاه بعثت و باشگاه‌های بدنسازی)، فوتبال در کوچه‌ها و انجام بازی‌های کامپیوتری و پلی‌استیشن در منزل است. کودکانی که محصل بودند نیز اغلب اوقات خود را به بازی با دوستان و همکلاسی‌ها و انجام تکالیف درسی می‌گذرانند. یکی از یافته‌های این تحقیق، از محدود شدن آزادی دختران و زنان جوان خانواده (در مواردی حتی پسران جوان) به علت کاهش امنیت در محله ناشی از نوسازی و تخریب خانه‌ها و ورود افراد جدید و غریبه به محله، نشان دارد. سمانه، زن جوان ۲۵ ساله‌ای که به رسم خانواده با پسر عمویش ازدواج کرده، عنوان کرده است که افزایش ناامنی در محل روی آزادی‌های وی برای خروج از خانه تأثیر زیادی گذاشته است. او که پیش از این در کلاس‌های گلدوزی و هنری شرکت می‌کرد، به علت تخریب آموزشگاه و فاصله زیاد فرهنگسرا دیگر قادر به ادامه فعالیت‌هایش نیست. لیلا، دختر مجرد ۲۲ ساله و دانشجویی

که در دانشگاه پیام‌نور مدیریت بازرگانی می‌خواند، به مشکل افزایش اعتیاد و کاهش امنیت اشاره کرده و گفته است به علت بروز این مشکلات در نتیجه نوسازی، جز برای شرکت در کلاس‌های دانشگاه نمی‌تواند از خانه خارج شود. در جریان مطالعه تحقیق یادشده متوجه می‌شویم یکی از مشکلات عمده اهالی محل خوب‌بخت اتابک در زمینه اوقات فراغت، نبود آموزشگاه یا کلاس‌های ورزشی - فرهنگی مناسب برای جوانان ناحیه است که باعث می‌شود آنها وقت خود را در خیابان‌ها یا پارک‌ها بگذرانند. البته ساخت مراکز فرهنگی در پروژه نوسازی برنامه‌ریزی شده بود، اما به علت مشکلاتی که در جریان اجرای پروژه پدید آمد و تأخیرات پیش آمده، نه تنها این برنامه‌ها عملی نشد بلکه بسیاری از مراکز نیز تخریب شده‌اند. مراکز موجود به هیچ وجه پاسخگوی نیازهای جمعیت رو به افزایش محله نیست. این مسئله جوانان را در معرض اعتیاد و ناهنجاری‌های اجتماعی و سایر خطرات قرار داده، آنها را مستعد انواع انحرافات می‌کند.

### شواهد و دلایل شکست طرح

با یک جست‌وجوی اینترنتی ساده، مقالات زیادی پیدا می‌شود که به وضعیت محله شهید خوب‌بخت پرداخته‌اند. عنوان یکی از این مقالات «بررسی نوسازی بافت‌های فرسوده شهر تهران» محله شهید خوب‌بخت، با تأکید بر مسئله امنیت در محله نوشته منصور منصوری مقدم و عزیز مصطفایی است که زیر نظر دکتر منیژه مقصودی در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران به رشته تحریر در آمده. یکی از یافته‌های اصلی این تحقیق که شاید حلقه مفقوده طرح منظر محله شهید خوب‌بخت است، عدم مشارکت مردم منطقه با طرح نوسازی است. نویسندگان پس از مطالعات میدانی و گفت‌وگو با اهالی محل مجموعه‌ای از عوامل را به عنوان دلایل عدم مشارکت اهالی محل در طرح نوسازی معرفی کرده‌اند: «جانفندان زندگی آپارتمان‌نشینی در محل، رفت‌وآمدهای ایلی و قبیله‌ای، دزدی‌هایی که در آپارتمان‌ها وجود دارد، پایین بودن مترژ آپارتمان‌ها، عدم امنیت و نداشتن قدرت مالی، اختلافاتی که بر سر پارکینگ‌ها وجود دارد، عدم برگزاری مراسم معمول در آپارتمان‌ها (مثل عروسی و عزا)، زندگی چند خانوار در یک ساختمان و نبودن جا در آپارتمان برای آنها، عدم رغبت به آپارتمان‌نشینی، شلوغ بودن آپارتمان‌ها، گمنامی و عدم شناخت همدیگر، عدم اطمینان مردم از تحویل خانه‌ها در وقت مناسب و...» اینها مهم‌ترین عواملی هستند که مردم منطقه به عنوان دلایل اصلی ناراضی‌تانی‌شان ذکر کرده‌اند؛ دلایلی که بر اساس این تحقیق منجر به عدم امنیت محله و تقویت حس ناامنی در مردم منطقه شده است.

نویسندگان در انتهای مقاله خود موانع و مشکلات اجرای طرح نوسازی محله خوب‌بخت را در این چند مورد خلاصه کرده‌اند: «عدم اعتماد مشارکت‌کنندگان به نتیجه کار: تضاد منافع مانع از هر گونه اعتماد سازی میان مسئولان، شهرداری، دولت، مجریان بخش غیردولتی و... می‌شود. برگزاری جلسات برای مشارکت فکری مالکان و ساکنان، یکی از عواملی بوده



که سعی شد تا بدین طریق اعتماد مشارکت‌کنندگان را جلب کنند. همچنین روابط چهره به چهره و خانه به خانه با ساکنان و مالکان در بافت، برگزاری جلسات گروهی در مساجد، تکیه‌ها و حسینیه‌ها و... ارسال جزوات آموزشی، هرچند به صورت خیلی محدود، اما برای اعتمادسازی ساکنان به کار گرفته شد. اما به دلیل نهادینه نشدن فرهنگ مشارکت و عدم اجرای صحیح و اطلاع‌رسانی مناسب، با موفقیت چندانی روبه‌رو نبوده است. عدم وجود نهادهای مشارکتی مناسب: نبود تشکل‌های مردمی، کانونی برای سازمان‌دهی و هدایت مشارکت‌های مردمی، موجب افزایش فرهنگ خردگرایی به جای فعالیت‌های جمعی در زندگی مردم می‌شود. همچنین رویکرد از بالا به پایین در تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها، زمینه مناسب را برای گسترش نهادهای مردمی و مشارکت مردم فراهم نکرده است.

کمبود امکانات و تسهیلات مناسب: کمبود منابع مالی و انسانی که بتوان آنها را در اختیار رده‌های پایین گذاشت، مانعی در جهت کارایی نهادهای مشارکتی است. در صورتی که مردم اختیارات لازم و امکانات مالی برای اجرای طرح‌های خاص خود نداشته باشند، مشارکت به سرعت جای خود را به بی‌علاقگی خواهد داد. سیر طولانی اداری و هزینه‌بر بودن آن، یکی از دلایلی است که افراد به دنبال برعهده گرفتن مسئولیت ساخت، تعمیر و... نمی‌روند.

عوامل ترغیب‌کننده در مشارکت اجتماعی: اعتمادسازی، مقدمه لازم توسعه مشارکت است. حضور یک نهاد واسط

بی‌طرف در همه مراحل بهسازی و نوسازی، به عنوان پیگیری‌کننده و تسهیل‌گر امر بهسازی و نوسازی، از عمده‌ترین عوامل تأمین مشارکت، آگاهی و علاقه مردم و حاکمیت فرهنگ تعلیم و همیاری در جامعه است. تا زمانی که نتوان مردم را به این باور رساند که با مشارکت، تعاون و همیاری می‌توان به جامعه‌ای مرفه‌تر دست یافت، تأمین مشارکت مردم امکان‌پذیر نخواهد بود. این همه، نیازمند خدمات، مشاوره، راهنمایی و تحقیقات عالمان علوم اجتماعی است تا با کشف پارادایم‌های عمده و اصلی سبک زندگی مردم، آنها را در جهت تطبیق‌دهی فرهنگ و شرایط زندگی اجتماعی، هدایت کنند. ■

### منابع:

- ۱- مقاله «بررسی پروژه نوسازی بافت‌های فرسوده در محله خوب‌بخت اتابک با تأکید بر اوقات فراغت» نوشته ملیحه درگاهی و مریم آقازاده؛ دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران؛ برگرفته از سایت انسان‌شناسی و فرهنگ.
- ۲- «بررسی نوسازی بافت‌های فرسوده شهر تهران - محله شهید خوب‌بخت، با تأکید بر مسئله امنیت در محله» نوشته منصور منصوری مقدم و عزیز مصطفایی، زیر نظر دکتر منیژه مقصودی؛ دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران؛ برگرفته از سایت انسان‌شناسی و فرهنگ.
- ۳- گزارش «بخت بسته بافت‌های فرسوده؛ سرگردانی ۵۰۰ خانوار محله خوب‌بخت» نوشته پوران محمدی؛ جام جم آنلاین، ۶ آذر ۱۳۸۷.

## گزارش یک مارا تن ۴ ساعته

آرش عرب یار محمدی

دانشجویی، به عنوان پایلوت یک طرح شکست خورده، نقش دیگری در مناسبات پیچیده شهری پایتخت ندارد.

ریاست این جلسه بر عهده علیرضا عندلیب، دبیر علمی سلسله نشست‌های علمی «نقد و بررسی رویکردها و الگوهای نوسازی مشارکتی محله در بافت فرسوده شهری» بود؛ مدیرعامل پیشین سازمان نوسازی شهر تهران که طرح‌های منظر شهری در زمان مدیریت او و با حمایت شخص او به جریان افتادند، اما با این همه او در سرتاسر این نشست، موضعی بی‌طرفانه داشت و هرگز در مقام دفاع از این طرح‌ها برنیامد؛ حتی وقتی فضای انتقادی حاکم مطلق جلسه در جلسه بود، او ترجیح داد تا در موضوع رئیس بی‌طرف جلسه سکوت کند و پشت دوست و همکار سابقش - سید امیر منصوری، مدیر طرح‌های منظر - در نیاید. عندلیب در ابتدای جلسه از سخنرانان و مدافعان و منتقدان خواست تا به منشور جلسات پایبند بمانند: گفت‌وگوی چالشی، واقع بینی، پرهیز از بیان نظرات غیرقابل فهم و پیچیده، تلاش برای دستیابی به نتیجه شفاف، استقبال از نظر مخالف، پرهیز از تکرار مطالب، پرهیز از شعارگونه‌گی بیانات، پرهیز از تعصب و مبالغه‌گویی، پرهیز از کلی‌گویی و اطاله کلام.

پس از بیان مقدمات، نوبت به سید امیر منصوری رسید. استاد خوش صحبت و صاحب‌نام منظر دانشگاه تهران که این بار به عنوان مدیر طرح منظر شهری، در مقام مدافع قرار گرفته بود. او با اشاره به سابقه حضورش در فرایند نوسازی از سال ۱۳۶۰، پس زلزله گلبافت، از رسالت مسئولیت انقلابی در خدمت به محرومان ساکن بافت‌های فرسوده سخن گفت؛ کسانی که مدیریت تکنوکرات و سرمایه‌سالار شهرسازی در ایران آنها را نادیده گرفته بودند. این موضوع شاید بن‌مایه حرف‌های او در سرتاسر این نشست بود. چه آنجایی که صحبت از تراکم شهر به میان می‌آورد و مقایسه تراکم جمعیتی محلاتی مثل شهرک غرب تهران با محلاتی مثل هاشمی را شاهد مثال می‌آورد، چه آنجایی که لابی و قدرت سیاسی و اقتصادی مدیران و طراحان طرح‌های اصلی توسعه شهر را - یعنی طرح جامع و طرح تفصیلی - مانع اصلی از به ثمر نشست ایده‌های عدالت‌طلبانه طرح منظر معرفی می‌کرد. او در مقام دفاع، کاملاً موضعی چپ و عدالت‌خواهانه اختیار کرده بود، حال آنکه، منتقدان او، در سراسر بحث اهمیت چندانی برای این موضوع قائل نبودند. نقد منتقدان بیشتر جنبه فنی و تخصصی داشت، اما منصوری از همان ابتدا اصرار داشت

پاییز امسال، خیلی پاییز نبود. از آن پاییزهایی سرد و سوزان که آدم دوست دارد از سوز سرمایش گوشه‌ای دنج پناه ببرد و آن را در حضور محفل گرم دوستان و اساتید خوش‌سخن به شب برساند. بیست و سومین روز آخرین ماه پاییز امسال روز چندان سردی نبود، اما گرمای غیرطبیعی و غیرمنتظره هوا، مانع از آن نبود که محفل طبقه ششم عمران و بهسازی، در خیابان خدای، حوالی میدان ونک، به اقتضای عصرهای پاییزی، گرم و پرحرارت، بلکه داغ و آتشین باشد. سالن اجتماعات شرکت مادر تخصصی عمران و بهسازی میزبان نشستی بود که فراتر از اسم و رسم تخصصی‌اش «نقد و بررسی رویکرد و الگوهای نوسازی مشارکتی محله در بافت فرسوده شهری» به یک جلسه نقد و دفاع تمام‌عیار می‌مانست. جمعیت زیادی - عمدتاً از دانشجویان و متخصصان - گرد هم آمده بودند، تا از نزدیک شاهد دفاعیات جانانه طراحان طرح منظر شهری - یکی از مهم‌ترین و چالش‌برانگیزترین طرح‌های شهری دوران اخیر - و انتقادات - بعضاً تیز و عریان - منتقدان باشند که چنین هم شد. البته طبیعت موضوع چنین اقتضا می‌کرد. به هر حال موضوع صحبت یکی از بزرگ‌ترین طرح‌هایی بود که در مقیاس محله‌ای در تهران به اجرا درآمده بود و ابعاد مالی و اجتماعی قابل ملاحظه‌ای داشت، اما حیف که این بحث‌ها در کشور ما - به تخیف - بحث‌های تخصصی انگاشته می‌شوند. نه رسانه‌ها عمومی علاقه‌ای به پرداختن به بحث‌های «تخصصی» دارند، نه محافل تخصصی ذوقی برای ورود به عرصه عمومی.

آنهایی که در جلسه حاضر بودند، بعد از سه، چهار ساعت نه تنها خسته نشده بودند، بلکه سر ذوق آمده بودند. تازه بحث خوبی در گرفته بود و صحبت از مصادیق پیش آمده بود... اما سوت پایان مارا تن چهارساعته بحث و نقد و گفت‌وگو را از یک ساعت قبل نواخته بودند، تا همچنان بحث «نقد طرح منظر شهری محله خوب‌بخت» باز بماند. از پیش در پوستر این نشست نوشته بودند، بنا است در این جلسه درباره طرح منظر شهری محله «شهید خوب‌بخت» تهران صحبت شود. البته درباره خیلی چیزها صحبت شد و خیلی بحث‌ها مطرح شدند. دامنه صحبت حتی فراتر از یک طرح محلی، تا عمق طرح جامع و تفصیلی هم کشیده شد، اما از تنها چیزی که صحبت به میان نیامد، محله شهید خوب‌بخت بود؛ منطقه‌ای مهجور و - به معنی واقعی کلمه - فرسوده که به جز حضور فانتری در بحث‌ها و نشست‌های تخصصی و مقاله‌های



اعضای پندل نشست نقد و بررسی رویکردها و الگوهای نوسازی مشارکتی محله در بافت فرسوده شهری



امیر منصوری



مجتبی رفیعیان



مهمانان نشست نقد و بررسی رویکردها و الگوهای نوسازی مشارکتی محله در بافت فرسوده شهری

بگوید طرحش، نسخه‌ای برای بالا کشیدن طبقات محروم بوده است، اما جریان‌های آشکار و پنهان سرمایه‌داری مانع به ثمر نشستن ایده‌ها و اهداف طرحش شده‌اند؛ گویی طرح منظر قصد داشته تا ارزش زمین را –به عنوان مهم‌ترین سرمایه اقتصادی این سال‌های تهران– در مناطق پایین‌دستی بالا ببرد، اما سرمایه‌داری حاکم بر مناسبات شهری تهران مانع از این کار شده. کسی البته تمایل نداشت از این منظر وارد بحث شود، چراکه ورود به این موضوع، ناخودآگاه بحث را به جاهایی می‌کشد که نباید. اما به هر حال این نقد به صحبت‌های منصوری از این جهت وارد بود که برای چطور او برای مقابله با آنچه جریان قدرتمند سرمایه‌داری در تهران می‌نامد، به همان چیزی متوسل شده که جریان نوظهور سرمایه‌داری، برای کسب قدرت و ثروت از آن استفاده کرده؟ آیا جز این است که طبقه نوظهور سرمایه‌داری با استفاده از ارزش افزوده املاک و مستغلات در تهران و سایر شهرهای ایران، تبدیل به جریانی قدرتمند شده؟ آیا بازی کردن در این زمین با هدف ایجاد و تقویت ارزش افزوده، ریختن آب به آسیاب این جریان نیست؟

به هر حال منصوری در توضیح و تشریح طرح‌های منظر شهری چنین سخن گفت: تا «پیش از سال ۱۳۸۵ ده‌ها طرح نوسازی با ده‌ها نام مختلف مطرح بودند. دیدگاه واحد و جمع‌بندی شده‌ای وجود نداشت. تعریف نوسازی و بازسازی غلط بود. اقدامات کالبد محور غلبه داشت. بحث نوسازی در طرح‌های جامع و تفصیلی مغفول مانده بود. صرفا اشاره‌ای خام و کلی وجود داشت که می‌گفت باید نوسازی ظرف ۱۰ سال صورت پذیرد…» او چنین ادامه داد: «تا اینکه سال ۱۳۸۴ دکتر عندلیب به عنوان مدیرعامل سازمان نوسازی شهر تهران از من کمک خواستند. به دلایل مختلف علاقه‌ای برای حضور در سیستم دولتی نداشتم، اما برای خدمت به محرومان که در حوزه شهرسازی بعد از انقلاب بسیار متضرر شده بودند انگیزه زیادی داشتم. ارزش افزوده زمین در بالای شهر ۱۰ برابر بیشتر از مناطق ضعیف بود. این نابرابری در من حس وظیفه ایجاد می‌کرد تا وارد بحث شوم.» او در حین نمایش پاورپوینتی که برای سخنرانی‌اش آماده کرد بود، از طراحی فرآیند واحد برای سطوح برنامه، طرح و اجرا سخن گفت و از لزوم نگرش سیستمی و کلی‌نگر. او گفت که می‌خواسته نوسازی را در قالب مفهوم نوین «مکان» ببیند و در انتخاب عرصه مداخله، رویکرد بومی داشته باشد.

منصوری سپس ایشان‌به تبیین موانع پیش رو در این رویکرد پرداخت. به زعم او فرماندهی ناتوان دولت در روند نوسازی(شرکت عمران و بهسازی)، چارچوب صلب طرح‌های توسعه شهری(طرح‌های جامع و تفصیلی)، پراکندگی اختیارات نوسازی در سازمان‌های مختلف، تضاد شرایط زمینه بافتهای فرسوده با روند نوسازی از جمله موانعی بودند که پیش روی طرح قرار داشتند. او به طرح منظر شهید خوب بخت، به عنوان نمونه مقدماتی اشاره کرد و در تشریح این طرح گفت: این طرح اولین طرح ویژه نوسازی در قالب پهنه‌بندی بود که به تصویب کمیسیون ماده ۵ رسید. سقف جمعیتی

براساس تراکم متوسط (فقرزدایی) و سقف سطوح تجاری و اداری (برای جلوگیری از رانت‌خواری و برای منعطف ماندن طرح) تعیین شد. سازمان فضایی ناحیه در قالب ۶ محله؛ مرکز و ساختار ناحیه و سازمان فضایی محلات طراحی شد.»

او در تشریح استراتژی‌های خانه نوسازی محله را، به «محلی کردن نوسازی، وحدت فرماندهی نوسازی و ایجاد نهاد نوسازی محله در خانه نوسازی با مشارکت نمایندگان شورا، معتمدین محلی، شهرداری منطقه، سازمان نوسازی و نمایندگان دستگاه‌های ذیربط به مدیریت مشاور نوسازی محله» اشاره کرد.

دیگر سخنران این نشست مجتبی رفیعیان، استاد برنامه‌ریزی شهری دانشگاه تربیت مدرس بود که به عنوان منتقد به این جلسه دعوت شده بود. او با تشکر از دکتر منصوری بابت ارائه خوب و صادقانه‌شان، به آسیب‌شناسی نوسازی مشارکتی محله در بافتهای فرسوده شهری و الگوی طرح منظر شهری پرداخت و گفت: «فرسودگی بافت‌های فرسوده ناشی از نارسایی‌هایی متعدد و متنوعی است که بر شرایط کالبدی، کارکردی و کیفیت زندگی جمعی در مناطق شهری تأثیر جدی دارند. آسیب‌شناسی (و نه الزاما قضاوت) اقدامات (سیاست‌ها و برنامه‌ها)، نه تنها در بعد محتوایی و رویه‌ای بلکه در نظام اقدامات اجرایی و برنامه‌های نیز امری ضروری و با اهمیت است. به گمان رفیعیان بافت‌های فرسوده تهران، نشان می‌دهد که این مناطق با ترکیبی از انواع فرسودگی‌ها، نارسایی‌ها و مسائل سخت و نرم روبه‌رو هستند که آشفتگی‌های مختلف شهری و رشد و توسعه نامتوازن این مناطق را به همراه داشته است. نظریه پایه و اسناد و اقدامات معطوف به آن نیز در این ساختار باید درک و تدوین شود.» رفیعیان سپس به معرفی عوامل فرسودگی پرداخت و آنها را در ۵ دسته تقسیم‌بندی کرد:

«عوامل اقتصادی: که رکود فعالیت‌ها و سکونت افشار کم درآمد را به همراه داشته و موجب افت قیمت زمین و مسکن و توقف ساخت و ساز در این مناطق می‌گردد.

عوامل اجتماعی-فرهنگی: که مشکلات و ناهنجاری‌های اجتماعی و فرهنگی از علائم آن است.

عوامل کالبدی: که ناپایداری ابنیه و ناکارآمدی زیرساختها از نشانه‌های آن به شمار می‌رود.

عوامل محیطی: که انواع آلودگی(هوا، آب و آلودگی‌های صوتی و بصری) و نیز کمبود پوشش گیاهی و عناصر طبیعی را شامل می‌شود. عوامل حقوقی-مدیریتی: که عمدتا به دلیل ناکارآمدی مدیریتی و سازمانی، ناکارآمدی طرح‌ها، برنامه‌ها، شیوه‌ها، روش‌های اجرایی، ضعف و نارسایی قوانین، ضوابط و مقررات مورد توجه قرار می‌گیرد.» او تحول در گفتمان‌های نظری، تدوین راهبردها و سیاست‌های کلان، تدوین ایده‌ها و الگوهای روشن مداخله، تدوین برنامه جامع و اقدامات اجرایی مرتبط با آن، تحول در شیوه‌ها، روش‌ها و ساز و کارها و تحول پشتوانه‌های حقوقی، مالی و تشکیلاتی مناسب قوانین و مقررات لازم را اقداماتی لازم برای برون‌رفت از وضع کنونی دانست و گفت: فرآیند انجام نوسازی بافت‌های فرسوده معمولا در ۴ حوزه اقداماتی پایه، زمینه‌ای، اجرایی و توسعه‌ای دنبال می‌شود.

رفیعیان سپس با اشاره به سیر شکل‌گیری طرح منظر شهری، به ارزیابی تحلیلی طرح‌های منظر شهری در سه بعد محتوایی، رویه‌ای و اجرایی پرداخت و در نقد این طرح گفت: طرح منظر از قدرت و استحکام لازم برخوردار نبود. این طرح ظرفیت لازم برای شهرسازی بومی و نوسازی را نداشت. این طرح بعد کالبدی قدرتمندانه‌تری را دنبال می‌کند که بدون تحول در روش‌ها و شیوه‌های اجرایی امکان‌پذیر نیست.

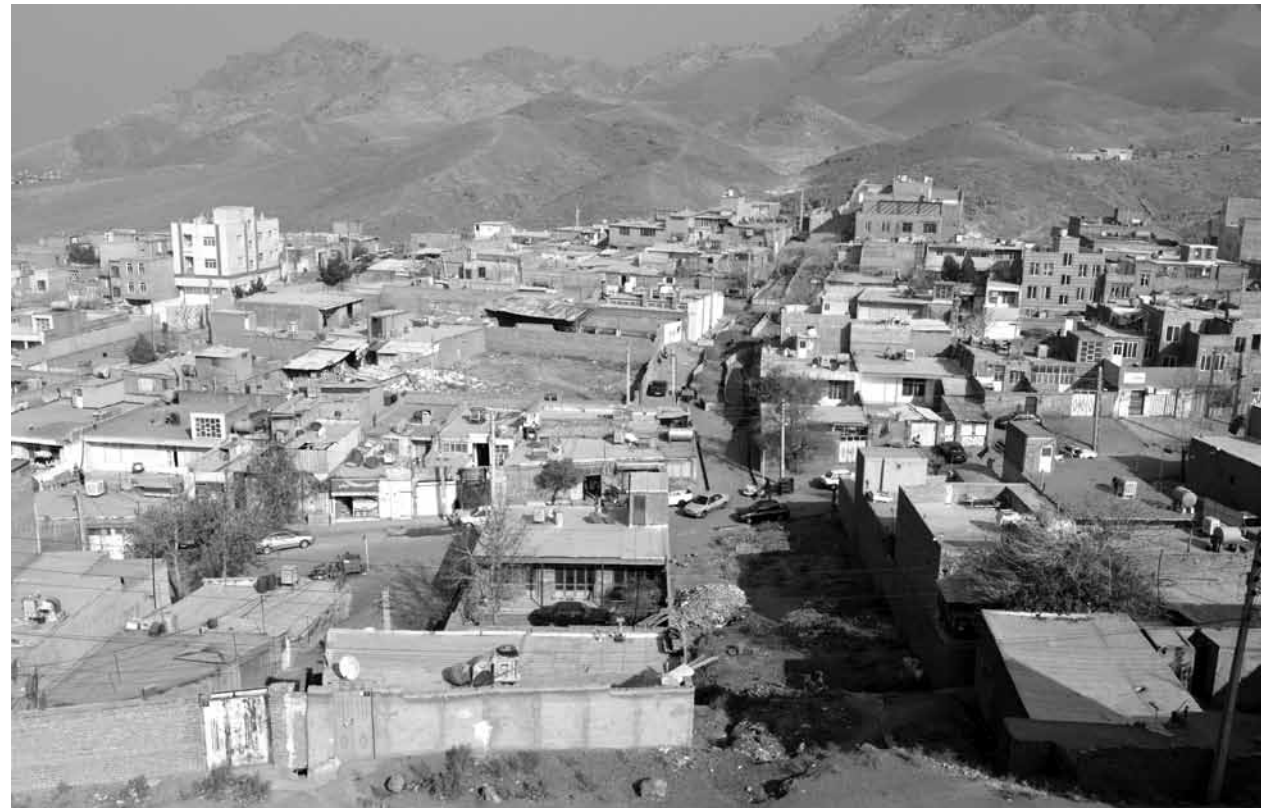
رفیعیان همچنین در خلال بحث به عنوان طرح نیز اشاره داشت؛ عنوانی که برای خیلی از منتقدان جای سوال دارد. اینکه چرا باید طرحی که دنبال نوسازی است، طرح منظر نام بگیرد که بیش از هر چیز علاقه شخصی طراح را در ذهن تداعی می‌کند. صحبت واژه‌گزینی، در واقع به ضعف ساختاری در ایجاد گفتمان اشاره داشت، چراکه به هر حال منظر، همان قدر که در حوزه طراحی کالبدی کلمه مهمی است، در ادبیات غالب شهرسازی معنی خاصی ندارد. شاید به همین دلیل است که نخستین تصور ذهنی از این واژه، مداخله کالبدی است که مهم‌ترین نقطه نقد اغلب منتقدان به طرح منظر شهری است.

به جز رفیعیان، در طول نشست افراد دیگری هم به عنوان منتقد وارد میدان شدند، از جمله محمدسعید ایزدی، مدیرعامل شرکت عمران و بهسازی و معاون وزیر راه و شهرسازی که صحبت چند دقیقه‌ای خود را با کنایه‌ای به صحبت منصوری شروع کرد که خود را جزو نخستین کسانی معرفی کرده بود که بحث نوسازی را در ایران، در بعد از انقلاب پیش کشیده. او به سابقه این موضوع به پیش از انقلاب اشاره کرد و خواست کسی بحث‌ها را مصادره به مطلوب نکند. ایزدی گفت که ۷۲ طرح منظر شهری را ارزیابی کرده و نقدهای فراوانی به این طرح دارد. او گفت اگر ما به دنبال یک تغییر پارادایم هستیم، باید این تغییر از یک ریشه و پشتوانه برخوردار باشد. همچنین با اشاره به پژوهش‌های انجام شده برای تغییر انگاره‌ها (paradigm shift) در نقد سیاست تجمیع، گفت: باید از سیاست نوسازی به بازآفرینی و از اطلاق بافت فرسوده به بافت ناکارآمد پیش برویم.» در ادامه صحبت‌های او مجید روستا، عضو هیات مدیره شرکت مادر تخصصی عمران و بهسازی نیز با نقد رویکرد حاکم بر طرح منظر گفت: «این طرح، طرحی راهبردی بدون چشم‌انداز است که تعیین تکلیف برای همه نهادها بدون توجه به هماهنگی آنها کرده است که در آن راهبرد تجمیع نه به عنوان قاعده بلکه به عنوان استثنا مطرح است.»

با این همه امیر منصوری، یکه و تنها، تلاش داشت تا مدافع مطلق طرح منظر باشد و آن را طرحی در حد و اندازه طرح‌های کلان توسعه شهری معرفی کند. طرحی که به گفته طراحش، مهم‌ترین انگیزه‌اش تغییر مناسبات اجتماعی و اقتصادی به نفع طبقه محروم جامعه بوده و به همین سبب «جریان حاکم سرمایه‌سالار توسعه شهری مقابل آن ایستاده و آن را از حیض انتفاع ساقط کرده است». منصوری بارها طرح جامع و تفصیلی تهران را عامل اصلی توقف طرحش معرفی کرد، اما مواجهه منتقدان با این مساله چگونه بود؟ همه، از جمله سبیده شفائی –منتقد صاحب‌نام و معتبر که جزو

منتقدان فعال طرح جامع و تفصیلی تهران است– تاکید داشتند: صرف‌نظر از همه نقدهای فنی و تکنیکی، طرح منظر به رغم اهمیت و بزرگی‌اش، طرحی در مقیاس محلی است و قیاس و ادعای تقابل آن با طرح‌های کلان توسعه شهری (طرح جامع و تفصیلی)، قیاس و تقابلی مع‌الفارق است. از این جهت طرح این موضوع موجب گفت‌وگویی داغ میان شفائی و منصوری شد. بحث از مقیاس طرح شروع شد، به نقد تراکم تعیین شده در طرح جامع رسید و دست آخر با مباحثه‌ای نسبتا طولانی درباره تأثیرات مخرب زلزله احتمالی تهران و مدل‌سازی‌های مختلف به پایان رسید.

اما با این همه این هم پایان صحبت‌ها نبود. نشست دو ساعته از ۴ ساعت هم گذشته بود، اگرچه هنوز نوبت به نیم ساعت پایانی پرسش و پاسخ حضار نرسیده بود. پس از طرح چند سوال کتبی، در حالی که رئیس جلسه، علیرضا عندلیب قصد اعلام پایان نشست را داشت، دانشجویی جوان، معترض شد که اگر در عنوان این جلسه، اسم محله خوب‌بخت آمده، پس چرا در این نشست صحبتی از این محله به میان نیامده؟ او با اصرار به آماری اشاره کرد که نشان از آن می‌داد که برخلاف نقدهای رایج که پایین آمدن کیفیت زندگی در محله خوب‌بخت را زیر سوال می‌برند، به پایین آمدن کمیت زندگی در این محله، پس از اجرای طرح اشاره داشت. او گفت که در سال ۱۳۹۰ تعداد واحدهای مسکونی به نسبت سال ۱۳۸۵، ۷ هزار واحد کمتر شده از ۲۳ هزار به ۱۵ هزار رسیده که از اینها ۱۱ هزار خانوار در یک اتاق زندگی می‌کنند. در این محله در یک اتاق زندگی می‌کنند. این آمار البته توسط یکی از شرکت‌کنندگان که در جریان طراحی طرح منظر محله خوب‌بخت نقش داشته، تکذیب شد. منصوری که به شدت گلابه‌مند به نظر می‌رسید، طرح این سوال را در دقیقه ۹۰ ناجوانمردانه خواند. البته حق هم با او بود. دانشجویی که این سوال را مطرح کرده بود هم حق داشت؛ مثل خیلی دیگر که منتظر بودند که فارغ از بحث‌های نظری درباره کلیات، کمی هم روی زمین، از مصادیق بگویند بشنوند. البته همین بحث‌های نظری و کلیات هم بسیار جذاب و داغ بودند، اما چیزی از «خوب‌بخت» نداشتند؛ محله‌ای که قرار بود نمونه‌ای از طرحی بزرگ شود که می‌خواست نقشه اجتماعی و اقتصادی تهران را عوض کند، اما بیش از هر چیز نمادی از یک تجربه شکست خورده لقب گرفت. ■



گزارشی از مسگرآباد، منتهی‌الیه جنوب شرقی تهران

## مرغ یا شتر مرغ...

شیوا نظر آهاری

جدیدترین محله شهر تهران اعلام شده است. مسگرآباد که یکی از قدیمی‌ترین محلات تهران است به گفته ساکنانش بیش از ۳۰۰ سال قدمت دارد و سابقه آن به زمان کریم‌خان زند برمی‌گردد، یعنی به دوره‌ای که شماری از کردهای کرمانشاه از سرزمین‌شان تبعید شده و نهایتاً در این منطقه ساکن شدند، ساکنانی که نام فامیل اغلب آنان «کلهر» است و می‌گویند با معاون رئیس‌جمهور سابق فامیل بوده‌اند، اما او کوچک‌ترین قدمی برای آبادانی این محله برنداشته است. با وجود قدمت این محله و واقع شدن آن در نزدیکی شهرک مسعودیه که ساکنانش معتقدند قسمتی از محله مسگرآباد بوده و بعدتر جدا شده است، در این محله هیچ نشانی از شهری بودن وجود ندارد.

کوچه‌های خاکی که هرگز رنگ آسفالت را به خود ندیده‌اند، نبود مدرسه و وجود برخی از صنایع مانند آبکاری و صافکاری و نجاری و... مسگرآباد را به معنای کامل به یک روستا تبدیل کرده است؛ روستایی که قرار است جزئی از شهر باشد، اما مردم آن هنوز نمی‌دانند مشکلاتشان را باید به عنوان روستانشین حل کنند یا به شهرداری بروند و خواهان امکانات شهری شوند.

مرد جوانی که در کابینت‌سازی کار می‌کند، می‌گوید: «با وجود اینکه قدمت اینجا بسیار بیشتر از شهرک مسعودیه است، اما هیچ امکاناتی ندارد. نه فضای سبز داریم نه فضای فرهنگی و تفریحی.» وی با اشاره به فرزند کوچکش می‌گوید: «اینجا مدرسه هم نداریم، و نزدیک‌ترین مدرسه در شهرک مسعودیه است که حدود یک کیلومتر با اینجا فاصله دارد و رفت و آمد به آنجا به‌خصوص برای بچه‌های کوچک‌تر و دبستانی‌ها سخت است.»

وی که خودش مربی بدنسازی است می‌گوید: برای تمرین باید به شهرک مسعودیه بروم. او بزرگ‌ترین مشکل این منطقه را معضل

بافت‌های فرسوده شهری همواره از مشکلات و معضلات اساسی مدیریت شهری به شمار رفته و موضوعی است که در سال‌های اخیر و خصوصاً در نیمه اول دهه هشتاد پس از زلزله بم مورد توجه مسئولان شهری قرار گرفته. طبق معیارهای طرح ساماندهی تهران، شاخصه‌های فرسودگی در محلات عبارتند از: قدمت بیش از اندازه ساختمان‌ها، عدم دسترسی مناسب و نبود تجهیزات و تأسیسات شهری مناسب. در طرح جامع جدید تهران در سال ۱۳۸۵ محدوده‌هایی مشخص شده است که به سبب ناکارآمدی و کمبود زیرساخت‌ها و تأسیسات شهری، کم‌دوامی ساخت‌وسازها و کیفیت پایین محیط زندگی به عنوان بافت فرسوده شهری شناسایی شده‌اند. پس از زلزله بم و ضرورت توجه به بافت‌های فرسوده، نوسازی شهری به عنوان فرایندی که از طریق آن بتوان محیط شهری را دچار تغییر و تحول کرد در دستور کار مسئولان قرار گرفت.

مواردی چون متفاوت بودن سبک زندگی در بافت‌های فرسوده نسبت به سبک زندگی مدرن شهری، بالا بودن میزان فقر، بیکاری، انواع جرائم به‌خصوص اعتیاد و پخش مواد مخدر، بروز درگیری‌های محله‌ای، ناامنی و بزهکاری، وجود مسکن ارزان‌قیمت به سبب نبود زیرساخت‌ها، تأسیسات و تجهیزات مناسب شهری، بالا بودن میزان مشاغل خانگی و... نشان‌دهنده وجود معیارهای اجتماعی برای تشخیص بافت‌های فرسوده و به دنبال آن تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی درباره آن است.

در شرقی‌ترین نقطه جنوب تهران، چسبیده به شهرک مسعودیه، روستایی است که به‌تازگی جدیدترین محله تهران لقب گرفته. در روزهای ابتدایی آذرماه، قائم مقام شهردار منطقه ۱۵ اعلام کرد که مسگرآباد به عنوان بیست و یکمین محله شهرداری منطقه ۱۵،



می تواند تفرجگاه شود اما هنوز این طرح اجرایی نشده است.» امام جماعت محل تلاش می کند تا هیچ نکته‌ای را ناگفته باقی نگذارد. می گوید قول بدهید حرف‌های ما را تقطیع نکنید و آنها را کامل چاپ کنید. از او آدرس می گیرم برای اینکه چند نسخه از مجله را بعد از چاپ برایشان بفرستم تا او مجله‌ها را به سایر اهالی مسگرآباد برساند.

ساعت از یک ظهر گذشته است. آفتاب تنبل پاییز سوز سرما را در کوچه‌پس‌کوچه‌های خاکی و سنگی ده کم کرده، آسمان صاف و آبی‌رنگ است. می توانی عمیق نفس بکشی و خاطرت جمع باشد که اثری از آلودگی در هوا نیست. حاج تقی معتمد مسجد می گوید: «می دانی مسأله ما عین همان مثل مرغ و شتر مرغ است، نمی دانیم

بالاخره روستایی هستیم یا شهری.»

از کوچه‌های خاکی و پله‌پله، از سراسنایی و سر بالای رد می شویم تا دوباره برسیم به ماشین و عزم برگشتن کنیم. ده را که پشت سر می گذاریم دیگر آسمان آبی نیست. خانه‌های روستایی و تپه‌های مسگرآباد زود از نظر ناپدید می شوند. آنچه می ماند آسمان سیاه تهران است و مسأله حل نشده «مرغ یا شتر مرغ».

اینجا همه زمین‌ها بزرگ است. برای هیچ کس مشکلی پیش نمی آید اگر برای تعریض، چند متر از زمینش جزء کوچه یا خیابان شود و این امر ضرر چندانی به مردم وارد نمی کند. ما می خواهیم برای هر کس به اندازه زمینی که دارد نوسازی انجام شود.»

وی ادامه می دهد: «تا به حال اراده جدی در سطح شهرداری منطقه وجود نداشته، طرح تفصیلی اینجا هم تهیه شده است. اما هیچ وقت وارد مسائل اجرایی نشده‌اند.» این روحانی اضافه می کند: «بعضی مشکلات مثل آب ظاهراً دارد حل می شود. اما از نظر فضای آموزشی، تفریحی و فرهنگی اینجا هیچ امکاناتی ندارد. تنها یک سالن ورزشی درست کرده‌اند که آن هم از زمین‌های خود ساکنان بوده اما هنوز به بهره‌برداری نرسیده است.»

او هم چنین در مورد مسأله امنیت این محله می گوید: «الان اینجا تبدیل شده به یکسری کارگاه‌های بدون مجوز خطر آفرین که اصلاً معلوم نیست داخل آنها چه می گذرد و چه چیزی تولید می شود. همین مسأله تولید ناامنی کرده. نامعلوم بودن محدوده اینجا نامنی ایجاد کرده. یک مدرسه در این محله وجود ندارد. ما بارها با آموزش و پرورش مکاتبه کرده‌ایم اما هنوز جواب نگرفته‌ایم.»

او با اشاره به اینکه محله مسگرآباد همچنان بین شهر و روستا بلاتکلیف است، می گوید: «هنوز هیچ چیز شفافی را مطرح نکرده‌اند. اگر اینجا شهر است باید برای دامداری‌ها تصمیم گرفته شود.»

او می گوید: «دامنه‌های مسگرآباد قرار بوده تفرجگاه تبدیل شود. اینجا شبیه منطقه سرخه حصار است. هم آب هست. هم پارک جنگلی دارد

با خاک یکسان می شود. و بیش از ۳۰۰ هزار نفر آدم جان خود را از دست می دهند.»

او ادامه می دهد: «الان آمده‌اند یک بیمارستان ساخته‌اند، اما در این بیمارستان که زمینش را از خودمان گرفته‌اند، حتی یکی از ساکنان این محل استخدام نشده است. اول کار برای اینکه زمین را بگیرند، کلی به ما وعده دادند.» می گوید: «ما مردم خیلی نجیبی هستیم. در همین محله کوچک ۵۳ شهید داده‌ایم. به احترام شهیدایمان است که صدایمان در نمی آید و گرنه هر جای دیگری بود تا حالا صدای اعتراض بلند شده بود.»

وقت اذان ظهر است و صدای اذان در کوچه‌های ده می پیچد. مردان و زنان با سرعت از کنارمان عبور می کنند تا خودشان را به نماز جماعت برسانند. پیرمرد همراه ما هم وارد مسجد می شود و از امام جماعت و شوراباری ده وقت می گیرد تا با آنها صحبت کنیم. خودش می گوید: «آنها بیشتر در جریان همه چیز هستند.»

روبه‌روی مسجد یک غذاخوری کوچک هست که بوی غذایی به وقت ظهر، کل محوطه را برداشته. قیمت‌ها برای ما که از دل تهران به اینجا آمده‌ایم کمی باورنکردنی است. گران‌ترین غذا ۶۵۰۰ است و بقیه غذاها ۴۵۰۰ تومان قیمت خورده. در محوطه جلوی مسجد که حالا چند نفر دیگر هم به جمعمان اضافه شده‌اند منتظر پایان یافتن نماز می شویم. از مرد درشت‌هیکلی که حالا به جمع ما پیوسته می پرسیم: اینجا وضعیت اقلیت‌های مذهبی چگونه است؟ و او پاسخ می گوید: «اینجا همه همدیگر را می شناسند، همه شیعه هستند و اصلاً غریبه را راه نمی دهند. این افغان‌هایی هم که آمده‌اند، بیشترشان در همین کارگاه‌ها مشغول کارند. در شهر که با پول کم و این تعداد بچه به آنها خانه نمی دهند.»

اهالی که تک‌تک از مسجد خارج می شوند، به دفتر مسجد راهنمایی می شوم. دفتر مسجد به هم ریخته است، انگار وسط اثاث‌کشی‌اند. امام جماعت به خاطر میز خاک‌گرفته و به هم ریخته و نبودن وسیله پذیرایی عذرخواهی می کند. او که دو سال است در این منطقه ساکن شده، اگرچه نظرات سایر اهالی را تکرار می کند اما بیش از دیگران با بافت فرسوده از جنبه کارشناسی آشنا است. وی می گوید: «اهالی این منطقه با توجه به قدمت ۳۰۰ ساله‌ای که دارد، سعی کردند بافت بومی محلی را حفظ کنند. اینجا مهاجرپذیری‌اش نسبت به سایر محلات تهران کمتر است. به همین دلیل ما بافت شهری نداریم. چند سالی است که این محله به شهرداری منطقه ۱۵ پیوسته ولی از نظر استانداردهای شهری تقریباً ۹۵ درصد بافت آن فرسوده است، تقریباً همه خیابان‌ها و کوچه‌ها فرسوده‌اند.»

او می گوید: «اهالی محل اتفاق نظر دارند که باید تغییر و تحولات شهری در اینجا اتفاق بیفتد.» از او می پرسیم: با توجه به مشکلاتی که اجرای طرح نوسازی در محلاتی مثل شهید خوب‌بخت و نواب ایجاد کرده، فکر نمی‌کنند که پس از این اتفاق هم مشکلات جدیدی به وجود خواهد آمد و بافت محلی و سنتی محله کاملاً از بین خواهد رفت؟ می گوید: «اما نمی‌خواهیم از اینجا اتوبان و بزرگراه رد شود. اما برای خیابان‌ها می‌شود نقشه‌های مهندسی طراحی کرد.

«آب» می‌داند و می‌گوید: «اما اینجا آب نداریم. یعنی لوله‌کشی داریم اما آب معمولاً قطع است. یک روز هست و یک روز نیست. اگر آب بیاید با خودش آبادانی می‌آورد. بنویسید بزرگ‌ترین مشکل ما آب است که باید آن را برطرف کنند.»

یکی دیگر از مشکلات و اعتراضات ساکنان محلی، وجود صنایع مزاحم و آلودگی آنها است. در خیابان‌های اصلی این محله، بیشتر مغازه‌ها صنعتی‌اند. محلی‌ها می‌گویند این ده دارد به شهرک صنعتی تبدیل می‌شود. بعضی‌ها خودشان در تهران زندگی می‌کنند و مغازه‌هایشان را به صنایع اجاره داده‌اند؛ صنایعی که همه آلودگی‌هایشان به ساکنان محل می‌رسد.

پیرمردهای محل دل‌پروردتری دارند، آنها که چندین نسل در همین ده ساکن بوده و تغییرات زیادی دیده‌اند، از روند تغییر و تحولات چندان راضی نیستند. یکی از این ریش‌سفیدان که برای نشان دادن قدیمی‌ترین خانه‌ها و مکان‌های ده همراهمان شده بود، گفت: «قبلاً اینجا قنات داشتیم. قنات که خشک شد، آمدند چاه زدند. آن هم خشک شد. الان یک مخزن آورده‌اند گذاشته‌اند که آب اهالی تأمین شود. آن هم فقط برای ما نیست. برای همه محله‌های اطراف است.» و با کمی عصبانیت ادامه می‌دهد: «ارک و پوست‌کنده بگویم ما صاحب نداریم. قبلاً زیر نظر فرمانداری بودیم، اما الان می‌گویند زیر نظر شهرداری هستیم. شهرداری هم می‌گوید شما زمین‌خواری کرده‌اید. درحالی‌که همه اجداد ما اینجا ساکن بوده‌اند و کل این منطقه را آن موقع از حکومت وقت خریده‌اند. سند مادری اینجا یک سرش به قصر فیروزه، یک سرش به دولت‌آباد و کوه خاتون و سر دیگرش به نهر فرهاد در جاده غنی‌آباد می‌رسد. یعنی همه این زمین‌ها ملک خودمان بوده است. اما حالا دیگر سند تفکیکی به ما نمی‌دهند. یعنی خانه‌های ما سند اعیان دارد که برای بنا داده‌اند اما سند عرصه که برای زمین است نداریم.»

به گفته اهالی کمتر از ده سال است که گاز به این محله رسیده و قبل از آن سوخت مردم از فضولات گوسفندان تأمین می‌شده. با راهنمایی و همراهی پیرمردهای ده، به قلعه‌ای قدیمی می‌رسیم؛ قلعه‌ای با دیوارهای کاه‌گلی و در قدیمی چوبی کلون‌دار، در را یک جوان افغان باز می‌کند. به گفته محلی‌ها افغان‌ها چند سالی است به این منطقه آمده‌اند و با توجه به قیمت پایین خانه‌های این منطقه، در همین جا ساکن شده و مشغول به کارند. در که باز می‌شود هیچ نشانی از یک قلعه وجود ندارد. فقط یک حیاط خرابه وجود دارد. با یک اتاقک در گوشه حیاط که ظاهراً خانواده جوان افغان در آن زندگی می‌کنند. با وجود فرسودگی و کهنگی، انگار زندگی در همین خشت و گل‌ها جریان دارد. می‌گویند قدیم‌ها همه اهالی ده در همین قلعه و اطرافش زندگی می‌کردند. قلعه‌ای که حالا از آن تنها یک خرابه بر جا مانده است.

پیرمرد می‌گوید: «همه این آبادانی‌هایی که الان می‌بینید حاصل زحمات خود ما است. خودمان این خیابان‌ها را آسفالت کردیم و خانه‌هایمان را ساختیم. اما هیچ‌کدام براساس اصول مهندسی نبوده. خودمان تیر آهن زده و آجر گذاشته‌ایم. اگر این‌طور که می‌گویند مسگرآباد روی خط زلزله باشد، با یک زلزله ۴ ریشتری کل اینجا



تصویر شهر-مسگر آباد تهران

## زیر پونس پایتخت

امیر جدیدی





## کدام شهر، کدام حافظه



ناصر فکوهی

از منظر انسان‌شناسی شهری و معماری، بحث اساسی درباره یادمان‌ها یا مکان‌های حافظه، نقشی است که این فضاها در ایجاد و تقویت، یا برعکس در تخریب و تضعیف هویت‌های جمعی بازی می‌کنند. چنین نگاهی را پیش و بیش از هر چیز باید در انسان‌شناسی و درک اجتماعی فرایندی ردیابی کرد که تلاش می‌کند کالبد فردی-زیستی را به کالبد جمعی-فرهنگی تبدیل کند. منشاء این امر از یک واقعیت آغازین که در انسان‌شناسی شناخت بر آن تاکید می‌شود، قابل پیگیری است: شناخت انسان (Human Cognition) از جهان بیرون به مثابه «هاویه»ای (Chaos) است که برای دستگاه حسی-عصبی او غیرقابل درک است. ادراک صرفاً می‌تواند از خلال فرایند گذار از برداشت‌های حسی (Sen- sory Perspection)، بازشناسی آنها در نظام‌های طبقه‌بندی‌کننده (Classification) و رده‌شناختی (Taxonomic) و زبانی در مغز انجام بگیرد که خاصیت تقلیل‌دهنده دارند. به عبارت دیگر، بیشماری و غیرقابل درک بودن واقعیت‌های بیرونی پیامدی جز ناتوانی انسان از «نام‌گذاری» (Naming) آنها و در نتیجه درک و بازنمایی (Representation) آنها در دستگاه فکری خود ندارد. اما می‌توان گفت درک واقعیت‌های بیرونی صرفاً می‌تواند از این طریق انجام بگیرد: استفاده از نظام‌هایی گسترده‌تر از زبان یعنی همان نام‌گذاری و تقلیل چیزهایی بی‌شمار به رده‌هایی محدود از موجودیت‌ها از خلال شبکه گسترده اما محدودی از نمادها و نشانه‌ها و سرانجام از خلال شبکه‌ای از تابوها (ممنوعیت‌ها) و توتم‌ها (تعلق‌ها)ی حسی (دیداری، شنیداری، بساوی و غیره). آنچه یادمان می‌نامیم، در تقاطعی معناشناختی در یک زمان-فضا (Time-Space)ی برساخته شده (Constructed) بر اساس

فرایند شناختی پیش‌گفته، زایش می‌یابد و هدف از آن استفاده از روندهای تقلیل‌دهنده واقعیت‌های بیرونی برای ادراک‌پذیر کردن آنها و از این طریق ایجاد «زبان»ی مشترک برای ساختن «هویت»ی یکسان و یکدست است که در جهان طبیعی و هاویهوار وجود خارجی ندارد. بدن یا کالبد فردی-زیستی هر انسانی، تنها هویت «واقعا واقعی» او را تشکیل می‌دهد که نمی‌تواند جز به صورت مکانیکی و آن هم موقت حتی با یک بدن دیگر، پیوند بخورد. اما زمانی که از پیوندهای کالبدی و هویتی سخن می‌گوییم، زمانی که از جامعه، فرهنگ، گذشته، آینده، تاریخ، سرنوشت مشترک، ملت، قومیت، عقیده و حتی از سلاقی و اندیشه زیباشناسانه مشترک سخن می‌گوییم، چگونه می‌توانیم ما به ازای کالبدی (بدنی) آنها را تعیین کنیم؟ اینجا است که حجم و فضا که در اینجا با عنوان دقیق‌تر زمان-فضا از آنها یاد می‌کنیم، به یاری یکدیگر به سر می‌برند، نوعی انسجام معناشناسانه به وجود آورند. حجم و فضا بدل به نقطه‌ای می‌شوند که باید به گونه‌ای یکسان یا تقریباً یکسان در بدن‌های فردی، «تفسیر» و «ادراک» شوند تا به بازنمایی‌های نسبتاً یکسانی منجر شده و در نهایت هویت‌های جمعی‌ای را ایجاد کنند که بر اساس مضمون و هدف مشخصی که دارند، بتوانند پایداری کمتر یا بیشتری داشته باشند و به نظام‌های کنشی و ذهنی متفاوت بیانجامند.

مکان‌های حافظه یا یادمان‌ها، چنین مکان‌هایی با چنین کارکرد و ادعایی هستند. اما دقیقاً تمام انتقادات موجود از این امر نیز از همین جا شروع می‌شود. آنچه مکان حافظه را می‌سازد اراده معطوف به قدرت است که تمایل دارد روایت‌های گوناگون حافظه

از گذشته و روابط گوناگون حسی را که به تعداد افراد، متفاوتند به روایتی «واحد» بدل کند که بالطبع غیرواقعی است و چاره‌ای جز این ندارد که کمابیش هژمونیک باشد. پس هر مکان حافظه‌ای در خود این امکان و احتمال قوی را دارد که از یک هژمونی برخاسته باشد و از پشتیبانی نهاد یا قدرتی برخوردار باشد که در پی ایجاد حافظه‌ای واحد است. حافظه‌ای که بی‌شک برای ساختن جامعه به آن نیاز است زیرا بدون انسجام اجتماعی بر اساس زبان و باورها و ارزش‌هایی کمابیش نزدیک به یکدیگر، هیچ جامعه‌ای امکان حیات نخواهد داشت. در عین حال نمی‌توان این نکته را نادیده گرفت که هر گونه کالبد جمعی به ناچار نه‌تنها خاصیت تقلیل‌دهنده دارد بلکه در عین حال که کالبدی جمعی یا روایتی واحد و «دقیق» ایجاد می‌کند، احتمال روایت‌ها و تفسیرهای بی‌شمار و از همه مهم‌تر احتمال زیباشناسی «ابهام» را در برابر «دقت» از میان می‌برد و بدن فردی را محکوم به سر فرو آوردن در برابر خویش می‌کند. این همان جنبه «ازخودبیگانه‌کننده» و «دست‌کاری‌کننده» (Manipulation)ی است که همواره می‌توان خطر آن را در هر گونه یادمانی مشاهده کرد.

در نهایت یادمان اگر در فرایند مناسکی شدن (Ritualization) فرورفته و در همان فرایند تفسیر و تعبیر شود، ممکن است شانس بیشتری به رهایی بدن فردی بدهد؛ شانس که به نوع دیگری می‌توان آن را با گریز یادمان از نظام‌های ایستا در فرایند ساخت و موجودیتش به سوی نظام‌های پویا نیز یافت. پویایی، حرکت و پرهیز از دقت به معنایی که فوتوریست‌ها (Futurists) با استفاده از پدیده سرعت بر آن تاکید داشتند و نیز سوررئالیست‌ها (écriture automatique) با فرویدیسیم هنری و «نوشتار خودکار»

یا با «اشیاء [هنری] آماده» (Ready Made) به سبک من ری (Man Ray) یا مارسل دوشان (Marcel Duchamps) به آن پایبند بودند، می‌تواند راهی باشد برای آزادی‌بخشی به پدیده یادمان که این بار نه در وحدت خود بلکه در تکثر خود، نه در تجسم سخت خود بلکه در مادیت یافتن انعطاف‌پذیر خود، به شکل‌گیری هویت‌های جمعی در قالب‌های مدرن، یعنی به بروز اشکال ادراکی مبهم و تفسیرپذیر در آزادی از نوع ادبی آن، در تعبیر بارتی از مفهوم ادبیات، امکان وجود می‌دهد. برای ایجاد چنین امکانی، البته آزادی حداکثری در خلاقیت، اندیشیدن و بیان اندیشه در زبانی رهایی‌یافته از ایدئولوژی‌های هژمونیک و بسته ضرورتی مطلق دارد که شاید تضادی آشتی‌ناپذیر با اراده معطوف به قدرت و تمایل به نظم‌بخشی به روابط حسی داشته باشد. چاره شاید در جایگزین کردن نگاه هنری در معنای زیباشناسانه آن به جای نگاه سیاسی در معنای تقلیل‌دهنده آن باشد. چاره‌ای کمابیش آرمانشهرگرایانه اما نه لزوماً ناممکن. قرن‌ها پیش شارل فوریه (Charles Fourier)، فالانستر (Phalanstère) یا آرمانشهر خود را در تصویری رویایی از هماهنگی میان انسان‌ها در ذهن خویش بر پا کرد: نظمی انسانی شده در هارمونی به گونه‌ای که نت‌های موسیقی در کنار یکدیگر می‌نشینند. اما پرسش اصلی این است که اگر همچون موتزارت بر آن باشیم که «موسیقی نه درون نت‌ها بلکه در سکوت میان آنها نهفته است»، در این صورت، سکوت، خلأ، نبود معنا و ابهام مورد نظر (و نیاز) خود را برای رسیدن به آرمانشهری آکنده از نبود قدرت و وجود زیبایی در غایت ممکن، باید در کدام شهر و کدام یادمان شهری بجوییم؟ ■



علی نوذپور

آیا محتسب همان شهردار امروزی است؟

## آئین شهرداری

کسبه و کارهای نظیر اینهاست. در واقع، یکی از واجبات دینی، یعنی «امر به معروف و نهی از منکر، است که از صورت فردی خارج شده و به صورت اجتماعی درآمده است». (همان: ۳۱ و ۳۲) امام محمد غزالی در «احیاء علوم الدین» حسبت را هر منکری که در حال موجود بود و محتسب را بی‌تجسس ظاهر شود و ناروایی آن بی‌اجتهاد معلوم باشد، تعریف کرده است. (همان: ۱۶)

ابوالحسن ماوردی در «الاحکام السیاسیه» گفته است: «محتسب باید مردم را از موارد شک و مظان تهمت باز دارد ... اما از منهیات آنچه نشده باشد نباید تجسس کند یا پرده‌داری نماید». (همان: ۱۴) در واقع، امر حسبت یعنی انجام امر به معروف و نهی از منکر.

ابن اخوه، معروف و نهی از منکر را در سه زمینه متعلق به خدا، به ناس و خدا و ناس می‌داند؛ به این شکل:

۱- نهی از منکر در مورد خدا را سه قسم می‌داند؛ آن قسمت‌هایی که مربوط به عبادات، منهیات و معاملات می‌شود. «عبادات مانند آنکه کسی با وضع نماز به عمد مخالفت کند یا اوصاف معین آن را تغییر دهد ... به محتسب است که آن نهی و مرتکب را تأدیب کند مگر آنکه عمل آن کس به پیروی از امامی باشد». (همان: ۶۴) از دیگر مصادیق معروف متعلق به حق‌الله امور نماز جمعه است؛ هرگاه که ترک شود در وطن مسکون.

۲- معروف مربوط به حق‌الناس به دو دسته تقسیم می‌شود: الف: معروف مربوط به حق‌الناس عام مانند بی‌آب بودن شهر یا

تبیین ساختار و وظایف مدیریت شهری در کشور بدون اطلاع و آگاهی از پیشینه موضوع در فرهنگ و تمدن اسلامی، اگر نگوییم محال است، می‌توان ادعا کرد که بسیار مشکل خواهد بود. از این رو در این مقاله سعی شده است با توجه به کتاب «آئین شهرداری در قرن هفتم» نوشته ابن اخوه و سایر منابع در اختیار، مدیریت شهری در این قرن تعریف و تبیین شود و جایگاه آن در حکومت، رابطه آن با مسئولان حکومتی در شهر، وظایف شهرداری، شرایط احراز سمت محتسب (شهردار)، رابطه مدیریت شهر و حقوق شهروندی و ضوابط و مقررات معماری و شهرسازی ... تحلیل شود.

بی‌شک می‌شد این مقاله را با تفصیل بیشتری نگاشت لیکن فرمایش امام علی (ع) که فرمود: «خیرُ الکلام ما قَلَّ و دَلَّ» در تنظیم این مقاله رعایت شد.

### الف) تعریف حسبت (شهرداری)

در دایره‌المعارف فارسی آمده است: «احتساب یا حسبه نگاهداری نظم اجتماع اسلامی در معاملات و مدافعات و جلوگیری مردم از تخطی به حدود و حقوق یکدیگر. دیوان احتساب یا حسبه در بلاد اسلامی قدیم کارهایی انجام می‌داده که اکنون در اختیار ادارات شهرداری و شهربانی و دادگستری است». (ابن‌اخوه، ۱۳۶۰، صفحه ۲۵)

«حسبت» در اصطلاح اداری اسلامی رسیدگی به کار بازار و خیابان و خرید و فروش و جلوگیری از کلاهبرداری‌ها و تعلیمات

عکس: محمدرضا سمعی | نقاشی دیواری تهران قدیم، خیابان ناصرخسرو (منبع: Panoramio)



ویرانی حصار آن یا اینکه ابن‌السبیل به شهر درآمد و مردم او را کمک مالی نکنند

ب: معروف مربوط به حق ناس خاص مانند حقوق معوقه و دیون معوقه

۳- «معروف مشترک بین حق‌الناس و حق‌الله چون مواخذه اولیای مجردان درباره ازدواج با زنان و نیز الزام زنان به نگه داشتن عده به هنگام طلاق.» (همان: ۱۴)

#### ب) منابع و مآخذ در امور حسبت

کتاب‌های فقهی که در زمینه مسائل اجتماعی و سیاسی نوشته می‌شدند یا «کتاب الحسبه» نامیده می‌شدند یا «احکام السلطانیه». کتب حسبه و احکام السلطانیه در واقع همان فقه سیاسی اسلام است ولی مولفین معمولاً کتابشان را طبق مذهب و مکتب فقهی که خود بیرون می‌کردند، می‌نوشتند. از فقهای شیعه در کتاب «دروس» مبحث حسبه را با همان نام و عنوان بحث کرده است. اما فقهای دیگر معمولاً آن را تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر مورد بحث قرار داده‌اند. (ابولفضل شکوری، ۱۳۶۱: ۳۱) از فقها و علمای شیعه کتابی به نام «احکام السلطانیه» تالیف شده است. آنها فقه سیاسی را در فقه عمومی بیان کرده‌اند. از کتاب‌هایی که تحت عنوان «احکام السلطانیه» نوشته شده‌اند می‌توان کتاب «الاحکام السلطانیه و الولایات الدنیه» نوشته ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب ماوردی را نام برد. این کتاب در قرن پنجم هجری نوشته شده است و نویسنده آن ماوردی از فقهای اهل سنت است و در آن کتاب آرای مذاهب چهارگانه فقها (حنفی، حنبلی، شافعی و مالکی) در زمینه مسائل سیاسی و احکام حکومتی اسلام را به تشریح آورده است. این کتاب در بیروت تجدید چاپ شده است. یکی دیگر از این کتاب‌ها، کتاب «الاحکام السلطانیه» نوشته ابوالمعالی از فقهای اهل سنت است.» (همان: ۳۲)

از جمله کتاب‌های دیگری که در موضوع حسبه به‌طور مستقل و جداگانه نوشته شده‌اند، کتب ذیل را می‌توان نام برد: «الحسبه فی الاسلام» تالیف ابراهیم وسوقی الشهادی چاپ قاهره، «الحسبه فی الاسلام» تالیف ابن تیمیه، «الحسبه و المحتسب» تالیف نقولا زیاده چاپ بیروت.

#### ۱- جایگاه محتسب در حکومت

ابن خلدون پیدایش حسبت را در شهرهای کشورهای اسلامی از زمانی می‌داند که وظیفه سلطان از خلافت جدا شد و سلطان در امور سیاسی کشور به‌طور عموم نظارت و مراقبت می‌کرد و حسبت به صورت یک منصب و پایگاه مستقل درآمد. (ابن‌آخوه، ۱۳۶۰: ۲۱) در کتاب «اصناف در عصر عباسی» از جمله عوامل ایجاد حسبه، ضرورت محدودسازی قدرت اقتصادی و اصناف توسط دولت ذکر شده است. (صباح ابراهیم سعید الشیخلی، ۱۳۶۲: ۱۲۵) در این کتاب آمده است که به مرور نظارت محتسب بر اصناف شدت یافت و دخالت دولت در امور اصناف

شهر بیشتر شد به‌گونه‌ای که سلطان حق یافت که شیوخ اصناف را بگمارد و یا برکنار نماید. (همان: ۱۲۰)

در کتاب «مقدمه نهایی الرقبه فی احکام الحسبه» نوشته سید باز العزینی آمده است که در قرن ششم هجری در بسیاری از سرزمین‌های اسلامی، کشاکش‌های مذهبی میان اهل سنت و شیعه راه یافته بود و جنگ‌های صلیبی هم برخاسته بود و بیم آن می‌رفت که اهل ذمه در بلاد اسلامی به صلیبیان یاری کنند، خاصه که بیشتر صاحبان حرف و صنایع از اهل ذمه بودند و آنچه در اینجا قابل توجه است این است که امور و حرکات باطنیه در جزو وظایف محتسب بود و این امر ایجاب می‌کرد که اصل حسبت و پیدایی آن در دولت اسلامی مورد بحث قرار گیرد. (ابن‌آخوه، ۱۳۶۰: ۲۴ و ۲۵)

در واقع وظایف محتسب مرتبط با دلایل موجهه آن به دو بخش عمده قابل تقسیم است:

– اجرای دستورات و احکام شرعی در مورد حرف و پیشه‌ها که مورد علاقه تامّ علمای دین بود.

– حفظ منافع مالی دولت در بازار (همان: ۳۷)

#### ۲- موقعیت و جایگاه محتسب در نظام مدیریت شهر

محتسب در قرن هفتم هجری با سایر مدیران شهر نیز دارای روابطی بود که شناخت این عناصر و نیز تبیین ارتباطات این عناصر با یکدیگر، ساختار مدیریت شهری در این دوره را روشن می‌سازد. در ادوار مختلف و در زمینه‌های مختلف تقسیم وظایف مالی، قضایی و اداری و انتظامی بین مسئولان مختلف شهر تفاوت‌هایی داشته است. چنانکه در عهد صفوی داروغه دارای وظایف انتظامی، کلاتر و وظیفه جمع‌آوری مالیات از اصناف و محتسب صرفاً بر صحت اجرای احکام شرعی و عرفی در زمینه رفتارهای کسبه و پیشه‌وران نظارت داشته است. (همان: ۵۱ و ۵۰) محتسب با قاضی، امیر و کاردان از مهم‌ترین مدیران شهری در این عهد به شمار می‌روند.

#### ۱-۲- محتسب و قاضی

برای اینکه به نحوه ارتباط قاضی و محتسب پی ببریم و تفاوت وظایف آنها را دریابیم؛ قبل از آن به تفاوت موضوع وظایف آنها باید پرداخت. این تفاوت‌ها عبارتند از:

۱-۱-۲. محتسب می‌تواند در امور مربوط به امر به معروف و نهی از منکر تفحص کند، اگر چه شکایتی در میان نباشد، ولی قاضی جز به وجود مدعی شاکی نمی‌تواند اقدام کند.

۲-۱-۲. مامور حسبت را سلطه‌ای است که به موجب آن بر نگهبانان در آنچه مربوط به منکرات باشد نظارت دارد و قاضی را این سلطه نیست.

۳-۱-۲. حسبت بر پایه ترس نهاده شده و استفاده محتسب از سلطه و درشتی، تعدی و تجاوز از منصب نیست.

۴-۱-۲. وظیفه محتسب تفحص درباره منکرات ظاهر و ممانعت از آنهاست و نیز تفحص درباره ترک نیکوی ظاهر و برپا داشتن آن است و این امر تنها وظیفه محتسب است.

۵-۱-۲. وظیفه قاضی رسیدگی به دعواهایی است که در ظواهر منکرات دیده نمی‌شود مانند عقد و فرض و فسخ و کِسوه (خرج پوشاک).

۶-۱-۲. حسبت منحصر به حقوقی است که بدان اقرار شود. اما در صورت انکار اقامه دلیل و گواهان لازم است که از وظایف قاضی است.

۷-۱-۲. محتسب اموری را که از لحاظ تعمیم و سهولت اغراض، قاضی از انجام دادن آنها احتراز می‌جُست، انجام می‌داد و به این ترتیب به منصب قضا نیز خدمت می‌کرد. (همان: ۲۱)

۸-۱-۲. محتسب وظیفه داشت متهم را وادارد که به حکم قاضی گردن نهد و در غیر این صورت وی را تعزیر کند.

۹-۱-۲. اگر قاضی در انجام وظیفه‌اش قصور می‌ورزید و از رسیدگی به کار مدعیان ابا می‌کرد و یا خشم ورزیده و افراد را دشنام داده و یا کینه می‌ورزید، محتسب وظیفه داشت که قاضی را پند و اندرز دهد. (همان: ۲۳۰)

«ابراهیم بن بطی – که حسبت دو جانب بغداد را بر عهده داشت – بر در خانه ابوعمر و بن حَمَار که قاضی القضا‏ت بود بگذشت و گروهی را دید که بر در نشستند و منتظر ابوعمر و هستند تا بر داوری بنشینند و آفتاب دمیده و هوا را گرم کرده بود. ابراهیم، حاجب خود را فراخواند و گفت: قاضی را بگو که مردم بر در، زیر گرمای آفتاب، نشسته و از انتظار در رنجند. یا به محاکمه بنشین یا آنکه عذر خود را برگو تا بازگردند.» (همان: ۲۳۰ و ۲۲۹)

۱۰-۱-۲. محتسب وظیفه رسیدگی به منکرات آشکار را بر عهده دارد، چون بخش (کم دادن حق کسی)، کم‌فروشی در پیمان‏ه یا وزن یا غش یا تدلیس در کالا یا بها یا تاخیر وام در صورت تمکن وامدار و لذا در کلیّت رسیدگی به حقوق آدمیان با وظایف قاضی مشابهت دارد.

۱۱-۱-۲. مورد دوم مشابهت وظایف قاضی و محتسب در این است که «محتسب مدّعی علیه را آنگاه که اقرار به تعدّی می‌کند و توانایی بازگرداندن حقّ مدّعی را داشته باشد به ایفای حق مجبور کند زیرا تاخیر در این امر ناروا تعدی است.» (همان: ۵۰)

#### ۲-۲- محتسب و امید

محتسب وظیفه داشت که «در مجالس امیران و کاردانان حاضر شود و آنان را فرمان دهد که به مردم مهربانی و نیکی کنند و احادیثی را که در این باب وارد شده است به ایشان برخواند.» (همان: ۲۳۶)

خواجه نظام‌الملک طوسی در سیاست‌نامه‌اش وظیفه پادشاهان و گماشتگان در مقابل محتسب را قوی داشتن دست او در انجام وظایفش دانسته است. (همان: ۱۹)

#### ۳-۲- محتسب و متطوّع

محتسب توسط سلطان برگزیده می‌شد در حالی که متطوّع وظیفه و حکومتی بر دوش نداشت. این دو عنوان از ۹ جهت با یکدیگر تفاوت داشتند:

۱-۳-۲. حسبت محتسب واجب عینی است به حکم ولایت ولی

حسبت متطوّع واجب کفایی است.

۲-۳-۲. حسبت محتسب از حقوق تصرفی او است و جز بدان نتواند پرداخت، اما حسبت متطوّع عمل نافله است و می‌تواند به کار دیگر بپردازد.

۳-۳-۲. محتسب برای شکایت در باب نهی از منکر گماشته شده؛ به خلاف متطوّع که مرجع شکایت نیست.

۴-۳-۲. محتسب را واجب است که به شکایت شاکی رسیدگی کند و متطوّع چنین وظیفه‌ای ندارد.

۵-۳-۲. محتسب باید در موارد لازم برای نهی از منکر یاران گیرد، زیرا وظیفه او است و وی را به این کار گمارده‌اند و باید بدان توانا باشد اما متطوّع چنین وظیفه‌ای ندارد.

۶-۳-۲. محتسب در مورد منکرات ظاهر می‌تواند تعزیر کند و از حدود تجاوز نکند و متطوّع حق تعزیر ندارد.

۷-۳-۲. محتسب برخلاف متطوّع می‌تواند از بیت‌المال در برابر حسبت خود مقرری بگیرد.

۸-۳-۲. محتسب در امور عرفی نه شرعی اجتهاد ... دارد؛ مانند جاهای نشستن در بازار و تعبیه روزنه‌ها که طبق اجتهاد خود هرچه خواست برقرار می‌کند و متطوّع را چنین حقی نیست. (همان: ۵۲ و ۵۱)

۹-۳-۲. بر محتسب است که منکرات ظاهر را پی‌جویی کند تا بتواند آنها را از میان بردارد و نیز از کارهای نیک‏ی که ترک شده است تفحص کند تا به انجام دادن آن فرمان دهد، اما داوطلب چنین وظیفه‌ای ندارد. (همان: ۱۴ و ۱۳)

#### ۴-۲- محتسب و عریف

از مهم‌ترین دستیاران محتسب محسوب می‌شد. (اسم نویسنده کتاب اصناف در عصر عباسی، سال چاپ: ۱۲۰) عریف در واقع رئیس صنف محسوب می‌شد و «به حل اختلافات و برخوردایی که میان افراد صنف خود پیش می‌آمد، می‌پرداخت و بدون آنکه به اطلاع حاکم برساند، خود داوری می‌کرد. هرگاه میان دو صنف برخوردی روی می‌داد، عریفان آن دو صنف به حل و رفع آن اقدام می‌کردند.» (همان)

عریف در تنظیم کیفیت کارها در رابطه با پیشه‌وران، محتسب را یاری می‌داد. (همان)

#### ۳- شرایط احراز سمت محتسب

شهردار از سوی امام یا نایب وی برای نظارت بر احوال رعیت و بازبینی کارها و مصالح آنان تعیین می‌شد و دارای ویژگی‌های

ذیل بود:

۱-۳. آزاد

۲-۳. بالغ

۳-۳. عاقل

۴-۳. عادل

۵-۳. قادر

۶-۳. مومن به اسلام

۷-۳. مدبّر

۹-۳. قاطعیت و درشتی در دین

۱۰-۳. آشنا به احکام شرع

۱۱-۳. خاص و عام از وی واهمه داشته باشند (ابن‌اخوه، ۱۳۶۰: ۴۹ و ۴۸)

۱۲-۳. گفتار و کردار وی با هم مطابقت داشته باشد

۱۳-۳. در انجام کارها خشنودی خدا را لحاظ کند (همان: ۵۲)

۱۴-۳. رعایت همه سنت‌ها و مستحبات شرعی «مستحب را سند است که آیین رسول خدا (ص) را در مورد کوتاه کردن شارب و پیراستن موی بغل و عانه و گرفتن ناخن و پاکیزگی و کوتاهی جامه و مشک بر خود زدن و همه سنت‌ها و مستحبات شرعی رعایت کند و پیداست که این وظایف علاوه بر فرایض و مستحبات، مراقبه است که باید انجام دهد.» (همان: ۵۳)

۱۵-۳. «از اموال مردم چشم برگیرد و پاکدامن باشد و از کسبه و پیشه‌وران هدیه نپذیرد که رشوه باشد.» (همان: ۵۴)

۱۶-۳. «باید که محتسب در هنگام حسبت نرم‌گفتار و گشاده‌رو و خوشخو باشد؛ چه این روش سبب گرایش دل‌ها و رسیدن به مقصود است.» (همان: ۵۴)

اما واقعیات جامعه آن روز بیانگر آن است که محتسب از ویژگی‌های لازم برای مدیریت شهر برخوردار نبود و شعر شعرای آن دوران بیانگر این موضوع است.

– با محتسبم عیب مگویند که او نیز/ همواره چو ما در طلب عیش مدام است

– ای دل! طریق رندی از محتسب بیاموز/ مست است و در حق او کس این گمان ندارد

– بی‌خبرند زاهدان، نقش بخوان و لا تَقْلُ/ مست ریاست محتسب، باده بخواه و لا تَخَف!

– مفتی شهر ببین که چون لقمهٔ شبهه می‌خورد/ پاردمش دراز باد این حَیْوانِ خوش‌علف

– محتسب، با ساغر رندان شکستن، روز و شب/ بادهٔ سرخ از صراحیِ منقَش می‌زند

– محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد/ قصه ماست که در هر سر بازار بماند

– باده با محتسب شهر نوشی، زنهار/ که خورد باده‌ات و سنگ به جام اندازد

– خدا را، محتسب، ما را به فریاد دف و نی بخش/ که ساز شرع از این افسانه بی‌قانون نخواهد شد

#### ۴- تشکیلات و نحوه کار همکاران محتسب

علاوه بر شخص محتسب که توسط سلطان انتخاب می‌شد، وی برای انجام وظایفش همراهان و یارانی را برمی‌گزید. (نقل از سفرنامه ابن‌خلدون) هنگام حرکت محتسب، به حالت سوار یا پیاده، تعدادی از مأموران، غلامان و یاران او را همراهی می‌کردند زیرا این امر بر احترام و هیبت او می‌افزود

و در گرفتن حق از وامداران وی را یاری می‌داد.

#### ۱-۴- ویژگی‌های همکاران

همکاران محتسب در شهرداری باید پاکدامن، خویشتن‌دار، زیرک و باشهامت باشند و محتسب باید آنان را تربیت و تهذیب کند و به آنان بیاموزد که چگونه نزد او کار کنند و وامداران را چگونه تعقیب کنند و کسی را که نزد وی می‌آورند سبب جلب را به او نگویند تا برای رهایی خود دلیل نیندیشد.

##### ۲-۴- نحوه کار همکاران محتسب

وقتی کسی را جلب می‌کنند نباید دلایل جلب را به او بگویند چون کسی را با ساز و برگ و وسایل کار بطلبند به همان حالتی که او را می‌یابند، جلب کنند و امکان ندهند که از وزنه‌ها چیزی در دکان یا در سر راه بگذارد، و اگر نصرانی ذمی را بی‌زنار یا یهودی را بی‌علامت یافتند او را به همان حال حاضر کنند تا کاردار وی را کیفر دهد. (ابن اخوه، ۱۳۶۰: ۲۳۹)

مأمور قبل از مأموریت باید با محتسب مشورت کند و هنگام رفتن باید با عزم و قوّت نفس باشد و خصم را به سرعت حاضر کند تا بترسد و مرعوب شود اما چون نزد محتسب بیاید نرمی و مهربانی ببیند و به حق گراید. (همان: ۲۳۹)
یاران محتسب باید ملزم به رعایت شرایط مذکور باشند و در صورتی که یکی از آنان رشوه یا هدیه‌ای گیرد، محتسب آن را بازگرداند تا به محتسب بد نبرند و شبهه از او برخیزد و بدین سان احترام محتسب نزد مردم بیشتر شده و از طعن مردم مصون‌تر شود چرا که بیشتر تهمت‌ها به دستگاه شهرداری از طریق کارکنان صورت می‌پذیرد. (همان: ۵۴)

مأموران بی‌اجازه محتسب حق هیچ‌گونه اقدامی ندارند و «هرگاه محتسب تأدیب گناهکار را به تأخیر اندازد مأموران باید چنین کنند و بی‌فرمان او دستار از سرش برنگیرند و چون به ضرب فرمان دهد قصد محتسب را بدانند که آیا با تازیانه می‌خواهد یا شلاق؟ زیرا تأدیب هر کس باید متناسب با وضع او و کیفیت گناهش باشد.» (همان: ۲۴۰ و ۲۳۹)

##### ۳-۴- مراتب برخورد با تخلف

حسبت مراتبی دشته است که عبارت بودند از:

۱-۴-۳. نپی

۲-۴-۳. وعظ

۳-۴-۳. منع

۴-۴-۳. بیم دادن

عقوبت دادن در برابر خطای گذشته بود که توسط کارداران انجام می‌شد. منع کردن درباره اعمال حاضر انجام می‌شد که توسط آحاد جامعه صورت می‌پذیرفت. (همان: ۲۲۴)
البته در بخش دیگری از کتاب آئین شهرداری، در صفحه ۱۶، درجات حسبت را به شرح ذیل اعلام کرده است:

۱. تعرّف، تعریف، بازداشتن به وعظ و نصیحت، دشنام (مانند

ای فاسق، ای جاهل و …)، تخفیف، تغییر به دست (چون شکستن آلات ملاحی)

#### ۵- وظایف محتسب

محتسب دارای وظایف ذیل بوده است:

##### ۱-۵. نظارت بر بازارها

شاید بتوان گفت مهم‌ترین وظیفه شهرداری، نظارت و مراقبت بر امور مختلف صنوف و جلوگیری از تقلب، کم‌فروشی و رعایت موازین بهداشتی بوده است.

«محتسب باید که همواره بازارها را مراقبت کند و هر زمان سوار شود و به بازاریان و فروشندگان و دکان‌ها و راه‌ها و ترازها و وزنه‌ها سرکشی کند و طرز معاش و خوراک و نیز تقلباتی را که می‌کنند، بنگرد. شب یا روز در اوقات مختلف به بازرسی پردازد و این کار را غفلتا انجام دهد و اگر بازرسی بعضی از دکان‌ها به هنگام روز میسر نباشد در موقع شب مُهر زند و بامداد به بازرسی پردازد.» (همان: ۲۳۸)

«محتسب باید در اوقات اذان بازارها را که جایگاه شیطان است زیر نظر گیرد. هر کس به هنگام نماز به کسب بپردازد یا امور لعب او را از نماز بازدارد، مجازاتش کند.» (همان: ۲۴۱)

##### ۲-۵. نظارت بر امور بنادر و کشتیرانی

«محتسب باید مراقبت کند که کشتیبان و صاحبان مواکب در کشتی‌ها بیش از اندازه بار حمل نکنند تا بیم غرق نرود و نیز از حرکت به هنگام باد سخت باز دارد و چون در کشتی زنان و مردان باشند میان آنان حایلی قرار دهند.» (همان: ۲۱۳)

##### ۳-۵. نظارت بر امور صاحبان حرفه و صنعت

این نظارت دارای سه وجه است:

الف- نظارت بر انجام صحیح وظایف چون نظارت بر کار پزشکان و معلمان

ب- نظارت بر امانت یا خیانت صنوف چون نظارت بر ریخته‌گران و پارچه‌بافان

ج- نظارت بر خوبی یا بدی اعمال صاحبان صنوف

«از وظایف دارندگان حسبت مراقبت صاحبان حرفه و صنعت است و اینان سه گروهند:

گروهی که کامل انجام دادن وظیفه یا کوتاهی آنان مورد نظر است و گروه دیگر امانت یا خیانت و گروه سوم خوبی یا بدی عملشان مورد مراقبت است. گروه اول مانند پزشکان و معلمان. پزشک سر و کارش با جان مردم است و کوتاهی او به تلف و بیماری می‌انجامد و معلم به تربیت بچه می‌پردازد و اگر چیزی به غلط به وی بیاموزد، نمی‌توان پس از آنکه بزرگ شد تغییرش داد. محتسب آن را که در کارش اهتمام ورزد و روشی خوب داشته باشد، برقرار دارد و آن را که کوتاهی و نادرستی کند از کار بازدارد تا جان‌ها تپاه و آداب زشت نشود.

اما گروه دوم که امانت یا خیانتشان مراقبت می‌شود ریخته‌گران. پارچه‌بافان و گازران و رنگرزان و مانند آنان است که چه‌بسا اموال مردم را می‌دزدند. در این مورد نیز محتسب باید اهل ثقه

و امانت را برقرار دارد و خیانت‌پیشگان را براند تا مردم به سبب ناشناختگی فریب نخورند.

اما درباره گروه سوم که خوبی یا بدی کارشان مراقبت می‌شود، باید دانست که این مراقبت توسط خود دارندگان حسبت انجام می‌گیرد. اینان باید فساد و زشتی امور را بیان کنند اگرچه شاکی وجود نداشته باشد، ولی هرگاه در شغل خاصی صنعتگر به فساد و تدلیس مرتکب شود و کسی شکایت و دادخواهی کند، محتسب رسیدگی و جلوگیری می‌کند.» (همان: ۱۵)

##### ۴-۵. نظارت بر سلامت

نظارت بر وضعیت بهداشتی شهر تاکید بر بهداشت اماکن عمومی و نظارت بر رعایت بهداشت در مغازه‌های اغذیه، نانویی‌ها و سایر صنوف از وظایف جدی محتسب به شمار می‌رفت.

«محتسب باید سقّابان و صاحبان مشک را فرمان دهد که چون به رودخانه درآیند از جاهای کثیف دور شوند و آنگاه آب بردارند و اجازه ندهد که از جاهای نزدیک به ساحل که آشخور است یا نزدیک مجرای حَمّام است آب بردارند، بلکه بالاتر روند.» (همان: ۲۶۷)

«هرگاه نزد قصابی چارپایی مریض یا به رنگ دگرگون پیدا شود محتسب او را از فروش آن با گوشت‌های دیگر باز دارد.» (همان: ۱۲۱)

«هریسه‌پزان باید دیگ‌های هریسه و روغن را بشویند و تمیز کنند تا هریسه بدبو و بدمزه نباشد و کرم تولید نشود.» (همان: ۱۳۳)

«کباب‌پزان باید از طعام‌های مردم احتراز کنند و دیگ‌ها (یا تابه‌ها) را با اشنان و لیف (پوست درخت خرما) با استفاده از آب گرم بشویند.» (همان: ۱۳۰)

«محتسب باید نانویان را از پختن نان و پیش از عمل آمدن خمیر باز دارد زیرا نان فطیر در ترازو سنگین و برای معده ثقیل است و همچنین است در صورتی که نمک نان کم باشد. شایسته است که دانه‌های خوشبو از قبیل زیره سفید و سیاه‌دانه و کنجد و یا نسون و مانند آنها بر نان باشند و نان را پس از آنکه خوب پخته، اما نسوخته باشد، از تور در آرند.» (همان: ۱۱۱)

«باید دستور دهد که دودکش‌ها را اصلاح کنند.» (همان: ۱۱۱)

«توجه به پاکیزگی بازار مورد عنایت بود و از مقررات حاکم بر بازار شمرده شد.» (همان: ۶۰)

«بازاریان را به جارو کردن و نظیف بازار از کثافت آنباشته که مردم را زیان‌بخش است، فرمان دهد.» (همان: ۹۶ و ۹۵)

##### ۵-۵. جلوگیری از فعالیت نقاشان

«از کشیدن تصاویر نیز باید ممانعت شود زیرا رسول خدا صورتگران را لعنت کرد.» (همان: ۲۶۳)

##### ۶-۵. جلوگیری از معاملات آلات لهو و لعب

«محتسب باید از داد و ستد آلات لهو باز دارد و هر دو از فروشنده و خریدار را ادب کند.»

##### ۷-۵. جمع‌آوری متکدیان

«از کار گدایانی که در بازارها نشسته، قرآن می‌خوانند و آن را

وسيله گدایی قرار داده‌اند، ممانعت کند زیرا مخالف شرع است.» (همان: ۲۲۴)

#### ۵-۸. نظارت و مراقبت بر امور مساجد

«شایسته است که محتسب بر جامع‌ها و مساجد نظارت کند و خادمان آنها را موظف بدارد که هر روز مسجد را جارو کنند و از پلیدی‌ها پاکیزه بدارند و حصیرها را بتکانند و غبار آنها را برگیرند و قندیل‌ها را بشویند و هر شب آنها را روشن کنند و پس از نماز درها را ببندند تا بچه‌ها و دیوانگان بدانجا نیایند.» (همان: ۲۱۲)

«اما کسانی هم به منظور دوست‌بازی و به قصد نادرستی به آنجا می‌آیند. بر محتسب است که گروهی را بگمارد تا آنها را بگیرند و مجازات کنند و در دل‌هایشان رعب اندازند زیرا این‌گونه اشخاص نماز را ضایع کنند و از شهوات پیروی می‌کنند.» (همان: ۲۱۳)

#### ۵-۹. نظارت بر گرمابه‌ها

«محتسب باید گرمابه‌دار را موظف بدارد که گرمابه را بشوید و بروید و هر روز چند بار با آب پاک، نه با آب غَساله (آب مصرف‌شده و ریخته به هنگام شستن)، پاکیزه کند و سنگ‌های کف حمام را با چیزهای زبر بمالد تا سدر و ختمی بدان نجسبد و سبب لغزش مردم نشود.» (همان: ۱۹۵)

«بر محتسب است که هر زمان گرمابه را بازرسی و امور مذکور را مراقبت کند و اگر کسی شرم خود را نبوشاند، تعزیرش کند.» «باید در گرمابه خمی بزرگ حاوی آب شیرین و گوارا تعبیه کنند تا مردم به‌خصوص در تابستان آب بیاشامند و نیز باید سدر و دکوک که مورد احتیاج مردم است در گرمابه موجود باشد.» «محتسب باید مراقبت کند تا کفکشگران و نم‌دسازان، چرم یا نمد را در گرمابه نشویند زیرا بوی آنها مردم را رنج می‌دهد. شخص جذامی یا ابرص نباید به گرمابه درآید. ... گرمابه را از اامداد باز کنند زیرا مردم پیش از نماز برای طهارت بدان نیاز دارند.» «بر زنان حرام است که به گرمابه روند مگر آنکه نفسا (دارای نفاس) یا بیمار باشند.»

۵-۱۰. تعزیر افرادی که از بام و پنجره به منزل همسایه‌ها بنگرد و یا اینکه بی‌هیچ حاجتی بر سر راه زنان نشیند.

#### ۶- ضوابط و مقررات معمار یا شهرساز

در ارتباط با کاربری‌های شهری، ضوابط و مقرراتی معمول بود و باید توسط شهروندان رعایت می‌شد. این ضوابط متأثر از فرهنگ اسلامی و برخاسته از اصل «لا ضرر و لاضرار» بود. به این معنا که آنچه موجب ضرر به دیگران شود، ممنوع است.

۶-۱

محتسب وظیفه دارد که مردم را مکلف به رعایت مقررات کند. از نظر ابن اخوه، شارع مشترک‌المنفعه است و کسی حق ندارد منفعت آن را به خود اختصاص دهد، لذا فعالیت‌های ذیل ممنوع است:

۶-۱-۱. بستن چهارپایان در معابر تنگ

«بستن ستور در راه‌ها در صورت تنگی راه و واماندن عابران ناشایسته است و باید از آن منع کنند، مگر آنکه به منظور فرود آمدن و سوار شدن موقتی باشد.» (همان: ۹۵)

۶-۱-۲. انداختن زباله در معابر به ویژه پراکندن پوست خربزه و هندوانه که موجب سُر خوردن عابران می‌شود.

۶-۱-۳. آب‌پاشی راه‌ها که موجب لغزیدن و افتادن عابران می‌شود.

۶-۱-۴. «نصب ناودان‌هایی که از دیوار منازل بیرون زده و آب از آن به کوچه‌های تنگ ریخته و موجب نجاست و نیز به نوعی باعث تنگی راه می‌شود.» (همان: ۹۵) «اگر عرض معبر فراخ باشد، منعی ندارد، چه آنکه امکان دور شدن از آن برای عابرین میسر و ممکن است.» (همان: ۱۸)

۶-۱-۵. باقی گذاشتن آب باران و گِل در کوچه و ناروفتن آن.

۶-۱-۶. ممنوعیت نصب دکهٔ بزرگ

۶-۱-۷. ضوابط درختکاری

«شیخ ابومحمد جوینی درختکاری در راه (شارع) و نصب دکهٔ بزرگ را به هیچ رو روا نمی‌داند، چه راه تنگ باشد چه فراخ، زیرا این امر سبب می‌شود که مردم شب‌ها به همدیگر برخوردند و نیز موجب ازدحام گله‌های ستوران می‌گردد و به مرور زمان جای بنای دکه و درخت مشتهه می‌شود و اثر جاهایی که متعلق به راه است از میان می‌رود.»

«البته اگر امکان نصب دکه و یا درخت جلوی خانه باشد و به رهگذران آسیبی نرساند، منعی ندارد.» اما اگر دکه‌ای یا درختی را به در خانه بنشانند، به گفته برخی از اصحاب شافعی، رواست، به شرط آنکه رهگذر را زیانی نرساند.» (همان: ۹۴)

۶-۱-۸. «نشستن در کوچه‌های تنگ

۶-۱-۹. بیرون آوردن فاصله‌ها و تعبیه روزنه‌ها

۶-۱-۱۰. بیرون کردن مصطبه دکان از پایه‌های سقف بازار به گذرگاه» (همان: ۹۴)

۶-۱-۱۱. سد معبر

«نباید که پارچه‌بافان پارچه‌ها را در راه‌ها بگسترانند زیرا این عمل سبب زحمت و ضرر عابران می‌شود.» (همان: ۱۷۰)

۶-۱-۱۲. ممنوعیت استفاده از فضای معابر برای واحدهای کسب و پیشه

«باید که محتسب قصابان را نگذارد تا بر در دکان‌هایشان کشتار کنند زیرا راه به خون و سرگین آلوده می‌شود که ناشایست و ممنوع است و معبر عمومی تنگ و تراوش نجاست به جامه مردم سبب اضرار می‌شود. ... و نیز نباید قصابان پاره‌های گوشت را چنان آویزند که از حدّ سکوی دکان بیرون آید زیرا چه‌بسا گوشت جامه‌های مردم را می‌آلاید.» (همان: ۱۲۱)

۶-۱-۱۳. احداث بنا

«احداث بنا در معابر عمومی ممنوع است؛ حتی اگر عرض معبر وسیع باشد و بنا مسجد. هرگاه کسانی در شارع عام بنایی بسازند، اگرچه راه وسیع باشد، محتسب جلوگیری و آنان را به تخریب

آن وامی‌دارد؛ اگرچه بنا مسجد باشد زیرا وجود راه‌ها برای رفت و آمد است نه برای بنا.» (همان: ۱۵)

۶-۱-۱۴. نگهداری سگ گزنده در معبر

«هم‌چنین چون کسی بر در سرای سگی گزنده دارد که مردمان را برنجاند، منع او واجب باشد و اگر ایدای آن جز به پلید کردن راه نباشد و احتراز از پلیدی آن ممکن بود، منع نباید کرد. و اگر راه را تنگ کند بدان‌چه دست‌ها باز کشد، باید منع کرده شود. بل صاحب او را منع باید کرد از آنچه بگذارد بر راه بچنبد یا چنان بنشیند که راه تنگ شود.» (همان: ۱۸)

۶-۱-۱۵. نبردن بارهای بزرگ خار از معابر، مگر غیر از آن معبر راهی نباشد.

«و خروارهای خار که جامه بدرد نشاید راندن جایی که تنگ بُود، مگر هیچ جای نیابد به جز آن؛ آنگاه برای صاحب رُو بُود.» (همان: ۱۹)

۶-۱-۱۶. ایجاد ستون‌ها، قابوس‌ها و جناح‌ها توسط مغازه‌داران در معابر

«از چیزهایی که در [منکرات شارع‌ها] معتاد است، بنهادن ستون‌هاست و بنای دکان‌ها پیوسته به بناهای ملک‌شده. نشاندن درختان و بیرون آوردن قابوس‌ها و جناح‌ها و بنهاندن چوب‌ها و خروارهای طعام‌ها بر راه و آن همه منکر است؛ اگر راه تنگ گرداند و گذرندگان را از آن ضرر باشد. و اگر به سبب فراخی راه اصلا ضرری نباشد، از آن منعی نبود.» (همان: ۱۷)

۶-۱-۱۷. ایجاد مقاعد مغازه‌ها (دکه‌ها و سکوها) به‌گونه‌ای که موجب ضرر و اذیت به عابرین شود

«محتسب باید مقاعد بازارها (دکه‌ها و سکوها) را بنگرد، اگر به گذرندگان آسیبی نرسانند، برقرارشان دارد و گرنه مانع شود.»

۶-۱-۱۸. احداث چاه‌های مستراح، مجاری آب و ساباط‌ها به‌گونه‌ای که موجب آزار عابرین شود

۶-۱-۱۹. انبار کالا و ابزار ساختمانی به صورت دائم در معابر

«رواست که مردم کالا و ابزار ساختمانی را در شارع‌ها و بازارها به صورت ارتفاق (داشتن حق استفاده از ملک دیگری) بگذارند تا آنها را جابه‌جا کنند، به شرط آنکه به عابر ضرر نرساند و گرنه باید منع شوند. و همچنین است بیرون آوردن ساباط‌ها و مجاری آب و چاه‌های مستراح که اگر زیانی نرساند، می‌ماند وگرنه منع می‌شود.» (همان: ۱۶ و ۱۵)

#### ۶-۲. گورستان

گورستان از کاربری‌های مهم شهر و بیانگر قدمت و تاریخ شهر و علت ماندگاری مردم است.

«اما دفن میّت، حداقل این است که در حفره‌ای باشد که بتواند بدان میّت را پوشاند و از آسیب درندگان و نیز بوی آن حفظ کند. و حدّ اکمل قبری است که به اندازه قامت مردی متوسط باشد و تعبیه لحد بهتر از شقّ است. پیغمبر (ص) فرمود: شقّ برای دیگران است و لحد برای ما. و باید لحد در جهت قبله باشد. قبر محترم است و نشستن و راه رفتن و تکیه بر آن مکروه است و زائر باید در جایی که نزدیک قبر است، قرار گیرد و نبش قبور

روا نیست مگر اینکه به گذشت زمان اثر آن از میان برود، یا اینکه قبر در زمین غصبی باشد و مالک زمین درآوردن آن را بخواهد، چه رعایت حقّ زندگان اولی‌تر است.» (همان: ۶۹)

«مرده‌شور باید دارای ویژگی‌هایی باشد. باید که محتسب تنها به مردان و زنان ثقه و امین و صالح و آگاه که فصل جنایز را در فقه خوانده و واجبات و مستحبات آن را دانسته باشد اجازه غسل مردگان دهد. و نیز از کسی که بدین کار مباشرت می‌کند درباره جنایز پرسش‌ها کند. اگر بداند، او را به حال خود گذارد وگرنه او را منع کند تا آنگاه که فرا گیرد.» (همان: ۷۹)

«زنان از زیارت قبور منع شده‌اند. رسول خدا گفت: خدا زنانی را که به زیارت قبور می‌روند، لعنت کند. پس چون جنازه را بیرون آرند محتسب باید زنان را امر کند که از مردان عقب‌تر باشند و بدان‌ها نیامیزند. و نیز باید آنان را از گشودن صورت و سر در پشت میّت بازدارند و منادی را فرمان دهد که این امر را در شهر به بانگ بلند بگوید و اولی‌تر آنکه زنان را از تشییع جنازه باز دارد.» (همان: ۸۰)

«نوحه‌سرایی در گورستان‌ها ممنوع است چرا که نوحه‌سرایی حرام است. کندن موی ریش و درآمدن در میان زنان نیز حرام است.» (همان:۱۱۲)

#### ۶-۳. محل دفن زباله

محل دفن زباله‌های شهری در خارج از شهر مکان‌یابی می‌شد. «هرگاه ماهی فساد شود آن را در زباله‌های بیرون شهر اندارند.» (همان: ۱۲۵)

#### ۶-۴. ایجاد راسته‌ها برای فعالیت صنوف مختلف در بازار

«بخش‌بندی شهر بر اساس پیشه‌ها امری مهم در شهر اسلامی بوده، حتی برخی از محققان بر این عقیده‌اند که اهمیت اصناف اسلامی در زندگی اسلامی تا آنجا بوده است که طرح شهر – که اساسا توجه به بازار منشأ ایجاد آن بوده – در خیلی اوقات بر حسب نیازهای پیشه‌وران تهیه می‌شد.» (همان: ۲۱) این امر به منظور نظارت دولت بر صنوف مختلف صورت می‌پذیرفت چرا که نظارت دولت آسان‌تر می‌شد. «از انگیزه‌های گرد آمدن صاحبان هر حرفه در یک بازار، ضرورت نظارت حکومت بر مشاغل و حرفه‌ها، دولت را به ایجاد بازارهای ویژه وامی‌داشت تا اعمال مراقبت بر آنها آسان گردد، به همین جهت صاحبان هر حرفه در یک بازار گرد می‌آمدند.» (همان: ۵۸)

«ضرورت برقراری نظارت دولت در محدود ساختن قدرت اقتصادی اصناف در جامعه از عوامل ایجاد حسبه بوده است.» (همان: ۱۲۵)

#### ۶-۵. ضوابط مکان‌یابی کاربری‌ها

برای کاربری‌های مختلف شهری اصول و معیارهایی توسط محتسب به کار برده و سعی می‌شد این اصول برآمده از فرهنگ اسلامی باشد. به عنوان مثال، آموزش کودکان نباید در خانه‌ها یا مساجد صورت می‌گرفت زیرا پیامبر اسلام (ص) فرموده‌اند: «مساجد را از بچه‌ها و دیوانگان پاکیزه دارید. اینان دیوارهای مسجد را سیاه و زمینش را با بُول و سایر نجاسات ناپاک می‌کنند.

و محتسب باید مکان‌های آموزشی را در اطراف بازار تعیین نماید.» (همان: ۲۰۹) هم‌چنین، «محتسب برای هر صنفی محلی خاص تعیین می‌کرد؛ ماهی‌فروشان می‌بایست بازاری دور از راه عمومی برگزینند تا بوهای ناخوش آن به مردم نرسد. رنگرزان راه، چنانکه پیدا است، به جهات بهداشتی خارج از شهر جای می‌داد. هم‌چنین فرمان می‌داد که محل آجرپزها بیرون از شهر باشد.» (همان: ۲۹)

برخی از صنوف نیز به دلیل نیاز به نظارت بیشتر باید نزدیک محل فعالیت محتسب مکان‌یابی می‌شدند. «شایسته است که دکان‌های لکانه‌پزان نزدیک دکه محتسب باشد و مراقبت کند که لکانه را در حضور او بسازند زیرا در آن تقلب بسیار کنند.» (همان: ۱۱۵)

عموما خانه محتسب نیز در جهت نظارت بر امور بازار در نزدیکی بازار ساخته می‌شد. (همان: ۲۴)

#### ۷- ضوابط و مقررات معماری

در قرن هفتم هجری در کشورهای اسلامی برای احداث بناهای عمومی ویژگی‌هایی برشمرده‌اند؛ مثلاً نانوایی‌ها باید دارای دودکش‌های فراخ باشند و سقف تنور آنها بلند ساخته شده باشد. «باید محتسب نان‌پزان و نانوایان را ملزم کند تا سقف تنور را بلند بسازند و دودکش‌های فراخ تعبیه کنند.» (همان: ۱۱) وسعت و ارتفاع بازارها شرط می‌شد که به شکل بازارهای رومی ساخته شود. محتسب شرط می‌کرد که «بازارها باید در ارتفاع و وسعت به صورتی باشد که رومی‌ها در قدیم می‌ساختند.» (همان: ۲۰) «بر محتسب است که شیرفروشان را موظف بدارد تا ظروف خود را بیوشاندند و دکانشان سفید و سنگ‌فرش و نیز پوشش‌ها تازه باشد.» (همان: ۱۶۱)

گرم کردن آدم‌ها به وسیله هوای آن و خیس کردن به واسطه آب آن بوده است به همین دلیل حمام‌های عمومی دارای سه فضای مجزا از یکدیگر بودند. «سرای اول خنک‌کننده و خیس‌اننده و سرای دوم گرم و نرم‌کننده و سرای سوم گرم و خنک‌کننده است.» (همان: ۱۹۴) و بهتر آن بود که بنای حمام قدیمی و فضای آن وسیع باشد.

#### ۸- محتسب و حقوق شهروندی

برای رعایت حقوق نایبانیان و بچه‌ها، سقاها موظف بودند که در گردن ستوران خود زنگ و پاره‌های آهن و مس ببندند تا به هنگام گذشتن از بازار طنین‌انداز شود. هم‌چنین این امر برای «مکاریان و سپرسازان و باربران هیزم و خاک و گل» (همان: ۲۶۷) نیز بر حسب امر محتسب وظیفه داشته است، چنین کند.

#### ۸.۱ اهل ذمه

اهل ذمه باید «از تنگ‌ترین راه‌ها رفت و آمد کنند و هم‌چنین در بنای ساختمان بر مسلمانان برتری نجویند، اما مساوات در این امر رواست. بعضی این را نیز ناروا می‌دانند و برتری ساختمانی در محله‌ای که خاص اهل ذمه است، به قول بعضی روا، به گفته

گروهی نارواست. و اما امتیاز بناهای ایشان به اینکه روزنه‌هایی به جاده بازکنند نیز مورد اختلاف است. و مراد این است که میان ایشان و مسلمانان وجه تمایزی باشد و آنان را بر مسلمانان برتری نباشد. و هرگاه خانه‌ای عالی (بلند) در تملک داشته باشند در آن سکونت می‌کنند زیرا با داشتن همین صفت آن را تملک کرده‌اند. آری اگر ویران شود، حق اعاده آن را به صورت نخستین ندارند و این بنا به قول اصلح است.» (همان: ۷۴)

هم‌چنین بر «اهل ذمه روا نیست که در دیار اسلام معبد و کلیسا بسازد، چنان‌که عمر (رض) فرمان داد تا همه کلیساهایی را که پس از هجرت تجدید عمارت شده بود، ویران کنند و بدین سال جز معابد پیش از اسلام باقی نماند و نیز عروه را از نجد به صنعا فرستاد تا کلیساهای آنجا را جز آنچه پیش از مبعث رسول خدا (ص) بوده است، ویران سازد.

اما اگر کلیسایی به مرور زمان ویران شود، تجدید بنای آن رواست و به گفته برخی این نیز ممنوع است زیرا در حکم احداث است. در کتاب «حاوی» آمده است که اگر کلیسا به کلی ویرانه و راه مردم شده باشد تجدید بنای آن ممنوع و گرنه رواست.» (همان: ۷۵)

لیکن، برخلاف مقررات مذهبی، در زمان مؤلف کتاب آیین شهرداری در قرن هفتم، «بناهای ایشان بر بناها و مساجد مسلمانان برتری دارد. ... اینک بر مرکب مسلمانان سوار می‌شوند و بهترین جامه‌ها را می‌پوشند و مسلمانان را به خدمت خود درآورده‌اند. ... زنان یهود و نصارا چون از خانه بیرون می‌آیند و در کوچه‌ها راه می‌روند به سختی شناخته می‌شوند و هم‌چنین است در گرمابه‌ها که چه‌بسا زن نصرانی در برترین جای گرمابه و مسلمان پایین‌تر از او نشسته است. ... پس محتسب راست که بدین امر اهتمام ورزد و بازدارد و متجاهدین را تعزیر کند.» (همان: ۷۵ و ۷۴)

«بر محتسب لازم است که در کار اهل ذمه بنگرد و ایشان را به شروطی که بر عهده گرفته‌اند و آنچه را از روزگار قدیم بر خود اسلام دانسته‌اند، ملزم سازد. و در ترک چیزی از تعهدات در گفتار یا کردار بدیشان رخصت ندهد و آنان را به رعایت نامه‌ای که اهل ذمه به عمر بن خطاب (رض) نوشته بودند، ملزم کند.» (همان: ۷۲)

#### ۸.۲ زنان

وضعیت زنان عصر مذکور در شهر خاص بود. آنها حق نداشتند که «به حمام عمومی روند مگر نفاس باشند. و نمی‌باید بی‌سبب بر در دکان‌ها بنشینند.» (همان: ۱۷۷) صنوفی که به دلیل شغل و حرفه‌شان مجبور به معاشرت با زنان بودند، باید از نظر اخلاقی و پاکدامنی مورد تایید محتسب قرار می‌گرفتند. «محتسب را لازم است که جاهایی را که زنان گرد می‌آیند از قبیل بازار پشم و کتان و کنار چشمه‌ها و درهای گرمابه‌های زنان بازرسی کند و اگر ببیند که جوانی متعرض زنی می‌شود و با وی در غیر داد و ستد سخن می‌گوید یا نگاهش می‌کند، او را تعزیر کند و از ایستادن در آنجا بازش دارد زیرا چه‌بسا جوانان تبهکار که در

چنین جاهایی به قصد شوخی و بازی با زنان می‌ایستند.» (همان: ۶۶ و ۶۵)

«محتسب باید پنبه‌فروشان را منع کند از اینکه زنان را بر در دکان‌هایشان بنشانند تا منتظر اتمام حلاجی پنبه باشند و نیز نباید با آنان سخن گویند.» (همان: ۱۷۶)

مکان فعالیت برخی از مشاغل نیز به دلیل ارتباط با زنان باید در شارع عام باشد. «منجمان و نامه‌نگاران نباید بر دروازه و کوچه و دکان بنشینند، بلکه باید در شارع بنشینند زیرا بیشتر کسانی که نزد آنان می‌آیند زنانند.» (همان: ۲۱۹)

«چون محتسب مردی را ببند که با زنی در راه عمومی ایستاده است و به آنان شک نبرد، نباید متعرض آنان گردد، چه مردم گاهی ناگزیر از ایستادن هستند، اما اگر در راه خلوت و جای مشکوک ایستاده باشند باید آنها را باز دارد، ولی در تأدیب شتاب نکند، چه ممکن است محرم باشند که در این صورت باید بگوید از ایستادن در جاهای مشکوک بپرهیزید و هرگاه بیگانه باشد باید بگوید از خدا بترسید از خلوتی که شما را به گناه کشاند. اما منع ایشان باید بر حسب امارت باشد.» (۶۵ و ۶۴)

هم‌چنین بر محتسب است که زنان را که قصد خودنمایی دارند، در صورت توانایی، ممانعت کند. وی می‌نویسد: «هم‌اکنون جامه‌هایی می‌پوشند که به عقل شیطان هم نمی‌رسد و به منظور شهرت و خودنمایی است نه پوشش؛ از جمله عصابه‌هایی (سربند و پارچه‌ای که به پیشانی می‌بندند) بسان کوهان شتر به سر می‌بندند و به مردم آشکار می‌کنند. بر محتسب است که اگر بتواند ایشان را از این کار بازدارد و پند دهد و از کیفر خدا بیم دهد و اگر نتواند نهی از منکر بر او واجب نیست.» (همان: ۱۹۶) .

#### منابع:

- ۱- آئین شهرداری در قرن هفتم هجری، ابن اخوه، ترجمه جعفر شعار از «معالم القریة فی احکام الحسبه»، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۰
- ۲- فقه سیاسی اسلام: اصول سیاست داخلی اسلام، ابوالفضل شکوری، قم، کیهان ۱۳۶۱
- ۳- اصناف در عصر عباسی، صباح ابراهیم سعید الشیخلی، مترجم: هادی عالم زاده، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲



«سردرد نانچیب دو روز است آمده». برف و سرما به تهران رسیده و انگار کمی مرا سرما داده. آقای وزیر گفته به خوشه سومی‌ها یارانه می‌دهند. بعد از ماست‌بندی و پرواربندی و کلاس‌بندی و دسته‌بندی و جناح‌بندی و خالی‌بندی فقط مانده بود خوشه‌بندی. قبلا بی‌ریشه بودن خطرناک بود، حالا ظاهرا بی‌خوشه بودن. تمیزکردن سطوح کابینت با دستمال گردگیری و اسکاچ و ابر ظرفشویی باعث می‌شود میکروب‌ها مثل بمب خوشه‌ای پخش شوند و آشپزخانه جای خطرناکی شود. شاید برای همین، آشی که رزمندگان الحوتی برای سربازان یمی پخته بودند باعث شد پایگاه استراتژیک ارتش یمن به تصرف آنها در بیاید. فتنه‌گران هم که کوجه را بن بست دیدند، دنده عقب گرفتند و علی شیمیایی را دار زدند. شکوه زندگی در کمال آرامش چندسال قبل‌تر در ایمان داشتن به خدا بود، حالا برج‌های دوقلوی کیش هم در این باب مجرب‌اند. رئیس باتجربه مجلس مملکت رفته کویت و ۳۶ نفر در بغداد جان داده‌اند و یک هواپیما شیرجه رفته توی دریای مدیترانه و شیخ وهابی دربار عربستان برای صدام روضه مفصلی خوانده. انتخاب ایکام به هر حال یک دوران‌دیشی است. معلوم نیست چرا سایه مرگ بر سر کارگران معادن کرمان سنگینی می‌کند. چون با اینکه نود درصد چشمه‌های مناطق کوهستانی بم خشک شده، نود و یک درصد مصوبات سفر اول هیئت دولت به کرمان اجرایی شده. اهالی فرهنگ و هنر و رسانه رفته‌اند و با آرمان‌های امام (ره) تجدید بیعت کرده‌اند، بجز حاتم‌کیا که خود را متعلق به سینمای حرفه‌ای نمی‌داند. از همان اول معلوم بود نمی‌شود روی دیوار اصلاح‌طلبان یادگاری نوشت. البته معلوم نیست از کدام اول؟ از همان اول اول که یکی بود یکی نبود شروع شد یا از آن اول که خاله سوسکه تصمیم گرفت شیره سر مردم بمالد؟ فقط خدا عالم است و «الراسخون فی

نوشتن به سبک تهران (۵)

## در دیروزنامه‌ها دنبال چه می‌گردی؟

محسن باغبان

«چشمه‌های خزان»
«جبهه‌های آب و برق»
«بازار

گردش»
«تندیس‌های بی‌سرو»
«سفر به دهکده‌های

کوهستانی»
«تولید میوه‌های فصل»
«بررسی بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

بازار»
«زندگی در شهر»
«سفر به استان»
«بازار

پانوشت:

۱. روزنامه‌های کیهان و خراسان ۶ بهمن ۸۸
۲. در اصل: گل نعمتی است هدیه فرستاده از بهشت / مردم کریم‌تر شود اندر نعیم گل ....



## دیوانه‌ای در شهر (۷) آخ اگه بارون بزنه...

سید عبدالجواد موسوی



دیوانه بهتر از هرکس دیگری می‌داند روز و روزگارش به سر آمده. یعنی می‌داند دیگر نه کسی برای حرف‌های خیال‌انگیزش تره خرد می‌کند و نه کسی رویاهای او را جدی می‌گیرد. می‌داند که مردمان نجات می‌کنند که جواب سلامش را می‌دهند. می‌داند که در دل به او می‌خندند. دیوانه چند بار تصمیم گرفت دیگر از رویاهایش با کسی سخن نگوید. حرف‌هایی را که می‌خواهد به زبان بیاورد چند بار مزه‌مزه کند و بعد اگر دید گفتنش به صلاح است آنها را به دیگران بگوید، اما نمی‌تواند. دیوانه می‌داند روز و روزگارش به سر آمده، با این حال همیشه فکر می‌کند شاید کسی پیدا شد و حرف‌هایش را باور کرد. شاید این بار خواب‌هایش جدی‌جدی تعبیر شد. شاید بتواند با خواندن وردی سنگریزه‌ها را به نان بدل کند و با کشیدن آهی آتش در خرمن ظالمان بیندازد و با زمزمه ترانه‌ای ناامیدان را به پایکوبی و دست‌افشانی وادارد. کسی چه می‌داند شاید یک روز صبح خورشید از غرب طلوع کرد. شاید یک بار هم ستاره‌ای که قرار است سرنوشت دیوانه را رقم بزند دلش به رحم بیاید و به بخت مرده دیوانه، جان ببخشد و همه چیز شکل و رنگ دیگری پیدا کند. شاید زنی که دیوانه، دل بسته اوست عاشقانه‌های او را باور کند و بدون واهمه از دوستان و نزدیکان و خانواده‌اش برای یک بار هم که شده به دیوانه بگوید دوست دارم که اگر چنین شود همه چیز می‌تواند ممکن شود، که همه رویاها می‌توانند جان بگیرند، که می‌توان درخت را در آسمان کاشت و ستاره را در زمین و از همه دیوانه‌ها دعوت کرد به تماشای این جنون حیرت‌آور بیایند و... آخ اگه بارون بزنه. ■

حالا چه ساده می‌گذرم از کنار این همه اتفاق  
که دیگر اتفاق نیستند  
قطره‌ای باران کافی بود  
تا از یاد ببرم  
خاطرهٔ بویناک در مرداب زیستن را.  
ترانه‌ای بسنده بود  
تا بجنبانم  
زنجیر جنون به جان آمدگان را.  
حالا  
نه ترانه و باران شوقی را برمی‌انگیزد  
نه وحشت از مرداب و مرگ  
خشمی را.  
من هم شنیده‌ام لطفهٔ مردی را که با پیاله‌ای ماست در کنار  
دریا به سودای فراهم آوردن دوغی عظیم نشسته بود  
اما نخندیدم.  
هیچ‌گاه نخندیدم.

همواره رویای کودکانه‌اش را دوست می‌داشتم  
و تلاش مذبحانه‌اش را.  
آیا خود نمی‌دانست فرجام آن تکاپوی عبث را؟!  
در خودفربیی فضیلتی نیست  
اما  
تسلیم شدن حقارتی است عظیم  
عظیم‌تر از دوغی که در تصور مرد ساده‌دل بود.  
باور اینکه ترانه و باران  
مرداب و مرگ را به زانو درغی آورد  
پایان عاشقانه زیستن است.  
نه!  
بهبانه‌ای در کار نیست  
این نحوه از زیستن  
نه در خور من است  
نه پسند خداوندگار من.



## شبانه‌ها

نوری الجراح  
ترجمه: آزاده میرشکاک

نشنگان خشخاش را  
- این گنجشک‌ها را- به خود بگذار  
که در خاکستر لانه کرده‌اند  
و عقاب‌های خالکوبی‌شده  
از فراز شانه‌هایشان به اهتزاز درآمده‌اند

بگذار بگذرند  
که آتش در انگشتانشان افتاده  
و اسب‌ها در کمانچه‌ها گریه می‌دوند

مردان از صحرا بازگشته‌اند  
و دختران از سایه گردوبن بیرون خزیده‌اند  
اما  
خاک را با اشتیاق نسبتی نیست  
و گام‌ها به سکوت تن داده‌اند

ماه را بیدار نکن  
اسب‌ها در کمانچه‌ها گریه می‌دوند  
و شغالان خروس را از پستوی روز دزدیده‌اند.

اسب‌ها در کمانچه‌ها گریه می‌دوند  
و گیاهان با نور پچ‌پچه‌ای دارند  
گوش کن صدای ماه را  
که بر کشتزاران نور می‌گرید

اسب‌ها گریه می‌دوند  
و کودکان پیراهن خویش را  
وصله می‌کنند

هرگز شنیده‌ای که آوازه‌خوانی آتشی برافروزد در جایی؟

## همین دو چیز

سیدعلی میرافضلی

رانندگان تاکسی و روزنامه‌ها

و طوطیان شاد شکرخا را

چیزی بجز جویدن اخبار آب و نان

و ارزش سهام و دلار و ازین قبیل

ارضا نمی‌کند؛

ما و دلی

که زمزمه عشق دارد و

در هر دقیقه، دغدغه‌اش دست‌های توست

ما و دلی

که از همه تپترهای داغ

غیر از همین دو چیز، تقاضا نمی‌کند.

## سفیدی‌ها

سیدعلی میرافضلی

پُر از حرف‌های سفیدم.

از آن برف‌هایی که بی من

از آن بادهایی که بی تو

از آن کوچه‌هایی که بی ما.

از آن بی تو باران

از آن بی تو رؤیا

از آن لحظه‌هایی که سنگین‌تر از شاخه‌های درختان

از آن ردپاهای پوشیده از برف

از آن دست‌های فرو رفته در جیب.

از آن کافه‌هایی که بی من

از آن میزهایی که بی تو

از آن قهوه‌هایی که بی ما.

من از جمعه لبریزم اینجا

مرا شنبه کن از حضورت.

همسرَم، از او، افکارش و بیش از همه از پیشنهاد انفجار بمب‌های

همان‌گونه عمیقاً می‌ستایم.

یا ده دلار در جایی که پیش از آن فقط یک دلار عاید می‌شد، به

خارجی زمین ستوده و من نیز توانایی او را در کسب دو یا پنج

من ارائه کرد، چنان بود که گفته شد. او دانش مرا در زمینه پوسته

پیشنهادی که ماکس گافی در نوعی معامله متقابل جذب مغزها به

به انرژی اتمی روی بیاوریم کافی خواهد بود.

سنگ‌های رسی نفتی آنقدر زیاد است که احتمالاً تا زمانی که کاملاً

سخت‌های رسی نفتی آنقدر زیاد است که احتمالاً تا زمانی که کاملاً

ارزان، مقادیر بی‌حد و حصر نفت فشرده و آزاد می‌شود. ذخایر

نمی‌گیرد، زیرا سوراخ مسدود شده، و بنابراین با هزینه‌ای نسبتاً

را پر می‌کند که بر اثر نیروی عظیم بمب ایجاد شده. آن نفت آتش

خرد و نفت آن را آزاد می‌کند و این نفت حفرةٔ زیرزمینی بزرگی

از لحاظ نظری، گرما و نیروی انفجار اتمی، سنگ‌های رسی را

مسدود شده و بمب منفجر می‌شود.

بمب اتمی به ته این سوراخ فرستاده می‌شود، سپس آن سوراخ

سوراخی عمیق در ذخایر سنگ رس نفتی حفر شده، سپس یک

آزاد کردن نفت از سنگ رس است. به بیان ساده، در این روش

روشی که مستلزم استفاده از بمب‌های اتمی مازاد بر احتیاج، برای

گافی امتیاز روش کاملاً تازه‌ای را به شرکت تندر فروخته بود.

داستانی کوتاه از هاوارد فاست

## زخم

فریدون مجلسی

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

«روای میلتی بویل» در نمایشگاه هنرهای زیبای تهران، بهار ۱۳۸۰

پایان کار بشر فرا خواهد رسید. ذخایر سنگ‌های رس نفتی و گازی در سراسر جهان وجود دارد، و اگر بتوانیم از این بمب‌ها برای تأمین سوخت یک قرن بشر استفاده کنیم، جدای از استفاده‌های جنبی شیمیایی ممکن است راهی هم برای از بین بردن آن بمب‌های کثافت‌پیداکنیم.

مارتا با پوزخند گفت: خودت این حرف را ذره‌ای باور نداری.

– باور دارم. مطمئناً باور دارم.

و فکر می‌کنم واقعاً به این حرف باور داشتم. برنامه‌هایی را که گافی و همکارانش طرح کرده بودند، بررسی کردم و هیچ ایرادی در آنها نیافتم. اگر حفره، خوب مسدود شود هیچ نشتی نخواهد داشت. این را می‌دانستم و دانش فنی لازم را هم برای مسدود کردن سوراخ حفاری‌شده داشتم. و آن را دست‌کم در بیست انفجار اتمی زیرزمینی به اثبات رسانده بودم. لرزش‌های زمین تأثیری نداشت، و علی‌رغم گرما نفت آتش نمی‌گرفت و با وجود هزینه بمب‌های اتمی، صرفه‌جویی که حاصل‌شده شگفت‌انگیز بود. در واقع گافی اشاره کرد که سعی دارد با دولت هم به توافق‌هایی برسد و اگر طبق برنامه پیش برود و کل قضیه به عنوان تجربه‌ای در جهت منافع اجتماعی در نظر گرفته شود، ممکن است بمب‌های اتمی برای شرکت تندر اصلاً هزینه‌ای نداشته باشد.

از این گذشته، شرکت تندر مالک هیچ‌گونه ذخایر رس نفتی نبود و در کار به معاملات نفتی هم نپرداخته بود. این شرکت صرفاً یک موسسه خدماتی بود و دانش فنی لازم را در اختیار داشت تا در برابر حق‌الزحمه به شرط کارگر واقع شدن فراگرد مورد نظر برای دیگران نفت استخراج کند. به این مسأله که حق‌الزحمه چقدر است اشاره‌ای نشده بود، اما ماکس گافی پیشنهاد کرد من در مقابل

حق‌المشاوره خود تعدادی از سهام شرکت تندر و شرکت جنرال شیلز هولدینگ را بخرم.

من جمعاً حدود ده هزار دلار پس‌انداز داشتم و این ده هزار دلار هم اسناد بهادار دولتی و سهام شرکت آمریکن تلفن بود. مارتا هم مقداری پول از خودش داشت اما من آن را کنار گذاشتم و بی‌آنکه

به او حرفی بزنم سهام تلفن و اوراق بهادار خود را فروختم. سهام شرکت تندر از قرار سهمی پنج دلار به فروش می‌رسید. من چهار هزار سهم آن شرکت را خریدم. با توجه به معیارهای اخلاقی و بازرگانی در شیوه‌ای که شرکت تندر برگزیده بود هیچ‌گونه امر غیر اخلاقی ندیدم. روابط آن شرکت با دولت هم هیچ فرقی با روابط شرکت‌های گوناگون دیگر نداشت، و چگونگی سرمایه‌گذاری خودم نیز کاملاً روشن و شفاف و شرافتمندانه بود. من حتی اطلاعات سری هم کسب نمی‌کردم زیرا پیشنهاد (بمب اتمی – نفت سنگ رسی) به‌طوری وسیع تبلیغ شده بود، هر چند کمتر کسی آن را باور کرده بود.

پیش از آنکه نخستین انفجار آزمایشی انجام شود، بهای هر سهم شرکت تندر از پنج دلار به شصت دلار افزایش یافت و این مبلغ یک سال بعد دو برابر شد. آن چهار هزا سهم جنرال‌شیل به سهمی معادل هجده دلار رسید و من از یک استاد بال‌نسبه ندار به استادی بال‌نسبه دارا مبدل شدم. تقریباً دو سال پس از نخستین تماس ماکس گافی با من، سرانجام نخستین بمب اتمی را در چاهی که در ذخایر رس نفتی حفر شده بود، منفجر کردند. من دیگر دل‌واپسی‌های ساده فقرا را کنار گذاشته در کسوت برازنده طبقه متوسط بالا درآمده بودم. خانواده‌ای دو اتومبیلی شدیم و مارتا با بی‌مبلی در جست‌وجوی خرید خانه‌ای بزرگ‌تر به من پیوست. گافی و همسرش برای شام





## پنج‌جاه سال بعد از کلاتری

سید علی میرفتاح

تیر چراغ برق بالا می‌رود، از عجایب است. به هر مصیبتی بود، از تیر بالا رفت اما پریدن از تیر به روی دیوار کار ساده‌ای نبود، بخصوص که آن سرگیجه لعنتی و ترس از بلندی هم به سراغش آمدند. نه راه پس داشت، نه راه پیش. نمی‌دانست چه کند و چه کسی را به کمک بطلبد. اولاً کسی نبود که بیاورد، ثانیاً کسی هم بیاورد، چه کمکی از دستش بر بیاید؟ ده دقیقه، یک ربعی بالای تیر مانده بود که از دور باغبان را دید که با یک سنگک خشخاشی دو آتش و پیاله‌ای خامه لخلخ کنان به سمت قلعه می‌آید... یادتان آمد باغبان را قبلاً کجا دیده‌اید؟ موهایش سفید شده و کمی هم چاق شده، موقع راه رفتن و کار کردن خس‌خس هم می‌کند، اما نسبت به پنج‌جاه سال پیش فرق زیادی نکرده... آفرین که باهوشید و چهره‌ها را خوب به خاطر می‌سپارید. باغبان همان سردسته برادران عملی قلعه‌گیری است که توی همان فاجعه اسفاخیل، با علی خون‌بخون کرد و زنده نگهش داشت. همان که توی کلاتری، مخ عساکره را خورد تا اسمیگل دست به کار شود و جلوی مردن علی را بگیرد. آنجا، توی قصه سین، «سردسته» نام گرفت و علی به یاد سین این اسم را نگذاشت که فراموش شود. او را سرباغبان قلعه کرد و از اعتیاد نجاتش داد و رفیقش شد. رفاقتی که خدشه‌ای بر آن وارد نشده و همچنان ادامه دارد... سردسته داشت برای خودش دلی‌دلی می‌آمد که استاد را چهار متر بالاتر از سطح زمین دید که معلق مانده و نمی‌داند چه خاکی بسر بریزد. تعجب کرده بود، اما خنده‌اش هم گرفته بود: «شما که بیمارستان بودی

علی سر کرایه چانه نزد و هر چقدر راننده خواسته بود، اگر چه زیاده‌تر از حقش، داد و پیاده شد و رفت سمت در قلعه. در بسته بود و زنگ برقی هم خراب بود و کار نکرد. علی به در کوفت. اول با دست، اما دستش دیگر طاقت محکم کوبیدن نداشت. بعد با عصا، اما صدای قابل توجهی از برخورد دسته عصا با چوب گردوی در قلعه بلند نشد و اهالی داخل قلعه را خبر نکرد. این پا و آن پا کرد و به ساعتش نگاه کرد. هنوز یک ساعتی تا شروع ساعت کاری وقت مانده بود. چیزی که از ذهنش گذشت، بچگانه و تا حدودی ابلهانه بود، اما معمولاً آدم‌ها در اواخر عمرشان هم بچه می‌شوند هم ابله. علی، یاعلی گفت و از تیر چراغ برق قدیمی که بابت جنبه‌های دکوراتیو، کنار دیوار قلعه نگهش داشته بودند و از بینش نبرده بودند، بالا رفت... علی بچه هم که بود از این کارها نمی‌کرد و هیچ کس از بستگانش - که حالا بیشترشان مرده‌اند و آن کمترشان هم که زنده‌اند بی‌خیال پیرمرد شده‌اند - به یاد نداشتند و ندارند که جناب استاد از دیواری بالا رفته باشد یا به زور بازو و قوای بدنیش تکیه کرده باشد. کدام زور بازو و کدام قوای بدنیش؟ دلش از جوانی خوش بود که «چگونه شکست این نعمت گذارم/ که زور مردم‌آزاری ندارم». بین خودمان باشد او حتی از جوی خیابان هم نمی‌پرید و راهش را دور می‌کرد تا از پل بگذرد. این‌جور مواقع اگر کسی همراهش بود دفع سوال مقدر می‌کرد و می‌خندید و می‌گفت «هرکه از پل بگذرد خندان بود». حالا چه شده و چه کار واجبی دارد که در نود و شش سالگی از



استاد؟ نیفتی یه وقت شر بشه عزیز من؟» علی گفت «حالا چرا می‌خندی؟ برو یه نردبومی، چیزی بیار که بیام پایین...»

- آتیش‌نشان بگم بیان تشک گنده باد کنن بذارن این زیر که بیفتی روش؟

- مسخره نکن. یه ساعت در زدم هیشکی نگفت خرت به چند من. عجله داشتتم. مجبور بودم برم تو.

- بلانسیب اول صبحی تنگتون گرفته بود؟

- کار داشتتم. باید خیلی زود می‌رفتم تو

- یعنی الان رفتی تو شما؟ یه حرفی می‌زینا. راست می‌گن آدم پیر شه بیچه می‌شه. نمی‌گی الان پرستارا بیان لنگ‌افلاک ببینن استادشون راه پس و پیش نداره مایه خنده می‌شه؟

- هنو مونده تا بیان. اگه تو بتونی منو بیاری پایین...

- مگه من شزمن استاد. الان شما اون بالا من این پایین داره سرم گیج می‌ره، چه برسه که خودمم بیام بالا.

- سرگیجه‌ات مال خامه‌ایه که هر روز می‌ریزی تو هندق بلات. چربی‌ات بالاست، سرت گیج می‌ره. ربطی به پایین، بلندی نداره.

- بر فرضم که امروز خامه نخورم، سچلم که گم نشده. تاریخ تولدم که یادم نرفته. من مرد تیر و دیوار نیستم.

- پس افلا برو اسمیگلو صدا کن تا کسی نیومده بیاد یه اقدامی بکنه.

- کدوم عفرفیتی هشت صبح بیداره که اسمیگل؟

- خب برو صداش کن. اینم بلد نیستی...

- من هیچی بلد نیستم. کلهم اجمعین فقط تو یه کار اوسا بودم که اونم پنجاه سال پیش بستیم ام به تخت ترکم دادی.

- ولی باغبون بدی نیستی. ملت که خیلی تعریف گل و گیاه قلعه رو می‌کنن.

- بلانسیب ملت دیوونه‌ان. من فقط بیلچه می‌گیرم دستم و شیلنگ می‌اندازم تو باغچه. باغی‌اش هنر خود تخم و نهال و گیاهه.

- حالا یعنی من باید بمونم این بالا... صبر کن... صبر کن... این اسمیگل نیست سر کوچه؟

- ... چرا. خودشه. این بیرون چی کار می‌کنه...

- حالا سواتو بذار برا بعد برو بگو زود بیاد منو بیاره پایین.

سردسته «چشم»ی گفت و به اکراه رفت سراغ اسمیگل که سر کوچه ایستاده بود و داشت خودش را می‌خواراند و حیران به دور و برش نگاه می‌کرد. گفت‌وگوی سردسته و اسمیگل را علی نمی‌شنید و از این بابت کلافگی‌اش دو چندان شد.

- کجا بودی اسمیگل؟ نری گم و گو بشی شر بشه؟

- شر شده... شر بپا شده. شر اومده. بدبخت شدیم رفت پی کارش.

- چه شری؟ دنبال کی می‌گردی؟

- رفتم بیمارستان دنبال علی. فکر کنم مرده. کل بیمارستانو زیر و رو کردم نبود. تو سردخونه هم رفتم، نبود.

- ترس، زنده است. بالا تیر چراغ برقه. اوناهاش. نگاش کن.

- اه؟ اونجا چیکار می‌کنه؟

- لابد رفته یخ بیاره.

- یخ؟

- چه می‌دونی؟ سوال می‌کنی اول صبحی. بیا برو بیارش پایین.

- کی؟ من؟

- خودش گفت برو دنبال اسمیگل.

- اینم که چپ می‌ره، راست می‌آد، اسمیگل. اسم دیگه تو زبونش نمی‌چرخه. کی بردش اون بالا.

- خودش رفته. در بسته بوده، رفته که بره رو دیوار بپره تو.

- راه راسته رو بی عصا می‌خوره زمین. اون وقت از رو دیفال می‌خواستته بپره کجا؟

- دیفال چیه؟ دیوار.

- دیونم به دیوار نمی‌چرخه. ضمن اینکه دیفال یه چیز دیگه است. فرق داره با اینی که می‌گی.

- دیفال. اوکی. می‌تونی کاری کنی از رو دیفال ردش کنی بیاریش تو قلعه؟ الان ملت میان بده، شر می‌شه ببینن استادشون بعد سکنه دیروز معلق زمین و آسمونه.

- نَوَزْدیون نداری بیاریش پایین؟

- ندارم. باغبونم، آتیش‌نشان که نیستم.

- منم ترس بلندی دارم. می‌دونه خودش.

- نمی‌شه که بذاریمش اون بالا بمونه. دستش خسته می‌شه می‌افته دست و پاش می‌شکنه شر می‌شه‌ها.

- قلی خودش «بگذار تا بیفتد و ببند سزای خویش».

حالا اسمیگل و سردسته با یک نان سنگک و پیاله خامه پایین تیر بودند و استاد، بالای تیر به حالت یاس و اسف در رفقای قدیمی‌اش می‌نگریست. با عصبانیت و دلخوری گفت «یعنی با اسب رفاقت کرده بودم، برام یه کاری می‌کرد. با سگ رفیق بودم الان خودشو رسونده بود این بالا. اگه با گربه رفیق بودم رفته بود برام طنابی، نردبومی چیزی آورده بود. اون وقت شما دوتا به من که رسیدین فویبای ارتفاع گرفتین.»

- چی ارتفاع؟ فهمیدی چی می‌گه؟

- به سواد تو قد نمی‌ده. من البته می‌فهمم چی می‌گه، ولی توضیحش برا تو سخته.

- حالا تو صبح زود کجا رفته بودی. تو که همیشه تا لنگ ظهر خواب بودی؟

- اومدم بیمارستان دنبال تو. فکر کردم مُردی به جون خودت. نه رو تخت بودی، نه تو اتاقت، نه تو بخت، نه تو سردخونه نه تو سالن تشریح. کل بیمارستان داره پی‌ات می‌گرده.

- اومده بودی عبادت؟ از این عاداتا نداشتی.

- عبادت چیه، خدا پدرتو بیامرزه. گرفتار شدیم. بدبخت شدیم. بدبخت چی؟

- مقرا کله سحر خیرم کرده که اسفاخیل از زندان فرار کرده، همه می‌گن یقین میاد سراغ تو.

- سراغ من؟

- لابد پا ما هم گیره دیگه؟

علی سرش دوار رفت و نزدیک بود که بیفتد که سردسته دادی زد که به خودش آمد. بعد از پایین شروع کردند به راهنمایی و قوت قلب دادن تا به کمک عصا و دست خودش را روی دیوار بیندازد. چندان نزدیک بود پایش سر بخورد و دستش از لبه تیر و دیوار در برود و زمین بخورد. دل اسمیگل و سردسته چندان هری ریخت پایین. بالاخره با صلوات و ذکر و خدا خدا، علی خودش را رساند به دیوار و به همان شکلی که سوار خر می‌شوند، سوار دیوار شد. دوباره از پایین راهنمایی‌اش کردند که ذره ذره خودش را سُر بدهد به سمت درخت گردو. مختصر می‌کنم عملیات آکروپاتیک و محیرالعقول علی و راهنمایی دوستانش را. بالاخره سوار شاخه درخت شد و به مصیبت و جان‌کندن پایین آمد. پایین آمدنش مصادف شد با ورود مدیر و پرستار و بقیه همکاران. فقط خوب شد کسی صاحب قلعه را بالای تیر ندید، اما وقتی از پایین تیر را نگاه کردند دیدند عصای استاد آن بالاست. با تعجب نگاهی به هم کردند اما قبل از پرس و جو و قبل از کنجکاوای بر سر فرار از بیمارستان، علی و اسمیگل و سردسته، اخمی کردند و خود را عصبانی نشان دادند و بی‌اعتنا به همه، سریع به اتاق باغبانی رفتند. توی اتاق باغبان، سردسته بساط صبحانه را راه انداخت. چای خوش عطر سیلان، سنگک دورو خشخاش تهران، خامه اردبیل و بوی بهمن کوچکی که اسمیگل، فرت و فرت دود می‌کرد و هوا را از آن می‌انباشت، و بوی نرگس و گل محمدی و مریم و ده‌ها قلمه و نشا و شاخه گل، حال هر سه را سرجا آورده بود تا با خیال راحت بنشینند و ببینند اصولا چه خبر است و چه کار باید بکنند. بلکه چه کار می‌توانند بکنند.

علی: فکر تنها کسی که نبودم اسفاخیل بود.

اسمیگل: رفیقمون می‌گه دیروز سین اینجا بوده، جوون و قبراق.

سردسته: من نگفتم سین. گفتم یکی عین سین. عین سببی که از وسط نصف کرده باشن. الله اکبر، عین خودش بود. کپی برابر اصل. جل‌الخالق... ببین، یه چی می‌گم یه چی می‌شنفی. خیلی شبیه بود. اونقد شبیه بود که جناب استاد پس افتادن...

علی: پس نیفتادم، مردم و زنده شدم.

اسمیگل: کیش می‌شد؟

علی: هان؟ چیز بود دیگه... می‌شد نواش. نوه دختری‌اش. راست می‌گه عین خودش بود. خوشگل و بانمک... نامه نوشته تو نامه هم امضا کرده سین پریم.

سردسته: ای‌ولله...

اسمیگل: نوه؟

علی: منم بی‌خبرم. تازه دیروز عصر دیدمش...

اسمیگل: خدا کنه اسفاخیل بو نبره. می‌ترسم یه وقت بره تو کارش.

علی: دخترک در جریان کل داستانه. از همه چی خبر داره.

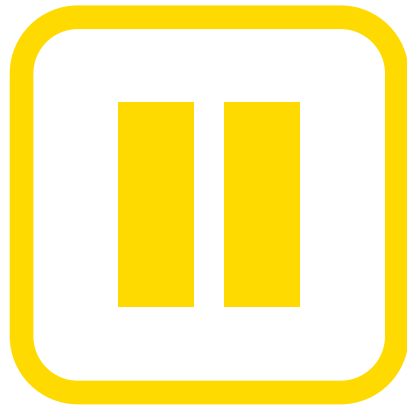
اسمیگل: ننه بزرگه چیزی بروز داده؟

علی: مامان بزرگ، ننه بزرگ چیه؟

اسمیگل: مامانی، مامان جون، مامان بزرگ، هرچی...  
علی: ظاهرا کل گیت دخانی رو خونده.  
اسمیگل: چی چی رو خونده؟  
علی: تُرش نکن. تقصیر من نیست. یعنی الان دارم می‌فهمم که ظاهرا وقتی گیت دخانی رو می‌سوزوندیم، سین، یواشکی یه نسخه نگه داشته...  
سردسته: اون وقت می‌گن عقل زنا کم نیست.  
اسمیگل: چند وقته خبر داری؟  
علی: رسما از دیروز. سین پریم نوشته تو نامه، اما راستش همون پنجاه سال پیش که داشتیم کتاب می‌سوزوندیم یه جورایی فهمیدم که یواشکی یه نسخه رو زیر لباسش قایم کرده. دو به شک بودم که بپرسم یا نه که نپرسیدم. روم نشد که بپرسم. خب خودش می‌دونست که ما تعهد کردیم که حتی یه نسخه هم از اون کتاب باقی نمونه. خودش می‌دونست چقدر خطرناک می‌تونه باشه. اما دیروز گفت، یعنی نواش گفت توی صدقچه مامان بزرگش یه نسخه پیدا کرده...  
اسمیگل: بدبخت شدیم رفت پی کارش...  
سردسته: اگه بین این نسخه و فرار اسفاخیل یه رابطه‌ای باشه چی؟  
علی: چرند نگو...  
اسمیگل: چرند نمی‌گه. راست می‌گه. حتما یه رابطه‌ای هست. حتما خبر باز شدن در صدقچه تو عالم اجنه پیچیده... باید به مقرا خبر بدیم.  
علی: مگه می‌شه مقرا خبر نداشته باشه.  
سردسته: عساکره رو هم خبر کنیم. بالاخره پلیس بوده بهتر از ما حالیشه چه کار کنه...  
علی: اول می‌خوام به همین سین... همین سین پریم زنگ بزنم و ازش خواهش کنم کتاب رو بیاره...  
اسمیگل: اگه همین‌جوری کتاب رو بگیره دستش بره تو خیابون چی؟  
علی: ازش خواهش می‌کنم کتاب رو بذاره تو یه توبره سیاه، توبره سیاه رو بذاره تو یه جعبه، جعبه رو بذاره توی کیف، کیف رو بذاره تو کوله پشتی‌اش... کوله پشتی داره. دیروز که دیدمش، یه کوله گنده رو کولش بود...  
اسمیگل: چجوری می‌خوای حالی‌اش کنی که اون کتاب یه رازه که باید پوشیده بمونه. از کجا می‌خوای تلفنی شیرفهمش کنی که اون کتاب جزو اسراره؟  
سردسته: ننه بزرگش که در جریان مواقع بود و به چشم خودش دید چه خبره، حالی‌اش نشد و آخرش هم یه نسخه از وسط آتیش به اون گندگی کف رفت، این که دیگه پریم اونه، از هیچی هم خبر نداره، از این الکی خوشا هم هست؛ از اینها که همین‌جوری الکی شادن و به همه چی، به درخت و حوض و پیرمرد و باغبون می‌خندن...  
علی: نگران چی هستین؟ پنجاه سال پیش که دستم خالی بود و از هیچی خبر نداشتتم، از پس اسفاخیل بر اومدم...







## درنگ کنید!



برای دریافت شماره‌های پیشین نمایه تهران با تلفن ۶۹۸ ۶۵۰ ۸۸ تماس بگیرید.

نفس تازه کرد تا چیزی بگوید که صدای در آمد و ثانیه‌ای بعد در باز شد و همان پرستار خوشرویی که قبلا دیده بودیمش، با عصای استاد داخل شد. سعی کرد کنجکاو و سوالات عجیب و غریبش را زیر لبخند و اخلاق خوش پنهان کند. گفت که دکتر و نرس بیمارستان نگران شده‌اند و بلند شده‌اند آمده‌اند عبادت... و گفت، بلکه به طعنه گفت: «اگه می‌دونستن صبح امروز شما عصاتون رو کجا جا گذاشتین، می‌فهمیدن که نیازی به نگرانی نیست.» پیرمرد خندید و نگاهی به سین جوان کرد و او هم خندید. بلند شد و سر و وضعش را مرتب کرد و این بار از سین پریم خواست که برای بستن کراوات و پوشیدن کت و پا کردن کفش براق کمکش کند. نیازی به فراست نبود تا آثار حسودی را در چهره پرستار ببینیم، اما بهتر بود که ندیده بگیریم و به روی خود نیاوریم. علی و سین و پرستار به راهرو رفتند تا از آنجا به دفتر مدیر بروند تا دکتر و نرس را ملاقات کنند. اما علی به پرستار دستور داد تا سین و مادرش را در بهترین اتاق قلعه مهمان کند. به سین پریم تاکید کرد که در تلفن حرفی نزنند و اسرار مگو را برملا نسازد. سین را به پرستار سپرد و خودش رفت ملاقات دکتر بیمارستان. خودش را سالم‌تر از چیزی که بود نشان داد و هزینه پزشک و نرس را نقدی پرداخت کرد و از توجه و دقت نظرشان تشکر کرد و مراتب قدردانی را بعمل آورد. دکتر بیمارستان اما دائم دور و برش را نگاه می‌کرد و پشت سر هم برای اینکه دقایقی بیشتر در قلعه بماند بهانه می‌آورد. این بهانه‌ها آنقدر رو و سطحی بودند که حتی مدیر معقول و منطقی قلعه هم مشکوک شد. وسط گفت‌وگو با دکتر و نرس بودند که اسمیگل و سردسته بدون در زدن و با عجله وارد شدند و همراهشان پیرمردی اسلحه بدست و پیژامه‌پوش هم داخل شد که یک‌راست اسلحه را روی شقیقه دکتر جوان گذاشت. باغبان هم شن‌کش بی‌دسته‌ای را که همراه داشت، گذاشت بیخ گلوی نرس و نرس را چسباند به دیوار. مدیر آنقدر از این رفتارها متعجب بود که نمی‌دانست چه باید بکند. قبل از اینکه بگویم در اتاق چه اتفاقی افتاد و چه حرف‌هایی رد و بدل شد، به هوش و گوش خواننده با فراست این صفحات آفرین می‌گویم که به خوبی، پیرمرد اسلحه بدست پیژامه‌پوش را شناخت. پنجاه سال از شب خوش کلاتری می‌گذرد، اما در یک نگاه عساکره را شناختید... ■

ادامه دارد.

- مطمئنم؟  
- مطمئن که... یعنی اینکه من وقتی به دنیا اومدم بابا بزرگم به رحمت خدا رفته بود، بابای خودم هم یک سال، یک سال و نیم که بوده مامانم ازش طلاق گرفته. هیچ وقت البته بهش فکر نکرده بودم و برام هم مهم نبود، اما الان که شما گفتین دخترم، یه جورى شدم... حس خوبی بود. خیلی دوستش داشتم...  
- بابابزرگت مرده؟ مطمئنی؟  
- مگه شما می‌شناختینش؟  
- عکسی، چیزی، نشونی از بابابزرگت ندارى؟  
- نه. هیچی. اصلا عکسی نبود... حتی تو جعبه مامان بزرگ که همه چی بود، حتی نامه‌های شما، هیچ نشونی از بابابزرگ نبود... چرا به فکر خودم نرسیده بود... می‌رم عصری از مامانم می‌پرسم.  
- بهتره دو، سه روز همین‌جا بمونی. زنگ می‌زنیم مامانم هم بیاد اینجا. اتاق خوب و تخت تمیز و وسایل آسایش فراهمه...  
- فقط تلویزیون ندارین که خیلی هم خوبه... اما به مامان چی بگم؟ شما مامان من رو نمی‌شناسین. هیچ شباهتی به سین قصه نداره. راضی کردنش کار حضرت فیله.  
- تو از پیشش برمیایی  
- معلومه که برمیام.  
- برادری، خواهری...  
- نه. یکه و تنهام. مامان بزرگم هم فقط مامانم رو داشت...  
- اسم مامانم؟  
- حوا... قرار بوده یحیی باشه. حتی لباس پسرונה هم براش خریده بودن. حتی تو سونو گرافی هم گفته بودن پسره. یعنی من این جورى خبر دارم اما ظاهرا به دنیا که اومده دیدن دختره. برا همین شد حوا... آخی، دارین گریه می‌کنین؟  
- چیزی نیست... فقط عجیبه.  
- چی عجیبه؟ شما اصلا مامان بزرگ رو بعد از شب کلاتری ندیدین؟  
- چرا. تا چند ماه بعدش هم می‌دیدم. قرار عقد و عروسی هم گذاشتیم با هم. البته خونواده‌اش موافق نبودن، اما ما با هم قرار گذاشتیم، تا اینکه کتاب کوفتی من چاپ شد.  
- گیت...  
- آره. همون. یه دفعه همه چی عوض شد. مجبور شدیم کاری بکنیم که دوست نداریم...  
- چه کاری؟  
- مهم‌ترینش ندیدن مامان بزرگت و بی‌خبر بودن از اون... پیرمرد یک دل سیر گریه کرد و دختر نشست روبروش و نگاهش کرد. در نگاهش امید بود، شادی بود، بازیگوشی بود، دوست داشتن بود، اما ترحم نبود. با اینکه سنی نداشت، یاد گرفته بود و حواسش جمع بود که برای کسی ترحم نکند و از سر دلسوزی کاری را انجام ندهد. شاید یک ربع، شاید هم بیشتر، علی بی‌صدا اشک ریخت و دختر سکوت کرد. علی



# طراحی رایگان نما

با الگوی اسلامی - ایرانی

ویژه ساکنین بافت فرسوده



سازمان پژوهش‌های شهرنشینی  
روابط عمومی و امور بین الملل

جهت کسب اطلاعات بیشتر به سایت

[www.thrbaft.ir](http://www.thrbaft.ir)

مراجعه نمایید